

بیغما

سال بیست و یکم

شماره نهم

آذرماه ۱۳۴۷

رمضان ۱۳۸۸

شماره مسلسل ۲۴۳

فهرست مندرجات

صفحه :

تأثیر اسلام در ادبیات فارسی	۴۷۱
باغ صنوبر	۴۷۸
شعر معاصر ایران	۴۸۰
کوروش در روایات شرق	۴۸۷
در کشور اردن	۴۹۲
تاریخ و کنگره تاریخ	۴۹۷
شرح احوال	۵۱۰
اهمیت کشاورزی	۵۱۵
مرگ رهی معیری	۵۱۸
محيط طباطبائی	
فریدون توللی	
دکتر رعدی	
دکتر شیرین بیانی	
دکتر شهیدی	
دکتر باستانی	
احمد راد	
دکتر شاپور راسخ	
روزنامه‌های «اصلاح» و کاروان (افغانستان) علوی - فکرت (شاعران افغانستان) - امیری فیروز کوهی - محمدعلی معیری - متوجهر قدسی	
کتاب - احتجاجات	۵۳۹

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

پسکات مر واریه

هدیه‌ای خالص برای

ملت ایران

یغما

شماره مسلسل ۲۴۳

سال بیست و یکم

آذر ماه ۱۳۴۷

شماره نهم

استاد محیط طباطبائی

تأثیر اسلام در ادبیات فارسی

در شماره گذشته یاد شد که در حسینیه ارشاد استاد محیط طباطبائی در موضوع « تأثیر اسلام در ادبیات ایران » سخنرانی فرمودند که در مستمعین تأثیری شایسته بخشید . اینک متن خطابه استاد :

حضار محترم ! برادران و خواهران دینی !

اگر به جای موضوع تأثیر اسلام در ادبیات فارسی موضوع عمومی‌تر و دامنه دارتری مانند تأثیر اسلام در ادبیات ایران اختیار شده بود تصور میکنم بیش از نصف آنچه امروز مجموعه ادبیات زبان عربی را تشکیل میدهد بایستی باین سخنرانی ملحق گردد ، زیرا بسیاری از شعرا و نویسندگان و دانشمندان و هنرمندان و پژوهندگان بزرگی که آن مجموعه ارزنده و بزرگ ادبی را بوجود آورده‌اند و مفخر تاریخ ادبیات عرب محسوب میشوند از آن دسته هموطنان ما بشمار می‌روند که از جان و دل بدین مقدس اسلام گرویده و زبان عربی را به اعتبار آنکه زبان قرآن کریم است برای تحریر افکار و تعبیر احساسات و عواطف خود برگزیده بودند و آنچه رامیخواستند و میتوانستند و میدانستند در لباس عبارات منظوم و منثور در آورده بودند. اکنون با جدا

کردن این قسمت بزرگ از مجموعه ادبیات ایران بیش از نصف مواد و محتویات تاریخ ادبیات ایران را مسکوت عنه میگذاریم و نصف کمتر از آن در این مورد مطرح می‌گردد. همین جزء کمتر از نصف هم شامل بیش از نصف تمام مدت زمانی میشود که ایران با استفاده از خط برای تحریر وقایع وارد مرحله تاریخی خود شده است.

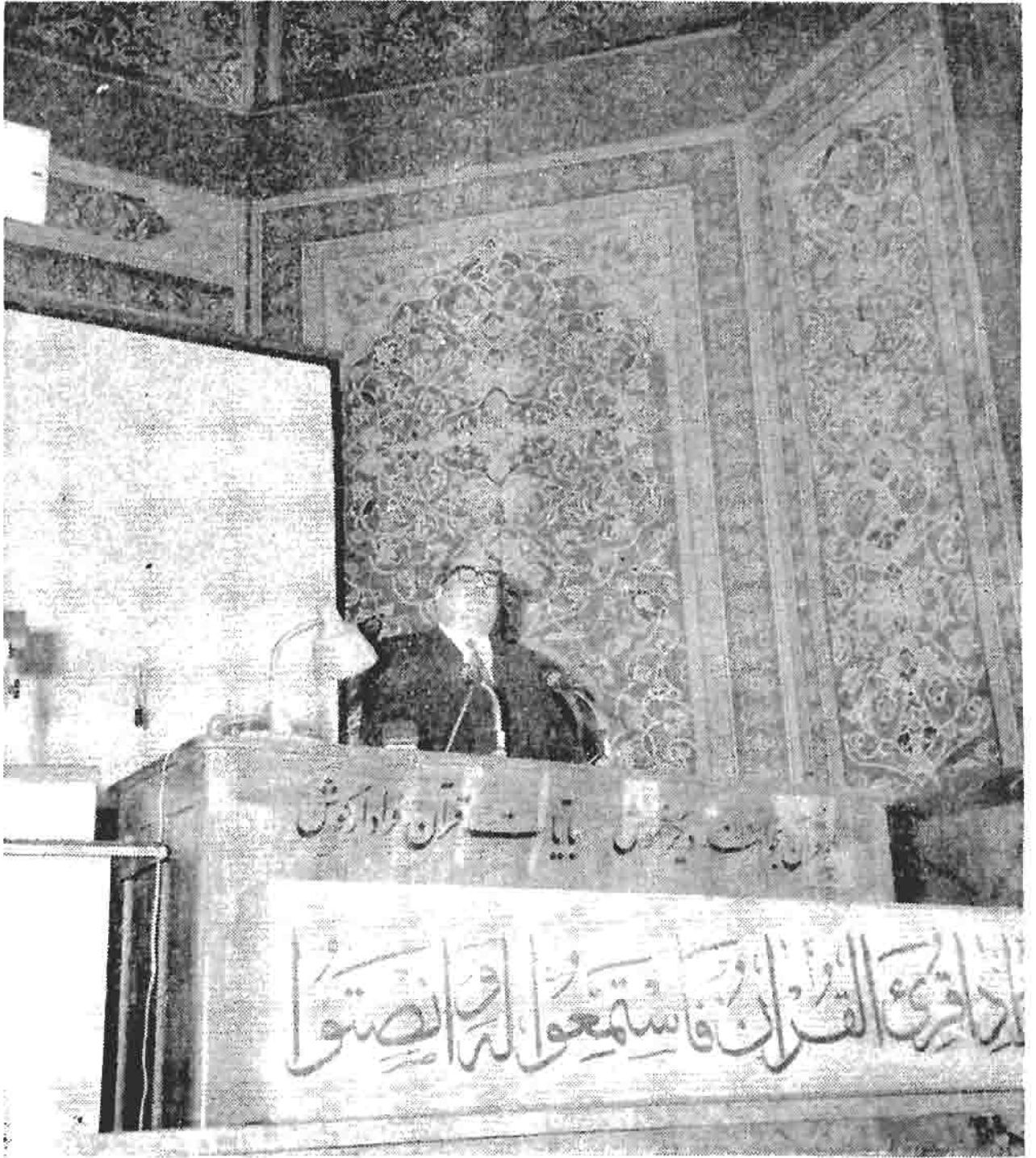
حضار محترم میدانند آن قسمت از تاریخ يك قوم که در مرحله پیش از استفاده از خط برای ثبت وقایع قرار گرفته است دوره ماقبل تاریخ آن قوم و کشور محسوب می‌شود. صرف نظر از تاریخ سرزمین عیلام که از این اصل برکنار میماند، از آن روزی که تاریخ ایران آریائی نشین و آریائی نژاد به خط میخی آغاز ثبت کرده است طولش تا امروز به کمتر از دوهزار و هفتصد سال می‌رسد. بنابراین، هزار و سیصد و پنجاه سالی که از تاریخ هجری به تقریب میگذرد شامل نیمی از دوهزار و هفتصد سال معروض یا مفروض میگردد.

علاوه بر این وسعت حوزه ماده و مدت، این قسمت از تاریخ ادبیات ایران امتیاز دیگری را هم دارد و آن یکنواختی و هم‌آهنگی بودن زمینه ادبی این دوره است که در طی چهارده قرن متوالی طرز احساس و تفکر و شیوه بیان عمومی و وسیله تعبیر احساس و اندیشه مردم کشور همواره بريك منوال بوده است.

در دوره‌های قدیمتر تاریخ ایران چنین امتیازی به نظر نمی‌رسد زیرا تمام مدتی که مثلاً دوره اوستائی تاریخ ادبیات ایران را شامل میشود با در نظر گرفتن اینکه زبان رایج و متداول زبان پهلوی بوده نه زبان اوستائی گاتها، از نصف مدت باز مانده چندان دراز تر هم نبوده و از حیث کمیت آثار باز مانده نیز از يك صدم مجموعه ادبیات دوره اسلامی بیشتر نیست.

تصور میکنم در هزار و دوست سالی که از آغاز پیشرفت زبان فارسی در مرحله ادب و مذهب می‌گذرد تا کنون شاید بیش از صد هزار اثر فارسی به نظم و نثر تدوین و تنظیم شده باشد ولی بواسطه بروز حوادث نامطلوب و اتفاقات ناگوار اینک چهار پنجم آنها متدرجاً از میان رفته است.

استخراج و استنباط این عدد از مقایسه آثاری بدست می‌آید که می‌نگریم در ترجمه‌های احوال بزرگان ایران غالباً بدیشان نسبت داده‌اند و باز می‌بینیم از يك تا پنجاه اثر گاهی به افرادی نسبت داده‌اند که امروز چیزی قابل ذکر از آنها در دست نمانده است.



استاد سید محمد محیط طباطبائی
بر منبر خطابه (حسینیہ ارشاد)

با وجود این شاید جمع آثار بازمانده به نظم و نثر دردی که در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی داخل و خارج کشور هنوز پراکنده است از بیست هزار اثر کمتر نباشد. پس در بارهٔ يك چنین کمیت فراوان آثار و افق وسیع ادبی و موضوعات گوناگون، چند دقیقه‌ای سخن گفتن و مزاحم وقت حضار شدن هرگز از عهده ادای جزئی اندك از چنین وظیفه سنگین و مهمی بر نمی آید.

با وجود این میتوان از مجموعهٔ آثار مربوط به قرون گذشته ایران بعد از اسلام جوهر کشفی کرد و عصاره‌ای فراهم آورد و از سنجش آن به نکته‌ای مسلم پی برد و آن تأثر کامل و شامل همهٔ آثار مربوط بدین دورهٔ طولانی به روحیه مسلمانان است. چه در طی این مدت هیچگونه عامل مؤثر دیگری از خارج و داخل کشور نتوانسته این وحدت احساس و ارتباط را از میان ببرد و سرچشمهٔ اصلی الهام ادبا و شعرای ایران را از قرآن و حدیث و احکام و آثار دیگر مربوط به تمدن و فرهنگ اسلام جدا کند.

تذکر این نکته لازم است که آشنائی فارسی زبانان با موضوعات مربوط به فرهنگ یونان و هند و روم و حتی ایران هم تا چند سال پیش تنها از راه ترجمه‌های عربی آثار این اقوام صورت میپذیرفت و حلقهٔ ارتباط میان ما و دیگران همانا زبان و ادبیات عربی بوده است.

نکتهٔ مهمتر اینست که آنچه در زبان فارسی دری از آثار و مفاخر ایران قبل از اسلام هم وارد شده است از راه متون اصلی به خط و زبان پهلوی نبوده بلکه عموماً از راه ترجمه‌های عربی از پهلوی به ادبیات فارسی دری راه یافته است.

برای نمونه به کليلة و دمنه و شاهنامه مثال میزنیم که دو اثر مهم ایرانی قدیم مربوط به عهد ساسانی است.

کتاب کليلة و دمنه مانند خداینامه در عهد خسرو انوشیروان صورت يك اثر مدون پهلوی را پیدا کرد و در عهد عباسیان بنا به میل و رغبت خلفا و وزرای ایشان از پهلوی به عربی نقل شد و ابن مقفع این کار را انجام داد. کليلة و دمنهٔ عربی ابن مقفع و سیر الملوك ترجمهٔ خداینامهٔ او بعدها از زبان عربی به فارسی دری درآمد و اساس کليلة و دمنهٔ مفقود رودکی و کليلة و دمنهٔ موجود نصرالله بن عبدالحمید شیرازی و انوار سهیلی و عیار دانش و شاهنامه نثر ابو منصور و شاهنامه نظم حکیم فردوسی قرار گرفت. تقریباً همهٔ داستانها و پندها و اندرزا و نکته‌های ارزنده‌ای که از فرهنگ باستانی

کشور در ادبیات فارسی حاضر منعکس است از مآخذ عربی اقتباس شده و تنهاد استان ویس و رامین منظوم فخرالدین اسعدگرگانی بوده که از این اصل مستثنی است و بنابه روایت خود شاعر مستقیماً از پهلوی به فارسی نقل شده است .

بنابر این اساس شاهنامه فردوسی همان ترجمه نثر فارسی به امر ابومنصور طوسی از سیرالملوک ابن مقفع است که ترجمه عربی از خداینامه پهلوی بوده و این ترجمه جدید با مقایسه ترجمه‌های دیگر سیرالملوک و مراجعه ارباب اطلاع به امر ابومنصور عبدالرزاق طوسی به صورت اثر منشوری در آمد که دقیقی و فردوسی به نظم آن همت گماشتند. شاعر نخستین توفیق نیافت و چنین امتیازی نصیب حکیم فردوسی شد که سراسر تاریخ ایران قدیم را بر آن اساس به شعر در آورد .

آشنائی فردوسی با زبان پهلوی عصر ساسانی (که پهلوی ادبی باشد) و خط تحریر آن معلوم نیست از آشنائی انوری و جمال‌الدین عبدالرزاق و قطران تبریزی به پهلوی بیشتر بوده باشد و آشنائی آنان با لهجه‌های متداول در شمال و غرب و مرکز ایران که شاخه‌هایی از اصل پهلوی محسوب میشدند ابداً دلیل بر آن نیست که حرفی وسطری از ادبیات پهلوی مدون را می‌توانسته‌اند بخوانند و از آن الهام بپذیرند بلکه منبع الهام فکری و روحی ایشان در هر موضوعی همانا فرهنگ و ادبیات اسلامی متداول بوده و هر چیزی را با همین عینک مینگریسته‌اند .

زبان عربی پیش از آنکه در رکاب دین اسلام به قلمرو ایران در آید و با زبان‌های متداول در این کشور روبرو شود در تاریخ مقدمی با فارسی دری تماس پیدا کرده و از آن الفاظی برگرفته و به صورت عربی در آورده بود .

وجود الفاظ معرب در شعر شعرای جاهلیت و حتی در سلسله الفاظ وارد در قرآن کریم وجود چنین اتصالی را از پیش تأیید میکند. غیر از آنچه در کتابهای معرب وارد است . مثلاً کلمه «ابابیل» را در سوره فیل که در شأن حادثه عام الفیل نازل شده است میتوان جمع عربی از لفظ فارسی «آبله» (جدری) شمرد که درست وزن فاعله عربی هم دارد . چنانکه در تواریخ مصرح است نخستین بار مرض آبله از هند و ایران در ۵۷۰ میلادی به سرزمین حجاز سرایت کرد و بعدها از آنجا به مصر و شام و اروپا منتقل گردید .

چنانکه میدانیم بروز مرض دردنباله از فرود آمدن پرنده‌گانی بود که بر حبشیان مهاجم سنگ « سجیل » فرو افکندند و در پی آن مرض کشنده‌ای بروز کرد و ناگزیر

شدند محاصرهٔ مکه را بردارند و عقب بنشینند .

مفسران کلمهٔ «سجیل» را در این سوره معرب از « سنگ و گل » فارسی دری شناخته ولی دربارهٔ اصل کلمه ابابیل پیش از این تذکر نظری نداده بودند . چنانکه بعداً اشاره‌ای مفصل‌تر خواهد شد زبان فارسی دری ، پیش از اسلام و در آغاز اسلام با زبان عربی حسن ارتباطی داشت و در نتیجه این خوش برخوردی، مسلمانان عرب به قبول آن همچون وسیلهٔ ارتباطی میان خود و مسلمانان ایران‌گردن نهادند و بدینوسیله آن را در راه ترقی و تکامل و توسعه افکندند تا جائی که زبان دوم عالم اسلام شناخته شد .

شانزده سال پیش از این برای رسیدگی به وضع تحصیلی برخی از دانشجویان حنفی بلوچ و ترکمان که در مدرسهٔ «کلیهٔ الشریعه» اعظمیه بغداد درس می‌آموختند بدانجا رفته بودم . تصادفاً در آن روز نمایندگان وزارت معارف اندونزی نیز برای رسیدگی به وضع دانشجویان اندونزی که در کلیهٔ شریعت درس می‌آموختند بدانجا آمده بودند. آقای حمدی اعظمی مدیر مدرسه ما را به کلاسهای مدرسه دلالت کرد و از قسمت‌های مختلف روزانه و شبانهٔ آن بازدید بعمل آمد .

وقتی بر نامهٔ دروس مدرسه را تفصیل میداد علاوه بر زبان عربی ذکر تدریس زبان انگلیسی در میان آمد . از آقای حمدی پرسیدم در میان دانشجویان مدرسه هیچ انگلیسی هم هست؟ گفت : نه . گفتم در مدارك شرعی و ادبی فقه حنفی متن انگلیسی وجود دارد؟ باز جواب منفی بود . از آقای حمدی اعظمی پرسیدم آیا این حدیث را که از طرق محدثان حنفی روایت شده است به یاد دارید که از حضرت رسول اکرم روایت کرده‌اند «کلام اهل الجنة، العربیة ثم الفارسیة الدرية» و در آن به زبان دیگری اشاره نیست .

چون در قبول آن تردید ورزید و او را به رسالهٔ النفحة القدسیه حسن شرنبلالی از بزرگان فقه‌های حنفیه و تفسیر روح البیان دلالت کردم و آنگاه سخن از جواز استعمال زبان فارسی در کلیهٔ شؤنی به میان آمد که در آن زبان عربی بکار می‌رود و از مساعی فقه‌های حنفیه برای ترجمه قرآن و احادیث و مسائل فقهی بزبان فارسی ذکر خیری رفت و به تحقیق پیوست که اگر در یک مدرسهٔ شرعی مربوط به پیروان مذهب حنفی زبانی غیر از زبان عربی تدریس شود باید زبان فارسی دری باشد نه زبان دیگری. بازرس فرهنگی

اندونزی که مرد فاضل و خوشفهمی و از برآمدگان جامع الازهر قاهره بود و نسبت به زندگانی ابوحنیفه واقف بود، تبسم کنان گفت: ای کاش امام ابوحنیفه از مردم اندونزی بود تا برای زبان جاوه‌ای چنین فضیلتی میپذیرفت و اشاره او بدین بود که پدر ابوحنیفه از مردم شرق ایران و افغانستان کنونی و پرورده در مهد اصلی زبان فارسی دری بوده است و به اعتبار حب وطن و زبان مادری این اعتبار را برای فارسی که زبان قوم او بوده قائل شده است.

بهر صورت زبان فارسی دری از صده دوم هجری بدینطرف زبان دوم عالم اسلام شناخته شده و پیروان این دین در سراسر جهان قدیم مدارک و اسناد مذهبی خود را بعد از عربی به فارسی دری تنظیم و تدوین میکرده‌اند.

در مقدمه ترجمه تفسیر طبری از جد و جهدی که در بخارا برای نقل تفسیر طبری بزبان فارسی مبذول شده شرح مفیدی هست که نشان می‌دهد چگونه فقهای بزرگ خراسان و ماوراءالنهر فتوی به جواز ترجمه قرآن و تفسیر قرآن بزبان فارسی دادند. این کوشش مقدمه برای آن قرار گرفت که زبان فارسی در پهلوی زبان عربی زبان دین و مذهب شناخته شود. کمال پاشازاده دانشمند معروف کشور عثمانی همچون حسن شرنبلالی در ترجیح و تجلیل زبان فارسی رساله خاصی دارد و هر یک از این دو مرد بزرگ که در خارج از حدود سیاسی و طبیعی کشور مامیز بسته‌اند در بزرگداشت زبان فارسی دری و دستور استعمال آن در موارد خاصی که معمولاً تنها از زبان عربی استفاده میشد کار را به جائی رسانیده‌اند که پس از انتشار این دورساله در مصر، برخی از علمای مالکی و شافعی در نقض مطالب آنها کتاب نوشتند.

نا تمام

باغ صنوبر

در ادبیات فارسی، کم شاعری است که در ستایش همسرش قصیده‌ای بدین سادگی و لطف عاشقانه گفته باشد. مرحوم بهار هم در قصیده‌ای (پشت مرا کرد ز غم چنبری) توصیفی از همسر و فرزندانش فرموده است اما نه بدین شیفتگی.

مجله یغما

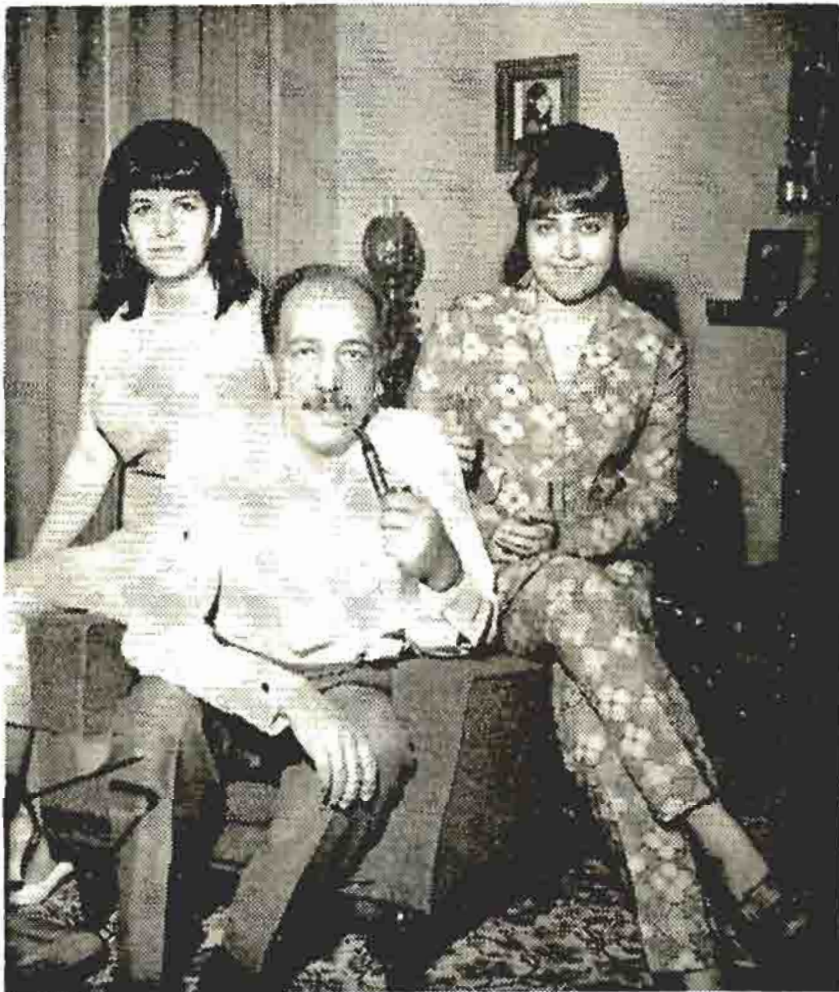
در چشم دل، عزیزتر از هر چه دلبری کارامبخش جانی و با جان برابری ای نازنین، که بید خوش سایه‌گستری شایسته مادری و گرانمایه همسری از سبزه زار دامن پاک تو بستری تیهوی نغمه گستر آن باغ عنبری ای جفت گرم بوسه، که خورشید خاوری طاوس بخت پرور زرینه پیکری زیبا گوزن جنگل سرو تناوری گر نقش پیکر تو بر آید ز مرمری رشک آیدم، که جلوه هرکوی و منظری جان بخشدم، که باده نوشین خلری بیماریم، به سینه نکوبیده خنجری رخشنده، در تراش بلورینه ساغری گنج مراد و شاخ گل و کان گوهری بینم، که باز با دل من مهربانتری چون بادبان زورق افکنده لنگری بندد ز برگ هر گل پاکیزه دفتری تا بر سپهر دلکش اندیشه، اختری دانی تو خود، که قوی سپید شناوری همسر نئی، که بر سر هر شانه شهپری

ای جفت آزموده که چون گنج گوهری در سینه دل بهر تو میکوبدم مدام بگذار تا چو سبزه پیای تو سر نهم بر من که مهربانی مادر ندیده‌ام بر قاب کوهسار کبودم که جسته‌ام آهوی نافه پرور آن دشت نرگسی شب نیز خانه از رخ خوب تو روشن است دل تا به چتر ناز تو شاهنشهی کند دیوانه‌ام ز چشم سیاهت که پیش چشم شرمنده، زیر پای خوشت، سر نهد و نوس در کوچه، چون بدست تو دست افکنم بهر بر سفره، چون بکام من، آن لقمه وانهی تا بوده، دست گرم پرستاریت بدست بر پیکر تو، بوسه فشانم، که همچو می آرام جان و کام دل و نور دیده‌ای در هر سفر، که نامه مهر تو واکنم بر خوانمش ببوسه و بر بندمش بعشق یا آن شکفته شاخه پر غنچه، کز امید کی دوری تو کاهدم از شور بی‌زوال در چشمه سار یاد من، ای اشک آرزو همسر نئی، که بر دل دیوانه، آتشی



نازم به دامن تو ، که باغ صنوبری
تا باشم به هر قدمی ، چون تو یاوری
فارغ دلم ، ز یاری بازوی دیگری
چون آبخار نقره ، فرود آورم سری
مشک تری ، فروغ مهی ، خوشه زری
آن کشتیم ، که خفته به آغوش بندری
کز هر چه دلپذیر بود در جهان، سری

زین گونه گونه دخترکان ، کز توزاده اند
آسوده بگذرم ز گذرگاه زندگی
بر شانه ، دست گرم تو جانانه تا بود
بگذار ، تا بیای تو ، ای رود خوش سرود
باغ گلی ، چراغ دلی ، توشه رهی
گرسرنهم بر آن سر ازانو ، بگام مرگ
ای بوستان عشق فریدون شکفته باش



دوشیزه رها توللی - فریدون توللی و همسرش

دکتر رعدی آذرخشی

شعر معاصر ایران

در جشن فرهنگ و هنر که از چهارم آبان ماه ۱۳۴۷ آغاز شد در موضوع شعر، شاعران دانشمند سخن را نیهائی کردند که این همه در کتاب علی حده از طرف وزارت فرهنگ و هنر انتشار خواهد یافت.

موضوع خطابه آقای دکتر رعدی آذرخشی رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه ملی تحول شعر فارسی از آغاز مشروطیت بود که با کمال بی طرفی و بی نظری این بحث را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

دکتر رعدی شاعری است استاد و دارای اطلاعات عمیق و دامنه دار در ادب فارسی و خارجی و از جمله چند تن معدود است که بحق و انصاف در موضوع شعر و شاعری حاکمی عدل شناخته می شوند.

چون خطابه دکتر رعدی را بمنزله تذکره ای معتبر از شاعران این عصر می توان دانست مجله یغما مناسب دانست که متن آن را در چند شماره بچاپ رساند تا ادب پژوهان و تذکره نویسان قرون بعد را بکار آید. مجله یغما

در این جلسه بموجب برنامه ای که از طرف وزارت فرهنگ و هنر تنظیم شده از شعر فارسی معاصر بحث خواهد شد و از تحولات اجتماعی ایران در عصر ما و از تأثیرات آنها در شعر فارسی و از وجوه تمایز شعر معاصر از شعر ادوار سابق از لحاظ فکر و موضوع و شکل و بالاحره از وظایف شاعران امروز در برابر جامعه سخن به میان خواهد آمد.

صاحب نظران میدانند که در وقت محدود و فرصت کوتاهی که در این جلسه داریم يك بحث جامع و شامل و کامل در این مسائل بهیچوجه میسر نیست و نیز آگاهند که سخن راندن و طرح مطالب در باره ساده ترین مسائل معاصر آنها باجمال و اختصار و بدون امکان استدلال کافی دشوار و توأم با انواع محظورات است تا چه رسد به شعر و شعرای معاصر. زیرا در این زمینه اشکالات و محظورات چندین برابر میشود.

تجزیه و تحلیل تحولات اجتماعی و نهضت های ادبی و سبک ها و گرایش های گوناگون ذوقی که ما در عصر خود و در زندگانی روزانه خود با آنها سروکار داشته و داریم نمی تواند خالی از نقص و نارسائی باشد زیرا هنوز تاریخ در باره آنها نتوانسته است قضاوت کند.

ازین گذشته ساختمان فکری و خصوصیات زندگی شخصی و وضع فردی و اجتماعی هر کدام از ماها که هنوز زنده ایم و امیال و آرزوها و هوسها و خودخواهیها و رشکها و غبطه های بشری یکایک ما و همچنین تفاوت سلیقهها و خاطرات خوش و ناخوش و تلخ و شیرینی که از دوستی و آشنائی و الفت یا احیاناً از رقابت و مخالفت با یکدیگر داریم باعث میشود که يك مورخ یا منقد خواه ناخواه نتواند تحت تأثیر این عوامل حقائق را آنچنانکه هستند دریابد و بیان کند و یا موجب این میگردد که خواننده و شنونده سخنان و داوریهای او را

کما بیش با معیارهای شخصی و ذهنی خود بسنجد و گاهی بپذیرد و پسندد و گاهی نپسندد و حتی برنجد .

بخاطر دارم که در تیرماه ۱۳۲۵ خورشیدی که در محیط سیاسی آشفته‌ای کنگره‌ای از نویسندگان و شاعران ایران تشکیل شد بحث درباره شعر معاصر ایران را جناب آقای علی اصغر حکمت که امیدوارم صحت و سلامت خود را باز یابد - بعهده گرفته بودند . در آن کنگره برای سخن رانی ایشان سه ساعت و برای بحث در اطراف همان سخن رانی دو ساعت وقت منظور شده بود .

آقای حکمت با آنهمه بصیرت و ورزیدگی که در اینگونه موارد از لحاظ رعایت کلیه جوانب امر دارند و با وقت و فرصت کافی که برای تشریح و اثبات عقاید خود داشتند در آن کنگره هم بسبب آنچه گفتند و هم بسبب آنچه با توجه بمصالح و محظوراتی بر زبان نیاوردند مورد انتقادهای گوناگون قرار گرفتند .

از این رو علاوه برجهاتی که گفتم همین تجربه از سخن رانی آقای حکمت کافی بود که مرا از اقدام به سخن رانی درباره شعر معاصر در این کنگره باز دارد و تشویق به پیروی از بعضی دوستان دانشمند و گرامی کند که بیش از من صلاحیت بحث در باره شعر معاصر خاصه شعر امروز دارند ولی هر کدام از آنها بملاحظات و یقیناً با توجه به علل و سوابقی هم که ذکر شد عاقلانه از قبول دعوت ایراد سخن رانی در این موضوع احتراز فرموده اند .

اما من یا از روی خامی و ناپختگی یا شاید بنا به عادتی که باظهار صریح معتقدات خود دارم ایراد این سخن رانی راهنمایی که چند روز پیش از تشکیل این کنگره بمن تکلیف شد بعهده گرفتم و از عواقب آن نیندیشیدم و حتی با این نکته توجه نکردم که چون فرصت و وقت بسیار محدودی هم برای تهیه و هم در موقع ایراد این سخن رانی خواهم داشت اجمال قهری اغلب مطالب و یا گاهی تفصیل ضروری پاره‌ای از آنها ممکن است موجب تعبیرات و تفسیرات گوناگون و انتقادات بجا یا ناروای متعدد از گفتار من بشود .

با اینهمه لازم میدانم قبل از ورود در این بحث تأکید کنم که هر آنچه درباره این موضوع خواهم گفت بهیچوجه جنبه رسمی و دولتی ندارد و فقط حکایت از عقاید و دید شخصی من خواهد کرد و خودم مسئولیت آنها را بعهده میگیرم و نظرهائی که ممکن است جا بجا اظهار کنم بیشتر بقصد طرح مطالب است نه بمنظور نتیجه گیری نهائی .

غرض اصلیم نیز از طرح این مطالب و بعضی سئوالات جز این نخواهد بود که شنوندگان یا خوانندگان این گفتار درباره آنچه خواهم گفت با تأملی بیشتر بیندیشند و خودشان نتیجه گیری فرمایند و اگر برخطا و مسامحه و اشتباهی در بیاناتم پی برند با یادآوری آنها منت راهنمایی بر من بگذارند و بدانند که بحث درباره شعر معاصر با پایان این کنگره نمی‌تواند پایان بگیرد و جواب سئوالاتی را که تشکیل همین کنگره پیش خواهد آورد باید از نسل‌های معاصر و آینده انتظار داشت نه از من و امثال من.

تحولات اجتماعی معاصر ایران و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آنها را در شعر فارسی معاصر از آغاز مشروطیت تا امروز می‌توان از لحاظ بعضی خصوصیات سه دوره تقسیم کرد :

دوره اول ، شامل مدت ۱۵ سال از تاریخ ۱۲۸۵ هجری شمسی تا سال ۱۳۰۰ ه. شمسی یعنی فاصله بین صدور فرمان مشروطیت تا اولین سال استقرار نظم نوین در کشور بهمت رضاشاه کبیر .

دوره دوم از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی یعنی بیست سال دوره زمامداری و سلطنت شاهنشاه ققید .

دوره سوم از ۱۳۲۰ خورشیدی آغاز سلطنت شاهنشاه آریامهر تا امروز .

دوره اول ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ خورشیدی

تجزیه و تحلیل عواملی که موجب ایجاد نهضت مشروطیت شد و به صد سال قبل از مشروطیت یعنی بعهد فتحعلی شاه میرسد از موضوع بحث ما خارج است و کافی است که گفته شود در میان آن عوامل تلخ کامیهای ناشی از شکست ایران از روسیه در زمان فتحعلی شاه و عقب نشینی سپاه ایران از هرات در عهد محمد شاه و ناصرالدین شاه بر اثر فشار انگلستان و تهدید جنوب کشور بوسیله کشتی های جنگی آن دولت توجه ایرانیان را بقدرت سیاست استعماری و تفوق نظامی و اقتصادی و صنعتی مغرب زمین جلب کرد و عباس میرزا ولیعهد محمد شاه و میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم با تدبیر و روشن بین ناصرالدین شاه نخستین دسته های دانشجویان ایرانی را بفرنگ فرستادند .

این دانشجویان در ضمن تحصیل در اروپا کمابیش با تمدن مغرب زمین آشنا شدند و در بازگشت به میهن علاوه بر اطلاعات علمی و فنی و ادبی بعضی افکار سیاسی نوینی را که مخصوصاً در نتیجه انقلاب کبیر فرانسه در اروپا رایج شده بود با خود بایران آوردند . از طرف دیگر اقدامات امیر کبیر برای اصلاح و انتظام امور داخلی اگرچه بقیمت جانش تمام شد طبقات متفکر و واقع بین کشور را بمعایب و مفاصد اجتماعی بیشتر آگاه ساخت . بعضی از رجال و پیشوایان فکری دیگر هم مانند عبدالرحیم طالبوف و ملکم خان و ظهیرالدوله و سید جمال الدین اسدآبادی و مریدانش از قبیل شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک از ناسامانی اوضاع و غفلت اولیاء امور رضایت نداشتند . مقدمات نهضت آزادیخواهی و تبدیل سلطنت مطلقه استبدادی را به حکومت مشروطه بتدریج فراهم آوردند و کوششهای آنها بالاخره در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه بهمراهی چند تن از نخست وزیران و وزراء و درباریان و بعضی از روحانیان روشنفکر به ثمر رسید و فرمان مشروطیت در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی صادر شد .

در عهد سلطنت مظفرالدین شاه که افکار عمومی بسبب پریشانی و آشفتگی اوضاع وضع دولت و رواج فساد در دستگاه پادشاه و ولیعهد او محمدعلی میرزا و شیوع اعمال ناروا در محیط حکومت و قضاوت و روحانیت و مداخله بیگانگان در امور داخلی و سیاست خارجی کشور روز بروز خشمگین تر و ناراضی تر میشد بعضی از روزنامه ها و شب نامه ها گاهی سر بسته و گاهی آشکارا از این اوضاع انتقاد میکردند .

مشاهده این عوامل و تأثر از آنها شاعر مدیحه سرائی مانند ادیب الممالک امیری فراهانی را بر آن داشت که در ۱۳۲۰ هجری قمری (در حدود ۱۲۸۱ خورشیدی) یعنی

چهار سال پیش از مشروطیت در منظومه مسط معروفی که در تهنیت عید میلاد پیغمبر اسلام سروده و آن را با مدح مظفرالدین شاه به پایان رسانده بود شمه‌ای از این آشفته‌گی‌ها و مفاسد اجتماعی را بیان کند و پس از تأسف بر زوال دوران مجد و عظمت ایران در چند بند از آن منظومه مفصل بدینگونه اظهار تأسف کند :



استاد ادیب الممالک در حدود چهل و پنج سال

افسوس که این مزرعه را آب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته
ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار ...

چون خانه خدا خفت و عس ما نذر رفتن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
واعظ به فسون گفتن و افسانه شنفتن
و آمد سر همسایه برون از پس دیوار ...

قالب و شکل این منظومه ادیب الممالک مسط معروف منوچهری دامغانی را به مطلع و خیزید و خز آرید که هنگام خزان است، بخاطر می آورد ولی موضوع و مضامین آن گاهی مذهبی و گاهی حماسی و گاهی وطنی و سیاسی و اجتماعی و انتقادی است.

ادیب الممالک در مدت ده سالی که پس از استقرار مشروطیت زنده بود در عین ادامه مدیحه سرایی باز با سرودن قطعات و قصائدی بسبک قدما بعضی از کلمات و اصطلاحات را استادانه با لغات ادبی در آمیخته و منظومه های بدیعی شامل انتقادهای اجتماعی پدید آورده است که از حیث سبک و موضوع در میان آثار قدما نظیری ندارد.

پس از وفات مظفرالدین شاه بدرقاری محمدعلی میرزا با آزادیخواهان و بتوپ بستن مجلس و اعدام و تبعید عده‌ای از پیشوایان مشروطیت و خطبا و روزنامه نگاران، افکار عمومی را

در سراسر ایران بر ضد او برانگیخت و شورش ولایت و قیام و مقاومت مشروطه طلبان و عوامل دیگر بالاخره موجب شد که محمد علی شاه را از سلطنت خلع کنند و فرزند خردسالش احمد میرزا را بجای او بر تخت بنشانند .

از طرف دیگر انتشار خبر انعقاد قرارداد تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بین روسیه و انگلستان مخصوصاً تعدیات روسیه تزاری در شمال ایران و از آن جمله بدار آویختن نقه الاسلام و یارانش در تبریز نفرت و هیجان بزرگی در میان توده مردم نسبت باین دودولت ایجاد کرد . تأثیر مجموع این عوامل در جامعه مطبوعات و در افکار عده ای از شاعران و نویسندگان موجب انشاء و انشاء مقالات و اشعار و ترانه های مهیج و شورانگیزی بنام ادبیات وطنی و سیاسی مخصوصاً در هفت سال اول مشروطیت شد. پروفیسور ادوارد براون خاورشناس انگلیسی مجموعه ای از این اشعار را با نام و تصاویر گویندگان آنها فراهم آورده و تحت عنوان «شعر سیاسی ایران جدید» بامقدمه ای تحلیلی و ترجمه اشعار بانگلیسی در همان زمان چاپ کرده که مرجع سودمندی است .

کشش و جاذبه انقلاب مشروطیت و آرمانهای نوید بخش آن بحدی قوی بود که شاعران نامداری مانند ادیب الممالک امیری و ملک الشعراء بهار را که قبلاً بسنت شعرا قدیم بیشتر مدیحه سرایی میکردند مانند آهن ربا بخود جلب کرد و آنان را بسرودن اشعار اجتماعی و سیاسی و وطنی گاهی در قصائدی کاملاً بسبک قدیم و گاهی در منظومه ها خاصه مسمطهائی که بوی سادگی در بیان و تازگی و تنوع از آنها برمی آید وادار ساخت .

باز همین انقلاب مشروطیت بود که بعضی از شاعران گمنام تا آن تاریخ رامانند ابوالقاسم عارف و سید اشرف گیلانی و علمی اکبر دهخدا بعلت پدید آوردن آثار اجتماعی و وطنی ناگهان باوج شهرت و محبوبیت رسانید .

مسئلاً اگر وقایع انقلاب مشروطیت پیش نمی آمد ابوالقاسم عارف شاعر موسیقی دان خوش آواز و آهنگساز و تصنیف پرداز ماهر شاید تا آخر عمر بشیوه خود بهرفت و آمد در مجالس باده گساری دوستان و یا اشراف و اعیان روزگار میگذرانند و هرگز باسرودن ترانه های شیوا و هیجان انگیز در مباحث اجتماعی و غزلهائی حاکی از بیان آرزو های شاعر در باره تحقق مقاصد مشروطیت و پیروزی مبارزان راه آزادی و تجلیل از شهدای این راه و ترغیب به گسترش تعلیمات عمومی و کشف حجاب و اظهار نفرت و تأثر از دخالتها و تعدیات بیگانگان بمقام يك «شاعر ملی» ارتقاء نمی یافت و در ساختن تصنیف های پر شور و خوش آهنگ و سرشار از روح موسیقی اصیل ایرانی در این شیوه از شعر (یعنی ترانه سازی) نظیر همان قدر و منزلت را که سعدی و حافظ در غزل سرایی دارند بدست نمی آورد . و یا طلبه بی نام و نشانی مانند سید اشرف گیلانی بانشر اشعار وطنی و اجتماعی و انتقادی در روزنامه نسیم شمال بزبان عامیانه که گاهی جنبه جدی تأثر آور و زمانی جنبه شوخی کنایه داری داشت آنهمه مقبولیت در میان توده مردم پیدا نمیکرد . و بالاخره اگر حوادث اولین سالهای مشروطیت رخ نمیداد جوان بیست و شش ساله ای بنام علی اکبر دهخدا که پس از تحصیل در مدرسه علوم سیاسی نومیدانه در صدد پیدا کردن شغلی در وزارت امور خارجه بود هرگز با روزنامه صورسرافیل همکاری نمیکرد و در آن

روزنامه گاهی با تحریر مقالات جدی پرمايه از حيث لفظ ومعنى و گاهی با نوشتن فکاهیات اجتماعی دلنشینی بنام چرند و پرند با امضاء مستعار «دخو» و همچنین با نشر اشعار مؤثری بزبان ادبی یا بزبان محاوره عامیانه مؤسس و بنیان گذار سبک نوینی درزمینه‌های مختلف خاصه درنثر و شعر فکاهی و جدی ادبیات معاصر ایران نمیشد و کار بجائی نمیرسید که درسایه شیوائی و گیرائی آثار او روزنامه صوراسرافیل چنان اهمیتی درجامعه پیدا کند که بقول مرحوم هژیر طبقات مختلف مردم در روزهای انتشار آن روزنامه نسخه‌های آن را مانند مردم گرسنه قحطی زده در برابر دکان نانوائی از دست یکدیگر بر بایند و قیمت هر شماره آن در ظرف چند ساعت بده برابر و گاهی به صد برابر قیمت رسمی اصلی آن برسد.

دهخدا در اوائل مشروطیت بسیار کم شعر گفته و مقالات جدی و چرند و پرندهای فکاهی اجتماعی و انتقادی او که در چند شماره صور اسرافیل چاپ شده مجموعه بسیار کوچکی را تشکیل میدهد ولی هر چه در آن ایام سروده و نوشته است مبدائی نوید بخش و نقطه عطفی در تاریخ نشر و شعر دوران ما و مانند سرمشق‌هایی الهام بخش راهنمای معاصران و آیندگان است و من معتقدم که در بیش از شصت سالی که تا کنون از آغاز مشروطیت میگذرد هنوز کمتر کسی توانسته است آثار بدیعی مانند او از حیث تازگی و پختگی اسلوب و شیوائی بیان و علو معنی بیافریند و گوی سبقت از او بر باید.

چون دهخدا از میان توده مردم برخاسته بود و از کودکی با طرز محاوره طبیعی و نحوه تفکر طبقات مختلف خاصه طبقه سوم آشنائی داشت و چون ذهنش پیش از آنکه تحت تأثیر زبان و ادبیات خارجی واقع شود از ادبیات قدیم ایران بهره و مایه فراوان اندوخته و بدین ترتیب قدرت تصرف ابتکار آمیز در قریحه خلافتش پدید آمده بود کمترین نشانه خامی و ناپختگی که معمولاً در نخستین آثار هر سبکی به چشم میخورد در شاهکارهای معدود منظوم و منثور جدی و فکاهی و ادبی و عامیانه او دیده نمیشود. افسوس وقت اجازه نمی‌دهد که باقرات متن کامل و تجزیه و تحلیل چند نمونه از آثار او و خصوصاً دو شاهکار منظومش که یکی بزبان عامیانه درباره مرگ کودک بیمار گرسنه‌ای است بدین مطلع :

خاک بسرم بچه بهوش آمده بخواب نه نه یکسر دو گوش آمده

و دیگری که بزبان ادبی درباره کشته شدن و وصیت نامه دوست و همکارش جهانگیر خان صور اسرافیل است خصوصیات طبع توانای سبک آفرین او را آنچنانکه باید وصف کنم و جوانان مستعد و جستجوگر امروز را به تأمل و تفکری بیشتر در سرتوفیق بی سابقه دهخدا و ادار سازم و ناچار باین اکتفا میکنم که از زبان خود دهخدا و خطاب بجوانان ایرانی فقط دو بند از پنج بند منظومه شیوائی را که درباره شهادت جهانگیر خان سروده و در طی آن اندوه و تأثر بی پایان خود را از آنچه پیش آمده با آرزوهای شیرینی درباره آئنده ایران در آمیخته است بخوانم و بگذرم :

ای مرغ سحر چو این شب تار	بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نطفه روح بخش اسحار	رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار	محبوبه نیلگون عماری
یزدان بکمال شد پدیدار	واهریمن زشت خو حصاری

یادآر زشمع مرده یادآر

چون گشت زنو زمانه آباد ای کودك دوره طلائى
 وزطاعت بندگان خود شاد بگرفت ز سر خدا خدائى
 نه رسم ارم نه اسم شداد گل بست دهان ژاژخائى
 زان کس که زنوك تیغ جلاد مأخوذ به جرم حق ستائى
 پیمانہ وصل خورده ، یادآر

پس از جلوس احمدشاه واستقرار مجدد مشروطیت امیدهایی که مجاهدین راه آزادی از نظام سیاسی جدید داشتند در نتیجه ادامه آشفتهگی اوضاع و نفوذ بعضی از مستبدین سابق در هیئت حاکمه و دخالت های بیگانگان در کار های مملکت و رواج عوام فریبی و جلو گیری از کشف حجاب و سایر اصلاحات بتدریج مبدل به یأس شد . در این اثنا جنگ بین الملل اول بسال ۱۹۱۴ میلادی (مطابق با ۱۲۹۳ خورشیدی) در گرفت و شعله های آن باورود قوای متخاصم بایران و نقض بیطرفی آن بکشور ما نیز سرایت کرد . انعکاس این وقایع و حوادث در اشعار بعضی از شعرا که نام آنها را بردیم و همچنین در آثار چندتن از شاعران دیگر از قبیل ادیب پیشاوری، سید نصرالله تقوی، حسن وثوق الدوله، حسین سمیعی ادیب السلطنه، فرصت الدوله شیرازی، فرخی یزدی، حیدرعلی کمالی، ایرج میرزا، لاهوتی کرمانشاهی، محمود غنی زاده، جعفر خامنه ای و مخصوصاً میرزاده عشقی بخوبی دیده میشود .

میرزاده عشقی از ۱۲۹۵ شمسی بیعد در نمایشنامه های منظومی مانند رستاخیز شهریاران ایران الحان مختلف موسیقی ایرانی را با انواع مختلف شعر از قبیل مثنوی و غزل و تصنیف در هم میآمیزد و در نمایشنامه کفن سیاه حاکی از تأسف شاعر مستور ماندن زنان ایرانی در حجاب و همچنین در منظومه نوری نامی مضامین اجتماعی را در اشعاری بسبکی تازه غالباً با تصرفاتی در شکل مسمط یا ترکیب بندی پروراند و در جامعه ادبی ایران مقامی بدست میآورد .

ادیب پیشاوری در قیصرنامه و بعضی از قصایدش و ادیب السلطنه سمیعی متخلص به عطادر مثنوی موسوم به آرزوی بشر مربوط به پیشنهاد های ویلسن رئیس جمهوری امریکا در باره تأمین صلح و تشکیل جامعه ملل ، در عین بکار بستن قالب های شعری قدیم توجه خاصی باوضاع بین المللی و جنگ جهانی و بی اعتنائی دولت های استعماری بسر نوشت ملل ضعیف نشان میدهند .

کوروش در روایات شرق

-۳-

ابن بلخی در فارسنامه روایت میکند ۱: «چون بخت النصر گذشته شد، پسری داشت نمرود نام، یک چند بجای پدر بنشست، و بعد پسری داشت بخت النصر نام... اما کارندانستند، کردو بهمن اورا عزل فرمود، و بجای او کی‌رش را بگماشت، و تمکین داد و فرمود تا بنی اسرائیل را نیکو دارد، و ایشان را باز جای خویش فرستد». ابن خلدون میگوید: «بخت النصر یهودیان را اسیر کرده... تا اینکه پادشاهان کیانی آنرا پس از ۷۰ سال آوارگی از بیت المقدس بدان شهر باز گردانیدند و آنگاه مسجد را بساختند، و امر دین خویش را بر همان رسم اول که امور فقط در دست کاهنان بود، بنیان نهادند، و کار پادشاهی بایرانیان اختصاص داشت» ۲

مسعودی روایت زیر را نقل میکند ۳: «گویند وی بدوران پادشاهی خود، باقیمانده بنی اسرائیل را به بیت المقدس پس فرستاد، و اقامتشان در بابل تا هنگام بازگشت به بیت المقدس ۷۰ سال بود، و این در ایام کوروش ایرانی بود که در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت».

لازم است در اینجا راجع به جگونگی فتح فلسطین و اسارت قوم یهود تذکری داده شود: بنو کد نصر توانا ترین امپراطور دوره خود، و بزرگترین شاه بابل (۵۶۲-۶۰۵ ق. م) که در زمان وی دولت بابل باوج عظمت خود رسیده بود، پیوسته نقشه توسعه حدود امپراطوری و دست یافتن بدریای مدیترانه و مصر را میکشید. سرانجام در سال ۵۹۷ ق. م. به اورشلیم لشکر کشید، و آن شهر را فتح کرد، و تعداد فراوانی اسیر از بزرگان و صنعتگران یهودی را بیابیل فرستاد. چهار سال بعد در این سرزمین جنبشهایی برضد بابل آغاز شد، بنو کد نصر بار دیگر سفری جنگی بآن حدود کرد، و پس از پیروزی، دیوارهای شهر اورشلیم و معابد و کاخها را ویران ساخت، و بسیاری اسیر دیگر بیابیل فرستاد، بطوری که گذشته از شهر نیپور که بمنزله کلنی یهودیان گردید، این قوم در سایر نقاط مملکت نیز پراکنده شدند.

در تورات در این باره چنین میایم: «و واقع شد که بنو کد نصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود، در روز دهم ماه دهم، از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری به گرداگردش بنا نمود. و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه محاصره شد، و در روز نهم آن ماه قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود، پس در شهر رخنه ساختند، و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزدبای پادشاه بود، فرار کردند، و حکمرانیان بهر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) بر عرابه‌ای رفت، و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان باورسید...» و سپس شرح میدهد

که چگونه هر چه بود غارت کردند ، و همه را بجز عده‌ای برای کشت و زرع باسیری به بابل آوردند ، و پادشاه اورشلیم را نیز کور کردند ، و با خود بردند و فرزندانش را کشتند . ۱
 همانگونه که مکرر گفته شده است ، درباره مسئله یهود و بازگردانیدن امرای یهودی بمساکن خود ، تمام متون یکسان و مفصل بحث کرده‌اند ؛ که مسلماً مهمترین و شاید تنها منبع آنان همان تورات بوده است ، که خود بتفصیل این واقعه مهم تاریخی و مذهبی و اجتماعی را شرح میدهد . همه این موضوع را از جنبه مذهبی و رسالتی که کورش برعهده داشته است ، نگریسته‌اند ، همچنانکه نظر تورات نیز چنین بود ، و کورش را ناجی قوم یهود میدانند ؛ و حتی مقام او را تا مرحله پیغمبری میرسانند . هنگامیکه در این قضیه بدقت غور و مطالعه شود ، مشاهده می‌گردد که کورش دوجنبه انسانی ، و سیاسی را توأم در نظر گرفته است ، بدین معنی که قوم سرگردانی را که مدت مدیدی دور از مسکن و موطن خود باسیری زیسته ، سرزمین های خود فرستاده . و دستور داده تمام امکانات در اختیارشان گذاشته شود تا معابد خود را از نو بسازند ، و ترمیم خرابیها بپردازند ، و آنچه که بیگما آورده شده بود باز پس گردانیده ، در جاهای خود قرار دهند ؛ و اما جنبه های سیاسی و مادی آن: فلسطین از لحاظ موقع جغرافیائی خود دارای اهمیتی فراوان از نقطه نظرهای اقتصادی و سیاسی بوده است . سرزمینی که از طرفی دروازه آفریقای شمالی و بخصوص مصر تمدن و آباد و انبار های گندم یونان مانند لیبی بوده ، و از طرفی در کنار دریای مدیترانه ، و پشت سوریه آباد و آسیای صغیر قرار داشته است . مسلماً در دست داشتن چنین منطقه مهمی ، نمیتوانست امتیاز فراوانی برای دولت مقتدری فراهم آورد . دولت آشور در سالهای پیش میزان این اهمیت را درک نموده ؛ و آن ناحیه را فتح کرده بود ؛ و حال کورش با تیزبینی و سیاست دقیق خود ، از اهمیت موضوع بی‌خبر نبود . کورش میخواست بدریای مدیترانه از طرفها ، و عصر آباد از طرف دیگر دست یابد . چنانکه نقشه های او را پسرش کبوجیه دنبال کرد ، و گذشته از فتح مصر تا قلب حبشه پیش راند . کورش علاوه بر فتح مصر ، اگر بر آفریقای شمالی دست مییافت ، موفق میشد یونان استعمار گرقوی که این منطقه را انبارهای غله خود ساخته بود ، در تنگنای آذوقه قرار دهد . و بر غرب فائق آید . از اینرو مشاعده میشود که فلسطین تا چه حد میتواند جنبه حیاتی و مهمی برای پیشبرد نقشه ها و هدفهای کورش در برداشته باشد .

کورش با فتح قلوب قوم یهود ، آنان را دست نشانده خود ساخت ، و از طرفی با فرستادن هیئتهای ایرانی برای سرپرستی ساختمانها و نوسازی سرزمین فلسطین ، و ترمیم ویرانیها ، و انتخاب حکام محلی یهودی وابسته بحکومت ایران ، بر آن مملکت ، عملاً زمام امور فلسطین را در دست گرفت و بدون خونریزی و جنگک بر فلسطین پراهمیت دست یافت ، و کلید دریای مدیترانه ، و آفریقای شمالی را بگردن انداخت ، بدون اینکه کینه و خشمی از قوم غالب بردل قوم مغلوب افتد ، و حتی برعکس عنوان ناجی و پیغمبر نیز در کتاب آسمانی اش بگیرد . رؤسای یهود نوشته‌اند : و چگونه ما نمک خانه پادشاه را میخوریم ، ما را نشاید ضرر پادشاه

بینیم ۲

۱- کتاب دوم ، پادشاهان ، ۲۵ ، ص ۶۲۲

۲- تورات ، کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۰

در باره رسالت کورش در تورات چنین مییابیم : « و در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بر زبان ارمیا کامل شود ، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد ، و آنرا نیز مرقوم داشت ، و گفت کورش پادشاه فارس چنین میفرماید ، یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم . پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش باوی باشد ؛ او باورشلیم که در یهودا است برود ، و خانه یهوه را که خدای اسرائیل ، و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا نماید ، و هر که باقی مانده باشد ، در هر مکانی از مکانهائی که در آنها غریب میباشد ، اهل آن مکان او را بنقره و طلا ، و اموال و چهارپایان ، علاوه بر هدایای تبرعی بجهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند . پس رؤسای آبای یهود او بنیامین ، و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود ، برخاسته روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند ؛ و جمیع همسایگان ایشان را بآلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه ها و علاوه بر همه هدایای تبرعی ، اعانت کردند ، و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که بنو کدنصر آنها را از اورشلیم آورده ، و در خانه خدایان خود گذاشته بود ، بیرون آورد ؛ و کورش پادشاه فارس آنها را از دست مترادات خزانه دار خود بیرون آورده به شیشبصر رئیس یهودیان سپرد ؛ (۱)

در جای دیگر ، درباره رسالت آسمانی کورش ، از قول اشعیا نبی چنین میگوید : « خداوند که ولی تو است و ترا از رحم سر رشته ، چنین میگوید : چنین میگوید : من یهوه هستم ، و همه چیز را ساختم . . . درباره اورشلیم میگوید : معمور خواهد شد ، و در باره شهرهای یهودا که بنا خواهد شد ، و خرابیهای آنها برپا خواهم داشت . . . و درباره کورش میگوید که او شبان من است ، و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید ، و درباره اورشلیم میگوید بنا خواهد شد ، و در باره هیکل که بنیاد تونهاده خواهد گشت . خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امتهارا مغلوب سازم ، و کمر های پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم ، و دروازهها دیگر بسته نشود . چنین میگوید که من پیش روی تو خواهم خرامید ، و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت ، (۲)

در قسمت دیگری از کتاب اشعیا نبی باز چنین مییابیم : « خداوند در شان مسیح خود خورس میفرماید : من دست او را گرفتم تا ملتها را در حیطه اقتدار او در آورم ، و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم ، دروازهها پشت سرهم بروی او باز شد . آری من همه جا با توام ، و همه جا ترا در راه راست راهنما خواهم بود ، دروازه های آهنین شکسته ، و خزانه مدفون ، و گنجهای پنهان بدست تو خواهد افتاد . همه این کارها بدست تو خواهد شد ، تا بدانی که من یهوه که ترا به سمت خوانده ام ، خدای اسرائیل میباشم ، ۳ .

در آنچه گفته شد تمام متون متفق القول اند . مثلا در تفسیر ابوالفتوح چنین مییابیم : « خدای تعالی بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی از پادشاهان پارس را که نام او کورش

۱ - کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۰ - ۲ - کتاب اشعیا ، ۴۵ ، ص ۱۰۶۴

۲ - تورات : ۴۵،۱ .

و او مردی بود مؤمن، که برو و بنی اسرائیل را از دست بخت النصر یستان وحلی بیت المقدس را از اوستان، و باز جای خود بر او برفت و با بخت النصر کارزار کرد ۱ و بنی اسرائیل را از دست او بستند، وحلی بیت المقدس را باز گرفت و باز جای آورد، ۲

در مبحثی که از اصل و نسب کورش گفتگو بود، دیدیم که اغلب متون وی را از طرف مادر بقوم یهود نسبت داده اند، و حتی بعضی مبالغه را بآن حد رسانیده اند که گفته اند وی مذهب یهودی داشته، زبان عبری میدانسته، و دانیال پیغمبردائی اش بوده است: «... و گفتندی برادر مادرش ۳ او را توریت آموخته بود، و سخت دانا و عاقل بود، و بیت المقدس را آبادان کرد، بفرمان بهمن، و هر چه از مال و چهارپایان و اسباب بنی اسرائیل در خزانه و در دست کسان بخت النصر در خزانه بهمن مانده بود، بایشان داد. و بعضی از اهل تواریخ، گفته اند کی در کتابی از آن پیغمبر بنی اسرائیل یافته اند که ایزد عز و جل و جی فرستاد بهمن کی من ترا گزیدم... و این توفیق یافت و نام او در آن کتاب کورش است. ۴ ابن اثیر میگوید: «... و تورات میدانست، و بزبان و خط یهودی آشنا بود، و سخنان دانیال و امثال او را درک میکرد...» ۵

در ترجمه تاریخ طبری این موضوع بتفصیل بدین قرار ذکر شده است: «او (کورش) بنی اسرائیل را نیکو همی داشت و بزرگداشتی، و گفتی این خویشان مادر منند، و بادانیال بزرگ شده بود و خدای عز و جل او را پیغمبری داده، کیورش را بخدائی خواند و بدین مسلمانی. کیورش او را مسلمان شد و آتش پرستی و دین آوری دست بازداشت و دین مسلمانی پنهان همی داشت، تا بهمن آگاه نشود. چون از ملك او سیزده سال بگذشت، بهمن بمرد. چون خبر بکورش آمد که بهمن ببلخ نماند، او دین مسلمانی آشکارا کرد، و همه خلق را بشریعت توریت خواند، و بر دین موسی، و دانیال را بر همه پادشاهی خویش حاکم کرد، تا همه خلق را بحکم توریت آورد. (این قسمت در خود تاریخ طبری نیست، ولی در ترجمه بلعمی آمده است) و اندر میان ایشان حکم کردی. آنگاه دانیال علیه السلام از او دستوری خواست که به بیت المقدس شود با بنی اسرائیل و آن مزگت، و او شهر را بحال آبادانی باز آورد. ۶ در مورد ساختمان و تجدید بنای اورشلیم و بیت المقدس، نیز همه متون که مطالب مهم خود را از تورات گرفته اند، متفق القول اند، و بتفصیل این موضوع را شرح میدهند. همان گونه که گفته شد، کورش علاوه بر يك فکر انسانی، که بیهودیان در تجدید بنای اماکن مقدس و شهرهایشان کمک کرد، برای اینکه پای ایرانیها، و عمال حکومت نیز در آن سرزمین باز شود، تعداد فراوانی کارگر و کارفرما، و هنرمند، تحت ریاست هیئتهای مهم بآن صوب فرستاده است: «در متون الاخبار مسطور است که... کورش کیفیت عظم شان و رفعت مکان بیت المقدس و مسجد اقصی را شنید و برچگونگی احوال اسرائیلیان مطلع شده با اموال بیقیاس و سی هزار نفر از استادان بنا و سایر هنرپیشگان به بیت المقدس شتافت، و همت بر تعمیر

۱- البته این نکته که کورش با بخت النصر جنگ کرده اشتباه است، زیرا او سالها بعد از مرگ بخت النصر بسلطنت رسیده است (ذوالقرنین یا کورش، مقدمه دکتر باستانی، ص ۲۶). ۲- ج ۶، ص ۲۷۶. ۳- مقصود دانیال نبی است. ۴- ابن البلخی فارسنامه، ص ۴۶. ۵- الکامل: ج ۱، ص ۱۱۵. ۶- ص ۶۷۳.

آن بلده و ارتفاع بقاع آن گماشته ، در عرض سی سال مجموع آنچه بخت النصر ویران کرده بود ، معمور و آبادان ساخت»^۱.

در کتاب عزرا در تورات چنین میبایم : کورش در سال ۵۳۷ ق.م از کاخ خود در همدان فرمان زیر را فرستاد : «در باره خانه خدا که در اورشلیم است ، خانه ساخته شود ، جایی که در آن پیوسته قربانیهای آتش برات شود ، بلندیش ۹۰ پا ، و پهنایش ۲۰ پا باشد . با سه رج سنگهای بزرگ ، و یک رج چوب ؛ و هزینه اش از خانه پادشاه داده شود. همچنین آوندها و افزارهای زرین ، و سیمین خانه خدا را که بنو کد نصر از خانه خدا برداشته و بیابل برده بود ، پس بدهند ، و بار دیگر آنها را بپرستشگاهها که در اورشلیم است باز برند. هر یک را بجای خود ، و آنها را در خانه خدا بگذارند»^۲.

در این قسمتها مطالب جالبی یافت میشود : «سی هزار نفر استادان بنا و سایر هنر پیشگان» و «هزینه اش از خانه پادشاه داده شود» . این موضوع ادعای فوق را که کورش میخواست خواه از جهت ایجاد ساختمان ، و خواه از جهت فرستادن و جایگزینی نفرات ، حقی برای خود در فلسطین بوجود آورد ، تأیید میکند.

باز در تورات مورد دیگری میبایم که هنگامیکه در زمان داریوش هخامنشی ، در کار فلسطین اختلالی رخ داده بود ، و میخواستند بار دیگر متن فرمان کورش را بیابند و فرمان را در قصر همدان یافتند : « در قصر اهماکه در ولایت مادبان است ، طوماری یافت شد ، تذکره ای در آن بدین مضمون مکتوب بود ؛ در سال اول کورش ، پادشاه همین کورش پادشاه ، درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه که قربانیها در آن میگذرانیدند بنا شود ، و بنیادش تعمیر گردد ، و بلندیش شصت ذراع ، و عرضش شصت ذراع ، با سه صف سنگهای بزرگ ، و یک صف چوب نو ، و خرجش از خانه پادشاه داده شود ؛ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که بنو کد نصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته ، بیابل آورده بود ، پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند ، و آنها را در خانه خدا بگذارند»^۳.

مقدار و تعداد اشیائی که بنو کد نصر از بیت المقدس بینما برده بود ، و کورش آنها را بصاحبان نشان مسترد داشت ، در توراة چنین ذکر شده است : « .. و عدد آنها این است : سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد ، و سی جام طلا و چهار صد و ده جام نقره از قسم دوم ، و هزار ظرف دیگر . تمامی ظروف طلا و نقره ، پنج هزار و چهار صد بود . و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل با اورشلیم میرفتند برد»^۴.

حمزه اصنهانی درباره ساختمان حمله گوید : « و يقال ان الذی اعاد بناها [ای بناء بیت المقدس] الی العمارة بعد سبعین سنة ، ملك اسعه بالعبرانية كورش . »

در خود تورات نیز چنین میبایم : « ما تنها آنها را برای یهوه ، خدای اسرائیل ، چنانکه کورش پادشاه ، سلطان فارس بما امر فرموده است ، بنا خواهیم نمود»^۵ بیرونی و سایر مؤلفین نیز در این باره روایاتی دارند .

۱- حبیب السیر؛ ج ۱، ص ۱۳۶ ۲- ۳ ، ۵ ، ۳ ۳- کتاب عزرا ، باب اول ، ص ۷۳۷ . ۴- کتاب عزرا؛ باب اول ؛ ص ۷۳۰ ۵- تاریخ سنی ملوک الارض ؛ ص ۲۹ . ۶- کتاب عزرا؛ باب اول ؛ ص ۷۳۴ .

دکتر سید جعفر شهیدی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه دهخدا

چند هفته در کشور اردن

-۷-

شنبه بیست و چهارم فروردین: امروز دومین سخنرانی، در تالار سمس - الرفاعی ایراد شد. علاوه بر دانشجویان رشته تاریخ و لغت عرب گروهی دیگر از دانشجویان سائر رشته‌ها حاضر شده بودند. استادان رشته ادبیات عرب و چند تن از استادان رشته فلسفه حاضر بودند. سخنرانی امروز دنباله سخنرانی روز سه‌شنبه بود، «بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی، سیاسی و دینی جزیره العرب و دریافت علت یا عللی که موجب شد اسلام در جزیره العرب پیدا شود.

وقفنا فی حدیثنا السابق عند وعد بالنظر الی جزیره العرب و اهلها و کیف ان دین الفطرة وجد فی فطرتها و فطرتهم التجاوب الکلی والاندفاع الايجابي الی جانب الامکانیات اللازمة لاحتضان رسالة الهدی والنور وتبليغها الی شعوب الاقطار الاخری، تلك الامم والاقوام التي اسنت قطرتها فی مستنقعات عبادة الافراد وانطمست انسانيتها فی حماة الاوهام و الخرافات و الاتجار بالافکار و المعتقدات، او بعبارة اخرى كيف كانت جزیره العرب عند ظهور الاسلام مهیأة للقيام بدورها التاريخی بالنسبة للدين. والله اعلم حيث يجعل رسالته.

فجزیره العرب كما يسميها بناؤها او شبه الجزيرة كما لدى الجغرافيين هضبة مرتفعة تأخذ فی الانخفاض تدريجيا من الغرب الی الشرق و تقع فی الجانب الغربي

گفتار پیشین را بدانجا پایان دادیم که باید جزیره العرب و مردم آنرا بررسی کنیم و بدانیم چگونه دین اسلام طبیعت این سرزمین و مردم آنرا آماده دید که از یکسو از این دعوت آسمانی با آغوش باز استقبال کنند و از سوی دیگر مشعل درخشان دین را بین دیگر ملت‌های جهان برافروزند، ملت‌هایی که چشمه‌سار زلال فطرت آنان با گذشتن از گنداب‌های فردپرستی بویناک گردیده و خورشید انسانیت ایشان در تیره گل‌های خرافات و داد و ستد با افکار و معتقدات پوشیده شده بود.

بعبارت دیگر چگونه جزیره العرب هنگام ظهور اسلام آماده بود تا رسالت تاریخی خود را نسبت به دین اسلام بر گردن گیرد و خدا داناتر است که رسالت خود را کجا قرار میدهد. (آیه ۱۲۴ سوره انعام)

جزیره العرب - چنانکه مردمش آنرا مینامند - یا شبه‌جزیره - چنانکه جغرافی‌دانها نامگذاریش کرده‌اند -، سرزمین مرتفعی است که سرایشی آن از غرب به شرق است و در سوی غربی آن رشته کوهها است که از شبه‌جزیره سینا به محاذات دریای سرخ تا جنوب غربی

منها سلسله جبلیه تمتد من شبه الجزیره سینا ، محاذیه للبحر الاحمر حتى الركن الجنوبى الغربى ، وهناك تدور مع الساحل الجنوبى فالشرقى حتى الخليج الفارسى وهكذا تحيط الجزیره من نواح ثلاث بهذه المرتفعات اشبه ماتكون بالحصار الطبيعى حولها .

و تخلل هذه السلسله من الجبال وديان عديدة تتفاوت مساحاتها بين الاتساع والضيق بحيث تفصل الجبال عن بعضها . وقد تتصل الجبال بساحل البحر ولكنها فى الغالب تنفصل عن البحر باراض منخفضة يطلق عليها العرب اسم تهامة، و تهامة فى الاصل اسم عام لهذه الفواصل الوطيئة من الارض ، ثم اطلق بعد ذلك على جزء معين من الجزیره و صار اسما خاصا كما سيرد ذكره - وتتكون هذه الجبال فى الغالب من جبال جرد تناوب اللونين الابيض والاحمر اخاذا للبصر بجمالها ورونقها ويشاهد فى بعضها آثار البراكين ثارت قديما ثم خمدت . كما ان اللون الاسود يغلب على بعض الاماكن ويطلق عليها العرب اسم الحرار ، فاذا نفذنا داخل هذا النطاق الجبلى نجد الصحراء او بالاحرى الصحارى العظيمة التى كان ارتفاعها سببا فى تسمية الجزیره بالهضبة . ويمكن تقسيم هذه الصحارى على اساس وضعها الجغرافى الى ثلاثة اقسام، من الشمال الى الجنوب ، فالقسم الشمالى صحراء النفود التى تتصل ببادية الشام

كيشده است و از آنجا ساحل جنوبى و شرقى را تا خليج فارس دور ميزند. بدين ترتيب شبه جزيره عربستان را از سه سو محدود ميسازد چنانكه كويى ديوارى طبيعى گردا گرد آنرا فرا گرفته است .

درفواصل اين رشته كوهها درهها ويا با نهاست كه مساحت آن به نسبت تنگى و فراخنايى متفاوت است تا بدان حد كه گاهى كوهها را از يكديگر جدا ميسازد . گاهى دنباله كود تا ساحل دريائى سرخ كشيده ميشود ولى در بيشتر جاها بين كوه و دريا زمينهاى نشيب واقع است كه عرب آن زمينها را « تهامة » مينامد . تهامة در اصل نام عمومى اين زمينهاى نشيب است . آنگاه چنانكه خواهيم گفت به جزئى خاص ، از جزيره گفته شده و سپس نام آن جزء گريده است . اين رشته كوهها غالباً سنگهاى خارا و صاف و برنگك سپيد يا سرخ است و منظرى جالب دارد . در بعض اين كوهها آثار آتش فشانهاى خاموش ديده ميشود . رنگ غالب سرزمينها سياه است و عرب اين اماكن را « حراره مينامد . اگر از اين رشته كوههاى كمربندى بگذريم و قدم در داخل سرزمين بگذاريم صحرا يا صحراهاى بزرگ را خواهيم ديد كه بخاطر ارتفاع آن از سطح دريا « هضبه » نام گرفته است . اين صحراها را بر حسب موقعيت جغرافيايى ميتوان به سه قسمت تقسيم كرد . نخست از شمال به جنوب . قسمت شمالى صحراى نفود است كه به بادية الشام مى پيوند و قسمت ميانه و مهم آن نجد است و نجد زمين مرتفع را گويند . قسمت

والاوسط والاهم نجد و نجد تعنى الارض المرتفعة. اما القسم الجنوبي فهو صحراء الدهناء التى تقع شرقا مقابل صحراء الاحقاف فى الغرب وبينهما يقع الربع الخالى الذى لايزال خاليا و يقسم الجغرافيون اليونان منذ ايام استرابن الجزيرة العربية الى ثلاثة اقسام: هى بلاد العرب الصحراوية بمعنى بادية الشام و بلاد العرب الصخرية فى شمال غربى الجزيرة. و احيراً بلاد العرب السعيدة بمعنى ما تبقى من الجزيرة. اما الجغرافيون العرب فانهم يقسمونها الى خمسة اقسام . يقول ياقوت بعد تحديده للجزيرة : فصارت بلاد العرب من هذه الجزيرة التى نزلوها و توالدوا فيها على خمسة اقسام عند العرب فى اشعارها و اخبارها : تهامة و الحجاز و نجد و العروض و اليمن . و تعد الجزيرة منطقة حارة المناخ ، فعلاوة على دخول جزء منها فى المنطقة الاستوائية فان الصحارى و المناطق المنخفضة كتهامة و لوديان على الاطلاق شديدة الحرارة و خاصة فى الصيف فانها لا تتحمل ، اللهم الا فى المرتفعات حيث يتلطف الجو و تنخفض درجة الحرارة .

اما من ناحية المطر فليس هناك الا اقليم الجنوبى الغربى اى بلاد اليمن الذى يتمتع بالمطر بصورة منتظمة . اما الاقاليم الاخرى فلا نظام للمطر فيها ولن كان يسقط عادة فى فصل الشتاء و اوائل الربيع و كثيرا ما يمنع نزوله فترات قد تصل الى ثلاث سنوات متتابة فتجذب الارض فيها و العكس بالعكس قد تهطل بغزاة فتكون السيول

جنوبى صحراى « دهناء » است كه درسوى شرق و مقابل صحراى « احقاف » كه در غرب است قرار دارد .

بين دو صحرا ربع خالى است كه همچنان خالى مانده است. جغرافى دانهائى يونان از روزگار استرابون جزيرة العرب را به سه قسمت تقسيم كردند : بادية الشام يا سرزمينهاى صحرائى و سرزمينهاى كوهستانى در شمال غربى جزيره و سرزمينهاى خوشبخت يعنى بقيه سرزمينها. ليكن جغرافى دانهائى عرب آنرا به پنج قسمت تقسيم کرده اند .

ياقوت پس از بيان حدود جغرافى جزيره عربستان گويد : پس سرزمينهاى اين جزيره كه عرب در آن سكونت جستند و در آنجا فرزندان آوردند در اشعار و اخبار عرب پنج قسمت است : تهامة - حجاز - نجد - عروض و يمن . شبه جزيره عربستان سرزمينى گرم است چه علاوه بر آنكه قسمتى از آن در منطقه استوائى است صحراها و نقاط نشيب آن مانند تهامة و بطوركلى درهها ، مخصوصاً در تابستان سخت گرم و تحمل ناپذير است ، مگر در نقاط مرتفع و كوهستانى كه اندكى هوا لطيف ميگردد و درجه حرارت پائين ميآيد . در اين شبه جزيره باران منظم جز در ناحيه جنوب غربى يعنى سرزمين يمن نميبارد اما در نقاط ديگر باريدن باران تابع وقت معينى نيست هر چند عادة موسم آن زمستان و آغاز بهار است ، لكن گاه ممكن است سه سال پي در پي باران نبارد و زمين خشك گردد و يا برعكس چندان باران ببارد

العظيمة الكاسحة التي تغمر السهول و الوديان و تكتسح السكان بخيامهم و انعامهم في طريقها ولكن هذه السيول لا تدوم اذ تمتصها رمال الصحراء بسرعة فتتحول الى مياه جوفية تظهر في الاماكن الوطيئة بصورة عيون او قنوات تقوم عليها الواحات و هذا ينتهي تقديرها و قيمتها من الناحية الاقتصادية .

و بالجملة فان الجزيرة العربية بوضعها الذي كان قبل الاسلام ارض جافية قاسية قليلة النصب من الزراعة . هذه المهنة التي لازال البدوي ينفر منها حتى اليوم ولا يعتبرها من مظاهر الكرامة و الشرف . ولهذا كان قوام الحياة الاساسي فيها هو الرعي و تربية الابل و الاغنام و ما يترتب على هذه الحرفة اجتماعيا و اقتصاديا و ما الى ذلك من نواحي الحياة الاخرى .

في هذا المناخ و امام مشكلة الحياة انقسم المجتمع الى قسمين متباينين تماما اولهما المجتمع البدوي و هو سكان الصحاري الحالون بالبساط الاخضر و مروج المراعي المنتشقون انفاس المطر على لظى الصحراء و قيظ الهجير . ضيوف العيون و الينابيع مادامت ثرة حتى اذا اقتضى الامر شد و الرحال باحثين عن قطرة الماء و هم هم اول اشكال المجتمع و الصورة الغالبة و الحياة العمدة في الجزيرة حتى اليوم و هم هم النموذج الاصلى الذين يحتفظون بخصائص الجنس العربي بحكم عدم اختلاطهم

که سیل های بزرگ روان شود و گودالها و درهها را پر کند و مردم و چادرها و رمهها را با خود ببرد اما این سیلها دوامی نخواهد داشت و بزودی در ریگزارها فرو میرود. و جزء آبهای زیرزمینی میشود که در بعضی نقاط پست بصورت چشمه یا قنات پدید میگردد و واحهها در آنجا بوجود میآید . ارزش اقتصادی این آبها بیش از این مقدار نیست ،

خلاصه جزیره العرب با موقعیت جغرافی که پیش از اسلام داشته سرزمینی بنخیل و بی برکت و اندک زراعت بوده است. خصائصی که عرب بیابان نشین تا امروز هم آنرا ناخوش میدارد و آنرا نشانه بزرگواری و شرف نمیشمارد - بخاطر خشکی و فقر این سرزمین است که اساس زندگی در آن را نظام رمه پروری و آنچه از جنبه اجتماعی و اقتصادی و دیگر جوانب زندگی بدان پیوسته است تشکیل می دهد .

در چنین سرزمین و در مقابل مشکل زندگی ساکنان شبه جزیره عربستان بدو قسمت جدا از یکدیگر تقسیم میشوند . دسته صحرا نشین که پیوسته خواب زمین سرسبز و چراگاه- های خرم را می بینند . و تپش گرمای بیابان و سوزش آفتاب تابستان را با دم جانفزای باران تخفیف می دهند ، و مهمانان چشمه سارها و زهابها هستند . و تا این سفره گسترده است از آن بهره مندند و هنگامیکه تهی شد در پی قطره ای آب بار سفر می بندند . اینان نخستین هسته مرکزی اجتماع جزیره را تشکیل داده و تا امروز اکثریت مردم این سرزمین را تشکیل میدهند . اینان نمونه های اصیل اند که بخاطر نیامیختن با بیگانگان خصوصیت نژادی خویش را

بالاجانب على العكس من اهل المدن .

والبدو اشداء اقويا اصحاء فهم ابناء الطبيعة محبون للاستقلال والحرية الفردية يعيشون على هواهم يرجحون قساوة البادية وشطف العيش فيها على التزام نظام تفرضه المدنية عليهم او تقيدهم الحضارة به ويرون رونق الطبيعة و صفاءها اغنية عذبة تغذى فطرتهم بالصفاء والقوة والاعتداد بالشخصية وكان الصحراء و حياتها كانت تعد منهم جيشا قويا وتدريبهم على مايفوق اشق التدريبات العسكرية المرهقة فعلمتهم الصبر و الشجاعة والاقدام والصدق وصقلت فطرتهم حتى كانوا ينفرون من المدينة ورونقها ولين العيش فيها .

الموقدون بنجد نار بادية	لا يحضرون وفقد العز في الحضر
فان ابتعد عن الصحراء حن لها وقال :	
الايا صبا نجد متى هجت من نجد	لقد زادني مرآك وجداعلى وجد
و آخر يقول :	
حسن الحضارة مجلوب بتطرية	و في البداوة حسن غير مجلوب

— بخلاف شهر نشينان - حفظ کرده اند .

عرب های بیابان نشین نیرومند و تندرستانند . آنان فرزندان طبیعت و دوستدار استقلال و آزادی فردی هستند و آنچه‌ا‌نکه خود می‌خواهند زندگی میکنند . سختی بیابان و تنگی زندگانی را به پذیرفتن قوانین شهر نشینی و قیود تمدن ترجیح می‌دهند . زیبایی و صفای طبیعت را موسیقی ملایمی میدانند که با نعمات آسمانی خود فطرت آنان را بدصفا و نیرومندی و تکیه بر شخصیت خویش پرورش میدهد . صحرا و زندگانی در صحرا از ایشان سپاهی نیرومند می‌سازد و تمرین‌های سختی را انجام می‌دهند که از تمرین‌های نظامی دشوارتر است . صحرا بدین مردم شکیبایی ، نیرومندی . جرأت ، راستگویی می‌آموزد ، و طبیعت آنها را چنان ساده و بی آرایش می‌پروراند که گویی از شهر نشینی و زیباییها و زندگانی راحت آن گریزانند .

« دردل بیابان بی آب و علف آتش می‌افروزند و به شهر نمی‌آیند که شهر نشینی عزت را میبرد »

و اگر از صحرا دور شوند آرزوی آنرا میکنند و میگویند :

ای باد بیابان چه وقت از بیابان وزیدی که دیدار تو بر خوشحالی من افزود .
و دیگری میگوید :

« زیبایی زندگانی شهر نشینی عاریتی است و در بیابان زیبایی طبیعی نهفته است »

تاریخ و کنگره تاریخ

« و من که بوالفضل، کتاب بسیار فرو نگرسته‌ام ، خاصه اخبار ، و از آن التقاطها کرده ، در میانه این تاریخ چنین سخنها از بهر آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان بیدار شوند ، و هر کس آن کند که امروز و فردا او را سود دارد » (ابوالفضل بیهقی)

ماه گذشته ، کنگره تاریخ ، و به عبارت بهتر ، نخستین کنگره تاریخ در تهران فراهم آمد ، ما اگر بخواهیم ادعا کنیم و بگوئیم که این کنگره ، يك کنگره بزرگ و در خورد تاریخ ایران بود ، خود را گول زده‌ایم - هر چند شکوهمند بر گزار شد و پیام شاه برپیشانی آن میدرخشید ، و بسیاری از رجال حتی تقی‌زاده را با صندلی چرخدار بدامن خود کشاند. و اگر هم بخواهیم ، آنرا کوچک بشماریم و کم اهمیت بداریم ، بی‌انصافی کرده‌ایم ، هر چند زرق و برق پیراهنهای کوتاه شرکت کنندگان لطیف کنگره شعر را در حاشیه آن نمیدیدیم ! بیش از پانصد ششصد نفر دبیران تاریخ و جغرافیا ، به ابتکار انجمن دبیران علوم اجتماعی تهران ، صبح و عصر مرتباً آمدند و سالنهای موزه جدید ایران باستان را پر کردند و سخنان دوستان و همکاران خود را به دقت شنیدند و سؤالاتی مطرح کردند و دست‌آخر چلو - مرغ چرب و نرمی در وزارت فرهنگ و هنر چریدند و رفتند ، و خوشبختانه ساعتی که کنگره تمام شد ، همه متوجه شده بودند که احساسی در درون آنها جوش می‌زند و آن اینست که احتیاجی مبرم هست تا تاریخ ایران از هر جهت و از هر جانب مورد مطالعه قرار گیرد و بالاتر از آن اینکه همه متوجه شدند و جمعی را نیز توجه دادند که در جزء شؤون فرهنگی مباحثی و مقوله‌ای هم بنام تاریخ هست که از ارکان فرهنگ این مملکت است و پایه گذار قوام کارسیاست کشور است و آن چنان اهمیت دارد که بی‌وجود آن ، سجل سیاسی و نظام اجتماعی مملکت مغشوش و مختل خواهد ماند .

کنگره تاریخ ، مجمعی نجیبانه و عمیق بود ، و در ضمن ، دستگاههای فرهنگی مملکت را به يك حقیقت تلخ و واقف ساخت و آن اینکه متأسفانه تاکنون ، در نظام اجتماعی و سیاسی ایران ، به فلسفه تاریخ و اهمیت آن برای تعیین خط مشی اهل سیاست و بزرگان کشور ، هرگز توجه نشده است .

شاید اغلب اطلاع داشته باشیم که بیشتر ممالک شرقی ، سیاست خود را در نظام حکومتی خود از جهت فلسفه تاریخی روشن ساخته‌اند . ماکار به ممالک بزرگ عالم ، آمریکا و روسیه یا فرانسه و آلمان و انگلستان نداریم ، تنها به همسایگان شرقی خود اشاره می‌کنیم ، زیرا هم وضع آنان تا حدودی از جهاتی مشابه ماست و هم تاریخ آنان با تاریخ ما پیوستگی دارد و علاوه بر آن براساس مناسبات سیاسی و اقتصادی ناچار از مماشاه و همقدمی با یکدیگر هستیم . امروز در کشور ترکیه ، هیچ کتاب تاریخی نیست ، چه خطی و چه چاپی ، که از جهت

فلسفه نژادی ترك و تعیین هدفهای سیاسی آن کشور شناخته نشده باشد - محققان و اهل کتاب يكايك آنها را زیر و رو کرده ، هر جا هر جمله‌ای و هر عبارتی و مبحثی که مربوط به عثمانی و ترکیه و نژاد ترك باشد ، از مد نظر گذرانده ، تکلیف خود را در باره استفاده از آن روشن ساخته‌اند ، این تحقیق از سرزمین ترکیه شروع میشود ، و به کرانه‌های شرقی دریای خزر و شمال آن و به نواحی خوارزم و بخارا و سمرقند و بالاخره تبت و مغولستان و چین می‌کشد . در هر کتابی ، حتی اگر چند جمله کوتاه هم مربوط به نژاد ترك و تاریخ حکومت ترکان یا سکونت و نژاد آنان - حتی ترکمن‌ها - بوده باشد ، مورد بررسی قرار گرفته است و آرشیه‌های متعدد فراهم ساخته‌اند ، چنانکه وقتی مرحوم احمد آتش در کنگره خاورشناسان به ایران آمد ، مخصوصاً جستجو کرد و من گمنام را از میان یکهزار تن شرکت کنندگان در آن کنگره پیدا کرد و مباحثی را که در باب سلجوقیان و غزها - در کتاب « سلجوقیان و غز در کرمان » بدان اشاره کرده بودم ، مطرح ساخت و گفتگو کرد و من متوجه شدم که جمله به جمله آن کتاب در جاهایی و مراکزی مورد بررسی قرار گرفته است ، و امروز ما می‌بینیم که بهترین مقاله فی‌المثل - در باب جنگ ملاذگرد (حکومت الب ارسلان) در ترکیه نوشته می‌شود که با آخرین تحقیقات اروپائی مطابقت دارد ۱ و حال آنکه ما میدانیم ، این جنگ را يك مرد بزرگ ایرانی - یعنی خواجه نظام‌الملک طوسی رهبری میکرد و او بود که سلطان را به کنار دریاچه وان کشاند و خود اهل و عیال سلطان را به همدان برد ، و چون جنگ پایان یافت رومانوس دیوجانس امپراطور روم اسیر و در برابر يك میلیون و نیم دینار باز خرید شد .

همسایه دیگرما افغانستان ، سالهاست که فلسفه تاریخی خود را بر اساس شکفتگی نژاد آریایی درین سرزمین بنیاد نهاده ، و در طی نیم قرن اخیر استقلال خود توجه خاص به مسأله تاریخ و تاریخ‌نگاری مبذول داشته است .

در افغانستان بسال ۱۳۱۰ شمسی (قریب چهل سال پیش) انجمنی بنام انجمن تاریخ تأسیس گردیده و همه جا از تقویت مقامات رسمی برخوردار بوده و در ابتدا دانشمندان ایران - دوستی چون احمدعلی کهزاد ریاست آنرا داشتند و مرحوم سرور گویا با آن انجمن همکاری میکرد و اخیراً ریاست انجمن به آقای عبدالجی حبیبی دانشمند قندهاری افغان سپرده شده است .

این انجمن مجله‌ای مستقل بنام آریانا دارد که ۲۶ سال قبل تأسیس شده و بدون انقطاع انتشار یافته و هر جا نکته‌ای و اشاره‌ای دیده که مربوط به تاریخ افغانستان می‌شده آنرا نقل کرده و مورد بحث قرار داده ، چنانکه در فهرستی که اخیراً از دوره‌های این مجله به چاپ رسیده بیش از ۱۳۴۷ مقاله در باب تاریخ و جغرافیای افغانستان و مسائل مربوط به آن به چاپ رسانده است ۲ و خود بنده شاید نزدیک صد مقاله در باب سیستان و یعقوب‌لیث و سلطان محمود غزنوی در آن خوانده‌ام .

عراق همسایه عرب ما از جهت آرمانهای عربی و اسلامی و سیاست فرهنگی و تاریخی تکلیف خود را روشن ساخته و همپایه و همدوش سایر ملل عربی است و حداقل چیزهایی که در

۱- این مقاله اخیراً توسط آقای دکتر آلیاری ترجمه و تکمیل و در مجله دانشکده ادبیات

تبریز چاپ شده است . ۲- شماره مخصوص آریانا ، سال ۲۶ شماره ۴ ص ۵۴

کتاب عربی میخوانیم و می بینیم ، مسأله عربیت بسیاری از بزرگان ایرانی است و حتی خلیج پارس را هم اگر در بعض نقشه‌های خود خلیج عربی ننویسد ، لااقل در کنار آن خلیج بصره می‌گذارد و یا جشنهای رازی و ابن‌سینا برپا می‌دارد . (و حال آنکه ما از برگذاری هزاره بیهقی - بزرگترین مورخ خود هنوز غافل مانده‌ایم .) ۱

پاکستان ، دولت دوست و همزبان و همدل ما هم ناچار است که نظام سیاسی خود را از جهت فلسفه تاریخی آن روشن کند و او البته درین مورد اساس کار را بر فلسفه اسلامی نهاده است اما کم و بیش حتی خوانین سند و بلوچ هم کم کم پایه‌های کمکی این فلسفه خوانند شد و راشدی‌ها و امثال آن دانشمندان ایراندوست و فارسی‌گو کم کم در کنار کهزادها و گویاها و گل پینارلی‌ها خواهند نشست و محققان تازه نفس امثال پروفیسور جعفرها جای آنان را خواهند گرفت .

آنچه گفته شد ، نه تنها مایه تأسف نیست ، بلکه موجب کمال انبساط خاطر است که درین کشورهای دوست و همسایه بهر حال به تاریخ و گذشته سرزمینهای آسیای میانه توجه می‌شود و باز باید اضافه کرد که تحقیقات دانشمندان همسایه ، هر چند بر اساس فکر ناسیونالیستی خودشان باشد ، باز کم و بیش مربوط به تاریخ ایران خواهد شد و گوشه‌هایی را روشن خواهد کرد و چنان می‌نماید که همه راهها به رم ختم می‌شود . اما از آنچه درین جا عنوان شد ، مقصود اینست که ببینیم تکلیف ما درین میان چیست و محققان ما چه وظیفه‌ای دارند ؟

خوشبختانه کار محققان ما از يك جهت روشن و روبراه است ، و آن اینکه بهر حال اصل موضوع و ماده‌المواد تحقیق که خود تاریخ ایران باشد ، موجود است و اصالت دارد ، یعنی حداقل ۲۷۰۰ سال تاریخ مدون هست و هیچ احتیاج به تاریخ‌سازی و نسب‌پردازی نیست: نه احتیاج است که کردی را عرب کنیم و عربی را فارس و نه لازم می‌نماید که فارسی را هندو و هندویی را افغان جلوه دهیم . نخستین بیانیه کوروش را در بین‌النهرین دیده‌ایم ، و کتیبه داریوش را در کانال سوئز بدست آورده‌ایم و لوحه خشایارشا در کنار دریاچه وان پدید آمده است و قبر دختر انوشیروان در بلخ زیارتگاه است ، و بر کتیبه گور تیمور در سمرقند و سلطان محمود در غزنه و بر گرد مدرسه خیوه شعر پارسی نوشته‌اند و هزار و صد و پنجاه سال پیش که بابک خرمی را از قلب دهات اردبیل به سامرای عرب نشین بردند و کارد در سینه‌اش فرو کردند ، گفت : « آسانیا » . فارسی بخت و بسیط و خالص و خلص !!

پس امروز اگر ما در باب تاریخ گذشته خود صحبت می‌کنیم ، هرگز احتیاجی نداریم

۱- ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ بیهقی در سال ۳۸۵ هجری قمری در حارث آباد بیهق بدنیا آمده ، و اکنون درست ۱۰۰۳ سال قمری از تولد او میگذرد ، و من سه سال پیش برای نخستین بار در انجمن دبیران علوم اجتماعی و سال پیش در مقدمه آسیای هفت سنگ (ص ۳) یادآوری هزاره او را کردم ، و اینک تکرار میکنم که تا قوم و خویشهای او در ماوراء اترک پیدا نشده‌اند و مزاری در ماوراء خواف و عشق آباد برایش درست نشده ، قبر واقعی او را در بیهق (نزدیکهای سبزوار) تعمیر کنند و یادی ازین مورخ بزرگ بنمایند و چه خوش بود که کنگره تاریخ بنام این بزرگ مرد افتتاح شده بود .

که برای خود فلسفه تاریخی بسازیم ، نژاد نو بیافرینیم و شخصیت و رجال تاریخی از چوب بتراشیم یا از همسایه قرض کنیم .

همان وادی است این بیابان دور که گم شد در آن لشکر سلم و تور
اما بهرحال ، این روشنی راه و سر براه بودن تکلیف تاریخ ایران از اهل تحقیق و
امثال ما « مزاربانان گورستان تاریخ » نه تنها اسقاط تکلیف نمی کند ، بلکه وظیفه تازه ای
بدوش ما می گذارد. ما نمیتوانیم تنها بنام اینکه تاریخی کهن داریم که پهن دشت خاورمیانه را
فرا گرفته ، از تحقیق و تتبع در آن طفره برویم و فرصت بدست دیگران بسپاریم، چه به قول
شطنج بازان « هر کس با مهره سیاه بازی می کند همیشه يك بازی عقب است »^۱

مشکل تاریخ ما امروز اینست که هر کسی از چهار گوشه دنیا ، برای ما تاریخ خاصی
می نویسد و ما هم آن تواریخ را می خوانیم و یا ترجمه می کنیم ، بدون آنکه متوجه بشویم
که این تواریخ دروضع اجتماعی و روحیه مردم ایران چه تأثیری دارند ؟ تاریخی که در روسیه
برای ایران نوشته می شود ، هر چند خدمتی قابل تقدیس است ، اما البته ما میدانیم، که بنای
آن براساس يك سیستم فکری خاص گذارده شده ، سیستم فکری تازه ای که نصف دنیا را در
برابر خود برانگیخته است. کسی که در ترکیه جامع التواریخ رشیدی را چاپ می کند، هر چند
خدمتی با اجر کرده و چشم و عمر خود را بر سر این کار نهاده اما بهرحال هدف اصلی او
توجیه مسائل مربوط به حوادثی است که در حول و حوش حملات غز و ترك و مغول دور میزند ،
و گرنه چرا تاریخ جهانگشای نادری را چاپ نکرده است ؟ از همین مقوله باید شمرد تاریخ
سایکس را و تمدن گوستاولوبون را و تاریخ عرب فیلیپ حتی را و سعدی شناسی حسینعلی محفوظ
را و حتی تاریخ اخیر کمبریج را و غیره و غیره .

در ایران باید يك مرکز تحقیقات تاریخی بوجود آید که ابتدای کار و قبل از هر چیز ،
تکلیف خود را در برابر این کوله بار سنگین که ۲۷۰۰ سال بروی هم انباشته شده است روشن
سازد . کدام وقایع در تاریخ ایران اهمیت دارد ؟ چه شخصیت هایی در تاریخ ایران باید مورد
مطالعه بیشتر قرار گیرند ؟ چه حوادثی در تکوین تمدن اساسی و اصیل ایرانی مؤثر بوده
است ؟ چه وقایعی به شکست ها یا پیروزی های مادی و معنوی ایران منجر شده ؟ کدام سلسله ها
و کدام دوره ها از تاریخ ما درخور توجه و تعمق بیشتر است ؟ چه حوادثی هنوز آنچنانکه
درخور است مورد مطالعه و تحقیق و موشکافی قرار نگرفته ؟ آیا هرگز مطالعه دقیق شده است
که حمله عرب فی المثل برای ایران از نظر اجتماعی فواید آن بیشتر بود یا مضار آن ؟ آیا
صفویه تا چه حد در خدمات خود موفق بودند ؟

پس از این کار، نوبت تدوین **آرشیو ملی** میرسد . چه اسنادی باید عکس برداری و ضبط
شود ؟ و چه دستگانهایی باید به این مرکز تحقیق کمک و یاری کنند ؟ از کتابخانه های بزرگ
دنیا و آرشیو ملی کشورها - خصوصاً ممالک همجوار ، مثل ترکیه و هندوستان و عراق و افغانستان
چگونه باید استفاده کرد ؟ این هشتاد هزار کتاب خطی فارسی کتابخانه های ترکیه را از چه
راه میتوان مورد مطالعه قرار داد و در دسترس محققان گذاشت ؟ آیا نگارش تاریخ صفویه و
نادر و قاجاریه بدون دسترسی به این آرشیو میتواند صحیح و دقیق باشد ؟

۱- و البته آگاه هستیم که « بزرگان سیه مهره بازی کنند ! »

همه اینها مسائلی است که باید از طریق چنین مرکزی حل و فصل شود. بدبختانه در طی سالهای اخیر، کوچکترین توجهی به مسأله مهم تاریخ ایران نشده است. ما در روزگاری مجله تاریخی یادگار را به حالت تعطیل درآوردیم و از صاحب امتیاز آن - مرحوم عباس اقبال سلب صلاحیت مجله نویسی کردیم که مجله «بلتن» و «الشرقیات» ترکیه و مجله «آریانا»ی افغانستان از منتهای مساعدت دستگاههای دولتی برخوردار بود، و وقتی جلال همایی و نصرالله فلسفی و پور داود را در دانشگاه بازنشست کردیم که خیال داشتیم جشنهای ۲۵۰۰ ساله امپراطوری ایران را پایه گذاری کنیم.

روزی که مرحوم رشید یاسمی در پشت میز سخنرانی سگته کرد و همچون صفحه گرامافونی که کوك آن تمام شده باشد، آرام آرام از بیان سخن بازماند، آنوقت متوجه شدند که کسی نیست درس تاریخ اسلامی او را ادامه دهد، و سالها بعد، وقتی مجتبی مینوی را به دانشگاه فراخواندند، اهل تاریخ دانشکده همان عکس العملی را در برابر او نشان دادند که مقاومت وجود «بلیبرگ» در برابر قلب پیوندی دکتر برنارد نشان میداد و بالاخره هم داروی مسکن نتوانست این مقاومت را تضعیف کند، چنانکه هم امروز مینوی در امریکاست و دانشگاههای امریکا بتجلیل خاطر او را میخواهند.

اگر بفرض محال تصور کنیم که افراد تصور میکردند که عمر جاودان دارند، دانشگاه نمیبایست چنین تصور کند، و بعد از قضایای آذربایجان بجای اینکه دهها دانشجو را به ترکیه بفرستد که از بورسهای آن کشور برای دریافت دکتری استفاده کنند، لااقل ۵ نفر را خود بورس دهد که بروند و در باب تاریخ نگاری و تاریخ دانی جدید چیزی فراگیرند.

متأسفانه، دانشگاه تهران، در طی بیست سی سال سابقه خود نه تنها باین مهم توجهی نکرده، بلکه از عوامل ضعف این فکر هم بوده است.

حتی یکی از کتابهای تاریخی مرحوم اقبال در زمان حیاتش توسط دانشگاه به چاپ نرسیده (یعنی حق التألیفی سهم او نشده) و آن مرحوم ناچار بود کتاب سمط العلی یا ترجمه فووریه و خاندان نوبختی و تاریخ مغول را بناشرانی بسپارد که نه تنها حق التألیفی باوندند، بلکه چیزی دستی هم ازو بگیرند. یعنی لااقل پول تا کسی را برای رفتن بیجا پخانه و غلط گیری از جیب خود بدهد.

حتی یکی از سی چهار جلد کتاب تاریخی و ادبی استاد فلسفی، در دانشگاه، زمان اشتغال او، بیچاپ نرسیده است - و تنها وقتی شاه عباس او در دانشگاه به چاپ رسید که او را دوبار قبلاً چاپ شده و جای خود را باز کرده بود، و ثانیاً، يك سال قبل از آن ابلاغ بازنشستگی فلسفی را بدستش داده بودند، درست داستان بارهای نیل است و دروازه رودبار و دروازه رزان طوس!

کار حفظ کرسی بدانجا رسید که جوانان و تازه آمدگان، ناچار میبایستی گوش بخوابانند و منتظر بمانند تا خدای نکرده استادی درگذرد و جا خالی کند، تا آنان جای پائی بیابند و آنوقت بجای اینکه از حسرت استاد در گذشته، ماتم بگیرند، قلباً خوشحال شوند و بزبان

حال مثل دهاتیهای ما بگویند ، و د برو که کنجو خالی شد ، ۱ !

دانشگاه تهران متأسفانه هرگز در فکر آن نبود تا قدر همان چند تنی را هم که از پیش خود دود چراغ خورده بودند و میخواستند بر ایگان در خدمت دانشگاه باشند بشناسد . روزیکه رضاشاه فقید پایه دانشگاه را ریخت ، اصل بر انتخاب فضیلت و لااقل فضل و معرفت بود و امثال بهار خراسانی و بهمنیار کرمانی و فاضل تونی بدون بستگی خانوادگی بدین محفل راه یافتند ، اما بعد از گذشتن ده بیست سال ، که پایه کرسیها محکم شد (در حالیکه کسانی مثل محیط طباطبائی یا فاضلانی چون حسین سعادت نوری هرگز جای پائی نیافتند ، و در حالی که نقشه های مهندس سحاب در اطاقهای خود دانشگاه ، حتی دپارتمان جغرافیا به دیوار آویخته بود ، هیچکس از ونهرسید ، تومرد بی سرمایه ، درد و اطاق اجاره ای چگونه توانستی دوره نقشه ایران و عالم را صدها نمونه بچاپ برسانی؟) یکبار دیدیم که کم کم نامهای دو قلو و بعداً سه گانه و چهار گانه مشابه در کادر آموزشی دانشگاه پیدا شد و اصل میراث و بستگی خانوادگی بر فضل و فضیلت پیشی گرفت و کرسیها زاد و ولد کردند و بچشم خود دیدیم که :

اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد

چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان ساحر دیگر بزاد

اما در برابر ، نه تنها بیرون ماندگان از حصار دانشگاهی ، بجایی نرسیدند ، بل ، هم آنان که در درون و اهل اندرون هم بودند روی خیری ندیدند و برخی خاموش ماندند و جمعی باز نشسته شدند و تنی چند « شب گریز » کردند !

بخاطر دارم ، وقتی ، شخصی بنام رودلف ماتسوخ ، از اهل چکوسلواکی در دانشکده ادبیات تهران بود ، او تحصیلات بسیار عالی کرده و کلیه زبانهای سامی ، آکادی ، عبری و لهجه های کنعانی و عربی و حبشی و لهجه های جنوبی آرامی و سریانی و لهجه های غربی و شرقی زبان آرامی را می دانست و همچنین از دانشگاه پاریس دکتری تاریخ مذاهب و فلسفه را گرفته بود و رساله دکتری او تحت عنوان اسامی اسلاوی در جغرافیای عربی گذشته بود ، پس از آن در دانشگاه براتیسلاوا لهجه های زنده آرامی (مندائی و سریانی جدید) را یاد گرفته بود و برای فرا گرفتن فارسی عازم ایران شده بود (۱۹۴۹م) که در همین وقت تحولات سیاسی در

۱- در کوهستان پاریز که سردسیر است ، زمستان را در بخاری دیواری هیزم میسوزانند تا اطاق گرم شود ، بخاری دیواری دو کناره دارد که معمولاً يك طرف پدر می نشیند و طرف دیگر مادر ، و این دو نقطه گرمترین جای اطاق است و اصطلاحاً آنجا را « کنجو » (با ضم اول) گویند و بچه ها ناچار باید در برابر یا گوشه و کنار اطاق و کمی دورتر از بخاری باشند که البته حرارت بقدر کافی نیست . پسری همیشه خدا خدا می کرد که پدرش لحظه ای از کنار بخاری (که اصطلاحاً آنرا کنجو = مصغر کنج میگویند) دور شود تا او بتواند در آنجا بنشیند و گرم شود و این کار در حیات پدر البته ممکن نبود ، بالاخره روزی پدر در گذشت ، در همان لحظه که میخواستند جسد را از اطاق خارج کنند ، پسر بجای اینکه در مراسم تشییع شرکت کند و زیر جنازه پدر را بگیرد ، بلافاصله از جای خود به کنار بخاری پرید و بر تخته پوست پدر بنشست و اشاره به جسد پدر که از اطاق خارجش میکردند - نمود و گفت : « د برو ، که کنجو خالی شد » و این عمق عاطفه او را در برابر مرگ پدر نشان می داد !

کشور چکوسلواکی پدید آمد و اودیکر بکشور خود بازنگشت و در ۱۳۳۰ تبعه دولت ایران شد، من شخصاً بارها مطلبی را به زبان فارسی دیکته میکردم و او با ماشین تحریر بزبان فرانسه آنرا ترجمه و تحریر میکرد بدون اینکه احتیاج به پیش نویس و پاک نویس داشته باشد. زبان آلمانی و عربی برایش مثل آب خوردن بود، همه اینها که گفتم در تصدیقهای او هم نوشته شده بود و چه دلیلی ازین بالاتر که دانشگاه اکسفورد در ۱۳۳۵ برای تألیف دیکسیونر زبان مندائی، او را انتخاب کرد. او از جمله کسانی است که تقی زاده در باب او گفته بوده در دنیا کم نظیر است.

ماتسوخ را بدانگاه آوردند که کرسی زبانهای سریانی درست کنند، نشان باین نشانی که ۱۰ سال این کرسی تشکیل نشد که نشد و سالها ماتسوخ در کتابخانه دانشکده ادبیات باهفتصد هشتصد تومان حقوق، کتابها را جابجا و خاک گیری میکرد.

يك وقت ما مقاله ای ازو چاپ کردیم در مجله دانشکده ادبیات تهران - تحت عنوان «زبان آرامی در دوره هخامنشی»، مطلبی بود که مطمئن هستم کمتر کسی در ایران از آن چیزی فهمید. حتی خود من که مدیر داخلی مجله بودم ندانستم چه چاپ میکنم! یکی دوماه گذشت. از دانشگاه برلن غربی نامه ای بنام ماتسوخ رسید که «استاد عزیز، ما مقاله شما را خواندیم، مایل به همکاری با شما هستیم، چه به احاطه شما بر مسائل زبانهای قدیم آسیای میانه آگاه شدیم. اگر مایل هستید موافقت خود را اعلام کنید».

ماتسوخ جواب مساعد داد، بلافاصله نامه ای از آلمان رسید که دپارتمان زبانهای قدیم خاورمیانه را به شما میسپاریم، فلان مبلغ بودجه دارد، فلان مقدار کتاب دارد، فلان تعداد شاگرد دارید (از انگلیس و فرانسه و افریقا و امریکا و هلند و...) ساعت درس شما از روز فلان شروع میشود، این بلیط هواپیما برای خود شما و خانواده شما، فلان آپارتمان متعلق به شماست، به برلن حرکت کنید، و تاریخ حرکت خود را اعلام دارید».

فقط لازم بود شما در دانشگاه تشریف داشتید و ملاحظه میکردید مخالفت دستگاههای اداری و کارگزینی ما را با رفتن ماتسوخ به آلمان، که: ما بشما احتیاج داریم، و ممکن نیست، و موافقت نمیشود و چه و چه و چه... معلوم بود که جواب ماتسوخ چه بود! و امروز ماتسوخ از بزرگترین استادان متبحر این رشته تحقیقات در اروپا و بلکه دنیاست.

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم روزی شوی به حال من آگه که نیستم

وزارت فرهنگ و هنر با کمال حسن نیت، از اهل تاریخ و آنها که مثل مخلص بحق یا ناحق نان تاریخ را میخورند دعوت کرد که در کنگره شرکت کنند. متأسفانه بیش از ۱۳ جواب باو نرسید که این جوابها از يك استاد علوم اجتماعی، يك استاد جغرافی، يك استاد باستانشناسی، يك سرهنگ ارتش، يك استاد دانشسرای عالی و چند تن معلم و محقق علاقه مند غیر دانشگاهی بود و از دپارتمان تاریخ تنها دو جواب رسید که متأسفانه این دوتن - بنده و دکتر اسمعیل رضوانی - هم استاد نبودیم! چه همانطور که بنده گفتم، امثال ما استاد شده دست جناب یغمائی و مجله یغما هستیم نه کارگزینی دانشگاه و در دانشگاه «استاد بیر» حساب

میشویم ! یعنی خوب استادی میخوریم و نان دبیری را ! همان حقوق و رتبه‌ای که وزارت مرحوم «فرهنگ قدیم» بما داده است هنوز متکفل معاش ماست ۱ .

من نظر بدانسگاه تهران ندارم . بیشتر دستگاههای مملکتی از جهت تاریخ کوتاهی کرده‌اند ، هنوز در وزارت آموزش و پرورش در بعض کلاسها درس تاریخ و جغرافی و علوم اجتماعی يك نمره دارد و يك ساعت است و شاگرد با ۲۵/۰ نمره میتواند بکلاس بالاتر برود . ما میدانیم که تاریخ ایران را باید در ایران خواند و در ایران تدوین کرد تا بتوان يك تاریخ صد درصد ملی مناسب وضع ایران تدریس کرد ، چهارسال پیش ، دانشگاه بزرگ پهلوی ، وقتی معلم تاریخ میخواست در روزنامه کیهان و اطلاعات چنین اعلان کرد :

«... بخش تاریخ دانشکده علوم و ادبیات دانشگاه پهلوی احتیاج به يك تن

استادیار تاریخ بطور تمام وقت دارد که دارای شرایط زیر باشد :

الف : دارا بودن درجه دکترا در تاریخ از یکی از دانشگاههای

امریکایی یا اروپایی ... حقوق تمام وقت استادیاری ماهانه در حدود

۴۰ هزار ریال خواهد بود...» .

این آگهی درست در همان روزهایی چاپ میشد که بنده و امثال بنده در زیرزمینهای دانشکده ادبیات ، گرد و خاک کتابهای کهنه را میخوریم و ماده‌المواد دانشجویی دیگران را فراهم میآوردیم و کوشش میکردیم که ببینیم فی‌المثل آیا نام کوروش ، در کتب بدون فهرست تاریخ طبری و الکامل و العبر و مروج الذهب و البدء و التاریخ و ترجمه طبری و فارسنامه و سنی ملوک الارض و الانبیاء و تفسیر ابوالفتوح و آثار الباقیه و آثار البلاد و نزهة القلوب و تاریخ گزیده و روضة الصفا و حبیب السیر و لب التواریخ و غیر آن آمده است یا خیر ۲ و چگونه آمده و چه مطالبی دارد ؟ و حال آنکه در همان روزها ما بالغهنگفت حق التالیف به استادان تاریخ دانشگاه کمبریج پرداخت میشد که تاریخی نویسند که در نقشه بزرگ صفحه اول آن خلیج فارس را به Caspian Sea معرفی کرده و نشان داده است ۳ . جای مجد الاسلام خالی که دو بیتی را که در وصف محمد تقی خان سپهر خوانده بود ، اینک در مناقب تاریخ نویسان کمبریج تکرار کند ۴ .

امروز دستگاههای فرهنگی و تحقیقی مملکت که خود را مواجه با برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله می‌بینند بسیار کوشش می‌کنند که در برابر حق التالیفهای قابل توجه ، گروه کثیری را وادارند تا کتابهای تاریخی متناسب با این جشنها را تدوین کنند ، اما باید گفت که متأسفانه

۱- یا به قول رفیقمان دکتر سیدجعفر سجادی ، برنده جایزه کتابهای سلطنتی مصطلحات

فلسفه ، از رتبه ۹ و ده دبیری استادیار شدن در حکم «چیزی زیر صفر رفتن» است .

۲- این مقاله در ۷۰ صفحه ابتدا در مقدمه ذوالقرنین یا کوروش کبیر (چاپ سوم

۱۳۴۲ و چاپ چهارم ۱۳۴۵) تحت عنوان «کوروش در روایات ما» به چاپ رسیده و سپس

در مجله بررسیهای تاریخی شماره ۵ سال ۲ (۱۳۴۶) نقل شده است و ... ۳- رجوع

شود بمقاله‌ای که آقای محمدعلی جاوید در شماره‌های اخیر مجله خواندنیها نوشته است .

۴- رجوع شود به آسیای هفت‌سنگ تألیف نگارنده ص ۳۸۶

این کمکهای مادی دیر داده میشود ، سالهای سال به غفلت گذشت و کسی را تربیت نکردند که آماده برای ادای وظیفه در چنین روزهایی باشد و امروز ناچار فارغ التحصیلان «یونیورسیتیه چهار کلاسه پاریز» و محققان «نان خود خورده و چرخو برای ملافتح الله ریسیده» زواره و بیرجند باید از این گردنه بلند و ازین گذار «نعل اشکن» بالاروند و بار را بمنزل رسانند که البته «جوپا گذار»^۱ است و کار مشکل .

حتی یکی از جوایز سلطنتی برای نمونه نصیب کتابهای تاریخ درین ده ساله نشده است و تنها کتاب دره نادره چنین جایزه ای گرفت که آنهم از نقطه نظر ادبی و عربیت آن بود نه تاریخی بودن آن و تازه سهمی از آن را هم باید صرف تعمیر گور میرزامهدی خان استرآبادی کرد و ربطی به امروزیها ندارد .

برای اینکه تصور نشود که قصد دارم حق شناسی کنم و خدای نکرده تنها گروههای تاریخ را مطمح انتقاد قرار دهم ، باید اشاره کنم ، که در بیشتر قسمتهای کارهای دانشگاهی ما کار به همین روال بوده است .

ما شاگردان اول دانشگاه را به دهات فرستادیم که معلمی کنند و رشدگان کنکورها را بخارج فرستادیم آزادی دادیم که هر جور بخواهند و هر چه بخواهند بخوانند و تحصیل کنند ، و امروز هیچ چاره ای نداریم جز این که این گروه دوم را بر سر گروه اول بکوبیم و غوغای « کهنه و نو » ، «دیروزی و امروز» و «پیر و جوان» و امثال آن ایجاد کنیم .

درست ۵ ماه قبل بود که پیشنهاد دانشیاری فاضلی چون دکتر سید جعفر شهیدی را به کارگزینی دانشگاه تهران دادند ، (البته بعد از ۲۰ سال تدریس و تحقیق و اداره لغت نامه دهخدا و هشت سال معطلی به علت تبصره کذائی و جرم بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن) و معاون وقت دانشگاه تهران زیر این پیشنهاد نوشت : «تامل شود»^۲

۱- باری در مثل مناقشه نیست و معذرت هم روی گناه را سفید نمیکنند ، اما ناچار به توضیح هستم که : چارپاداران دهات ، در عرض سال از کاه و جو چارپا می دزدند و چون قافله راه افتاد و حیوان بار بر پشت میان راه ، پای گردنه و گذار رسید ، آنوقت به فکر مراقبت از بارکش خود می افتند ، نیم منی جو از سر بار بر میدارند و پیش او میریزند ، معنی اینست که « بخور و ازین گردنه بالا برو» البته میدانیم که کار بر وفق مراد نیست و بارکش ناچار پا خواهدزد ، و گرنه بنا به مثل مشهور باید «اسب رایک عمر جو بدهند که یک روز به کار آید»!

۲- ما در زیر نامه های اداری همه گونه عبارتی مثل «طبق مقررات اقدام شود» و برابر

مقتضیات عمل شود... دیده و شنیده بودیم، اما این عبارت بسیار تازه بود، سیوطی در کتابهای خود گاهی مینوشت « فلیتأمل » ولی بلافاصله وجه تأمل را نشان میداد اما معاون آنروز دانشگاه هنوز وجه تأمل را نشان نداده ، و همچنان تأمل را ادامه میدهند . لابد میخواهند چندان تأمل کنند که عنوان استادی را خدای نکرده در همان جائی بکار ببرند که جناب صالح برای مرحوم دکتر عبدالرحیم نجات بکار برد ! هر چند من میدانم که به قول دکتر بحر العلوم « بدون استاد شدن ، هم میشود مرد و هم میشود زندگی کرد» .

نه گل نه لاله درین خارزار می ماند دویدنی به نسیم بهار می ماند
ز لاله و گل این باغ و بوستان صائب به باغبان جگر داغدار می ماند

با همه اینها وقتی انقلاب آموزشی دانشگاه را خواستند اجرا کنند، هیچ راهی نداشتند و از تنگی قافیه ناچار شدند همین مرد «قابل تأمل»، را به «ریاست گروه آموزشی زبان و ادبیات عرب» در دانشکده ادبیات انتخاب کنند!

برای تصحیح يك متن هزار ساله تاریخی فارسی بارمنت رقیب دانشمند خارجی را می کشیم و حق التالیف هم می پردازیم، اما کتاب چاپ شده بی نظیر ۱۰۰۰ صفحه‌ای «ایران بعد از اسلام» زرین کوب را، شش سال تمام در انبار می گذاریم و از نشر آن غافل می مانیم که سندهزینه آن نگذشته است، و این عجیب نیست، عجیب تر از آن آنست که تذکره هفت اقلیم را مرحوم اقبال دهها سال پیش چاپ کرد و حتی صحافی هم شد اما امروز که استخوانهای اقبال هم خاک شده است، هنوز این کتاب چاپ شده حاضر و آماده از زیر خاکهای انبار کارپردازی وزارت معارف قدیم بیرون نیامده و خوراک موشان است.

امروز دکتر مهدی فروغ رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک باید با آموزش همه مؤسسات هنری وزارت فرهنگ و هنر را بکشد، اما چه توان کرد که مقررات اداری اجازه نمی دهد رتبه ۱۰ دبیری او بعد از سی سال سابق خدمت «صد درصد فرهنگی و آموزشی» در مدارس عالی، حتی به استادیاری تبدیل شود و او ازسلك دبیران «فولکس واگنی» به جامعه کادر آموزشی دانشگاه درآید. حال آنکه همین امسال باید زیرورقه لیسانس دهها جوان فارغ التحصیل هنر کده هنرهای دراماتیک را به عنوان رئیس دانشکده امضاء کند و ۲۵ استاد (یکی مثل دکتر هشترودی) در دانشکده او به تدریس اشتغال دارند.

امثال این جمع در دانشگاه و مؤسسات عالی فراوان است و جرمشان اینست که يك روز سنشان کمتر از ۳۰ سال بود، و يك روز بیشتر از ۳۵ سال. لابد تعجب خواهید کرد که چگونه بوده است این حکایت، اکنون بشنوید:

مطابق قانون اساسی دانشگاه، ماده دهم آن، «استاد دانشگاه نباید کمتر از ۳۰ سال داشته باشد و درجه علمی او را شورای عالی دانشگاه باید لااقل دکتری یا معادل آن تشخیص دهد» اما در سال ۱۳۴۲ ناگهان تبصره‌ای به قانون دانشگاه چسبید که «کسانی میتوانند به دانشیاری دانشگاه برسند که سنشان از ۳۵ سال تجاوز نکرده باشد». حالا متوجه شدید که تقصیر دکتر خوانساری که در ۱۳۲۴ استاد فلسفه بود و هنوز به استادیاری هم قبولش ندارند چیست؟ يك وقت کمتر از ۳۰ سال داشتن جرم است و يك روز بیش از ۳۵ سال نفس کشیدن گناه شمرده میشود، گویا ناصرالدین شاه از عمویش فرهاد میرزا پرسیده بود: شاهزاده والا، در دوران خاقان مغفور بشما خوش تر میگذشت یا امروز؟ جواب داد: هیچکدام قربان، چه آنروزها که ما بی ریش بودیم، ریشدار میخواستند و اکنون که ریشمان درآمده بی ریش میپسندند!

اما تصور نکنید که در همان ایام قانون گذاری و سخت گیری سن و سال بازهم کارهایی

۱- اصطلاح دبیران «فولکس واگنی» را برای آن طبقه از دبیران قرار داده ام که در دوران ترمیم درخششی، اضافات رتبه ۷ و ۸ و ۹ را یکجا گرفتند و چون «گنج بادآورده» و غیرمنتظر بود، دبیران تهران برای نجات از تاكسی سواری، فولکس سوار شدند و دبیران شهرستانها دوچرخه‌ها را تبدیل به احسن کردند. ۲- سالنامه دانشگاه تهران ۱۳۳۵

نشده بوده است ، لطفاً باین تصویرنامه توجه کنید :

« هیئت وزیران در جلسه مورخ ۴۲۷۷۸ ... تصویب نمودند :

ماده واحده ، به وزیر فرهنگ اجازه داده میشود که تا مدت ۲ هفته از تاریخ ابلاغ این تصویرنامه ، دانشمندانی را که در رشته‌های فلسفه و حکمت قدیم و فروع مختلف فقه اسلامی و علوم عربی و ادبی مقام شایسته دارند و لااقل تا پنج سال در دانشکده‌های کشور به تدریس این مواد اشتغال داشته‌اند ... به سمت دانشیاری منصوب نماید ... نخست‌وزیر»

چو لطفش آید پتیاره زمانه هب است چو قهرش آید اقبال آسمان هذر است
شاید تعجب کنید که بیشتر معلمان سابقه‌دیده دانشگاه وقتی ازین تصویرنامه خبر شدند که مدت آن منقضی شده بود فقط تنی چند امثال هم ولایتی‌های « شیخ چهارصفر » از این تصویرنامه زیر جلی به نوائی رسیدند ، اما کسانی مثل بدیع‌الزمانی کردستانی « لاله‌های حسرتی » ، این باغ شدند .

روزی هم که شکایت باین و آن بردند و کسانی چون مرحوم دکتر نجات ، تا کارشان از شوراهم بگذرد جان بر سر این کار نهادند ، زیرا سر و کارشان را به دست هیئت‌هایی بنام شورای گروه و شورای مدیران گروه و شورای دانشکده و شورای دانشگاه و هیئت ممیزه و هیئت امناء و شورای مرکزی دانشگاهها و امثال چنین هیئت‌هایی سپردند که اینان هم (جز یکی دو تن) مرکب بودند از همان کسانی که آن قوانین را تهیه کرده بودند و در واقع همان داستان شکایت پشه بود بدر گاه سلیمان ، چنانکه مولانا گفته بود :

پشه آمد از حدیقه وز گیاه	از سلیمان نبی شد دادخواه ...
پس سلیمان گفت ای انصاف جو	داد و انصاف از که می‌خواهی بگو
ای عجب در عهد ما ظالم کجاست	کو نه اندر حبس و در زنجیر ماست
چونکه ما زادیم ظلم آنروز مرد	پس به عهد ما که ظلمی پیش برد؟ ...
گفت پشه داد من از دست باد	کو دو دست ظلم بر ما بر گشاد
ما ز ظلم او به تنگی اندریم	با لب بسته از خون می‌خوریم ...

۱- لاله حسرتی ، لاله‌ای است که در کوهستانها می‌روید ، منتهی در پائین ، و رنگش سفید است . در کوهستان ما می‌گویند ، او هم مثل سایر لاله‌ها ، دخترکی بوده که در بهار عروسی بخواب رفته ، و وقتی از خواب بیدار شده که خزان رسیده بوده است و ازین سبب غازه عروس بهاری را بر چهره ندارد و رنگش سفید و مهتابی مانده است و تا بخوابد بدنیا بخندد ، کفن برف چهره او را پوشانده است . ۲- روزی که دکتر نجات ، مؤلف «عول و تمصیب» با کفن دبیری و در آرزوی استادی بخاک رفت ، آقای دکتر صالح رئیس دانشگاه زیر آگهی فوت او با عبارت «مرگ استاد محترم دانشکده الهیات» اظهار تاسف کرد و من همانروز گفتم :

در مرگ نجات ، ای جنای صالح	الحق که دهان دوستدارش بستی
زیر القاب جلیل «استادی» را	بر دامن اعتبار کارش بستی
«آبی که به زندگی نادادی به حسین	چون گشت شهید بر مزارش بستی»

بانگ زد آن شه که ای باد صبا
 باد چون بشنید آمد تیز تیز
 پشه بگرفت آن زمان راه گریز
 پس سلیمان گفت کای پشه کجا ؟
 پشه افغان کرد از ظلمت ، بیا
 باش تا بر هر دو من رانم قضا
 گفت: ای شه، مرگ من در بود اوست
 خود سیاه این روز من ازدود اوست
 او چو آمد ، من کجا یا بم قرار
 که بر آرد از نهاد من دمار

شاید تعجب کنید که اکنون شش هفت سال است که دانشگاه تهران بدون قانون خاص به کار خود ادامه میدهد و آئین نامه‌ای که هیئت دولت برایش نوشته هنوز در مجلسین تصویب نشده ، با همه اینها ، چرخها همچنان میگردد و بکار خود ادامه میدهد با سیستمی مرکب از قدیمی و نو

مسأله «فول تایم» و تمام وقت که برخی به شوخی آنرا «پول تایم» گفته اند هم گرهی از کارها نگشود ، فول تایم کسی است که تمام وقت خود را صرف کار خود کند نه اینکه تمام وقت را در پشت میزی بزرگ در يك اتاق گروه بنشیند و ناچار حرفهای بیخود بزند، چنانکه يك وقت آقای نصرالله فلسفی که در گروه فول تایم نشسته بود بشوخی گفت : « لا اقل يك دست ورق بازی همراهتان بیاورید تا بلکه بتوانیم رامی بازی کنیم !»

علاوه بر آن برخی از آنها که فول تایم شدند باز هم به عناوین مختلف به قول مولانا «همچو روبه سوی دنبه میروند» ، اغلب کارهای دیگر خود را دارند و از دست ندادند و مثل مرحوم دکتر عمید شدند : گویند ، وقتی از مجلس قانونی گذشت که «کسی نمیتواند از ۲ جا حقوق بگیرد» اما دکتر عمید گفت : این قانون شامل من نمیشود ، زیرا من از ۲ جا حقوق نمیگیرم بلکه از چهار پنج جا حقوق میگیرم و قانون در چنین موردی تصریح ندارد !

بعقیده من ، آنکه روزی شش ساعت در دانشکده می نشیند و بخشنامه امضاء می کند فولتایم نیست و به قول سعدی «وقت ضایع میکند» ، فولتایم مرحوم بهمینار بود که در رختخواب بیماری هم کتاب می خواند و جواب سؤالات محصلین را میداد و دکتر هوشیار بود که پس از یکساعت درس اقلالاً دو ساعت ارسطووار اطراف ساختمان دانشکده قدم میزد و اصرار داشت که چیزی به مغز سه بهار تن همراهان فرو کند .^۱

بازگو از نجد و از یاران نجد ، دانشگاه با همه غفلتی که در امر تاریخ کرده است ، باز هم بایکی دو استاد پرکار و دلسوز صالح ترین مرکزی است و بهترین جایی است که باید پیشقدم شود و سازمانی اصیل و مرکزی پرکار و وسیع برای تحقیقات و تتبعات تاریخی فراهم آورد . هیچکس و هیچجا جز دانشگاه تهران صالح برای چنین کاری نیست .

۱- بخاطر دارم ، غروبی برق کلاس خاموش و کلاس تاریک شد و با اینکه بیش ازده دقیقه باقی نمانده بود ، همه گمان داشتیم که دکتر هوشیار کلاس را تعطیل می کند ، اما برخلاف تصور دیدیم ، جناب استاد دوقران از جیب مبارک در آورد و به یکی از دانشجویان داد که برود شمع بخرد و بیاورد و او رفت و خرید و آورد و دکتر در غروب نیمه تاریک در پرتو شمع درس خود را ادامه داد .

هر جا که سیر کردیم ، جایی چو دل ندیدیم

با این همه کدورت باز این خرابه جایی است!

ضرر را از هر جا بگیرند منفعت است ، باید همه کسانی که بهر طریق در امر تاریخ واردند در این مرکز فراهم آیند و با متد و روش صحیح کار خود را بر طبق مقررات و پیشنهاد های این مرکز ادامه دهند تا از کارهای زائد و تکراری و خارج از اصول علمی خودداری شود .

امروز دستگاه های فرهنگی و نظامی و سیاسی ، خوب متوجه شده اند که تنها تحقیق دقیق در تاریخ طولانی گذشته ماست که کارنامه ۲۵۰۰ ساله را تسجیل میکند . مرکز تحقیقات تاریخی ایران باید يك بایگانی ملی (آرشیو ملی) پدید آورد و عکس همه اسناد و آثار تاریخی یا اصل آنها را در اختیار داشته باشد .

کار دانشگاهی تاریخ منحصر به پنجاه شصت ساعت تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی و دانشکده الهیات و چند مؤسسه کوچک دیگر نباشد . باید دهها کلاس اختصاصی در هر گوشه دانشگاه وجود داشته باشد و متخصصانی در رشته های مختلف تاریخ بتدریس بپردازند و دانشجویان داخلی و خارجی مجاز باشند که واحدهای درس آنها را اختیار کنند ، این ۵ واحد درس تاریخ پیش از اسلام و ۵ واحد بعد از اسلام و سه چهار واحد دوره مغول و صفوی و قاجار دردی دوا نمیکند ، تاریخ ایران اشخاص متخصص و وارد میخواید که هر کدام در يك دوره کوتاه از تاریخ- مثلاً دوره ماد ، دوره هخامنشی ، دوره اشکانی و دوره مغول و امثال آن سند و به قول فرنگیها « اتوریمه » باشند . حتی زمان آل مظفر و سرداران هم متخصص میخواید . باید کسانی باشند که در يك زمان یا يك موضوع از تاریخ ایران سندیت داشته باشند . عیب است که ما کتبیهای در جایی ببینیم و برای خواندن آن ناچار باشیم آنرا بخارج از ایران بفرستیم . تاریخ نظامی ، تاریخ اقتصادی ، خطوط قدیم ، خطوط اسلامی ، منابع تاریخی و دهها موضوع دیگر ، استاد متخصص میخواید .

چرا ما نباید درسی تحت عنوان تاریخ دولتهای همسایه داشته باشیم ؟ تاریخ ترکیه و عراق و پاکستان و افغانستان را حتماً باید اشخاص متخصص و آگاه ، بتفصیل درس بدهند ، منتهی دانشجوی آزاد باشد و هر کس خواست برود و آن درس را ببیند . تواریخ محلی چه میشود ؟ اگر کسی تخصص در تاریخ فارس و یا آذربایجان و کرمان و خراسان داشته باشد ، تا چه حد در روشن کردن گوشه های تاریک تاریخ مملکت توفیق خواهد یافت ؟ علم ادیان و شناسائی اصول عقاید اجتماعی و سیاسی در گذشته و حال ، احتیاج به متخصصانی دارد که متأسفانه جای آنها در محیط های تحقیقی ما امروز خالی است .

جامعه ما نیاز بسیاری به آشنایی با احوال گذشته خود و رجال و بزرگان فرهنگ ایرانی دارد و تحقیق در این مسائل ، برای ملت ایران در حکم تجدید حیات است و لازم است و ضروری همچنانکه مؤلف کشف الظنون گفته است :

« غرض از تاریخ اطلاع بر احوال گذشته خود و رجال و بزرگان فرهنگ و پند یافتن از احوال گذشتگان ، و تحقق ملکه تجربه به وسیله اطلاع بر تغییرات زمان ، و در واقع عمر دوباره است . »

شرح احوال احمد راد

- ۲ -

روزی دیگر آخوندی آمد باز با سفارشنامه و تصدیقهای مفصل از علمای معروف، مبنی بر داشتن تحصیلات عالی. گفتم باید امتحان بدهی. شأن خود نمی دانست که امتحان بدهد و به هیچ وجه حاضر نمی شد از او چیزی پرسیم. صبح تا ظهر مزاحم بود. عاقبت گفت اگر بخواهید بطور خصوصی سؤال بکنید جواب می دهم ولی نه بعنوان امتحان. برای اینکه دریا بد چندانکه می پندارد دانش ندارد از او پرسیدم در این شعر:

دختر بدرالدجی امشب سه جا دارد عزا گاه می گوید حسن ، گاهی پدر، گاهی رضا
مقصود از دو جا و سه جا کجاست ؟

پس از تفکر زیاد گفتم : دو جا دنیا و آخرت است و سه جا کربلا و مدینه و مشهد . گفتم امتحان انجام و معلوم شد تصدیقهای شما بی ارزش است . رفت و فردا باز گشت . معلوم شد معنی شعر را از اشخاصی پرسیده و فهمیده که دجی به معنی تاریکی است . سرانجام به آموزگاری کلاسهای سوم و چهارم ابتدائی دهی رضا شد و رفت .

مأموریت من در فارس سه سال مدت گرفت . با اینکه در آغاز از رفتن به آنجا ناراحت بودم و پنج شش ماه اول هم به علت نرسیدن حقوق مقرر که در آن ایام ، درهرانتقالی بود و هنوز هم هست ، سخت در مضیقه افتادم ولی لطافت هوای شیراز و مهر و صفای شیرازیان مرا طوری مجذوب کرد که رضا بودم تا پایان عمر در شیراز بمانم .

واقعاً مردم شیراز به اندازه ای مهربان و خونگرم و مؤدبند که هیچ سفر کرده در آنجا احساس غربت نمی کند . در اظهار دوستی و مهرورزیدن گاهی افراط می کنند . در بیان تعارفات عباراتی بسیار گرم و دلنواز بر زبان می آورند . بر زبان همه اعم از عالی و دانی ، بزرگ و کوچک جمله « خداوند سایه مبارک را از سر جان نثار کم نکند » جاری است . و من هم به طبیعت در جواب تعارفات دوستان شیرازی این عبارت را ساخته بودم : « خداوند سایه بلند پایه آن جناب را از سر این جانب من جمیع جوانب کم و کوتاه نفرماید بحق محمد و آله الامجاد من الآن الی یوم التناد ،

به اعتقاد خودم سه سالی که در شیراز بودم در خدمت ، به فرهنگ فارس قصور نکرده ام . غالب مردم آن سرزمین چه فرهنگی و چه غیر فرهنگی از کارم راضی بودند و هنوز هم که بیش از سی سال از آن مأموریت می گذرد رابطه دوستانه من با شیرازیان برقرار است و ازدوستی و مهربانی ایشان برخوردارم .

در نیمه اول مدتی که در شیراز بودم آقای علی محمد پرتوی (منیع الملک) عهده دار ریاست فرهنگ بود و نیمه دوم مرحوم سرهنگ علی ریاضی که بعد به وزارت فرهنگ و وزارت جنگ هم رسید . هر دو از مردان صافی ضمیر و نیک نهاد بودند . با همه زحمات و خدمات خالصانه ، کوشش من در جلوگیری از فساد عده قلیلی از

وابستگی فرهنگی که حاضر نبودند به هیچ وجه راه و رسم خود را اصلاح کنند ، وعدم اغماض من از کج رویهای آنان ، موجب شد که به تهران احضار و به خراسان منتقل شوم . با اینکه رئیس متبوعم ریاضی بسیار کوشید که انتقال من متوقف شود نفوذ همان چند نفر در دستگاه مرکزی چندان قوی بود که به نظریه رئیس مسئول توجهی نشد . شغل جدید از حیث حقوق و مقام ، مخصوصاً محل خدمت که متضمن فیض آستان بوسی حضرت امام هشتم بود یقیناً بر وضع سابق برتری داشت (خوشبختانه برای شیرازیان) به جای من آقای احمد آرام به شیراز اعزام شد که به یقین نعم البدل من بود . با اینهمه از آن جهت که بدون تقاضای من ، و بنا به خواست عده ای این انتقال انجام شده بود قلباً دلتنگ و ناراحت شدم . به یاد دارم مرحوم ریاضی از شیراز رونوشت نامه مفصلی که دائر به حسن خدمت من در فرهنگ فارس به وزارت معارف نوشته بود برایم فرستاد و ضمناً نامه بسیار محبت آمیزی برای تسلی خاطر من نوشته بود که این يك بيت از آن نامه به خاطر من مانده :

غم دنیای دنی چند خوری ، باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
برای اینکه اشاره ای به اشکالات کار خدمتگزاران صدیق شده باشد یکی از مواردی که به یاد من مانده در اینجا ذکر می شود :

اردکان فارس ده کوچک خرابه ای بود که دبستانی داشت با يك نفر معلم و يك خدمتگزار جزء . در نامه مفصلی که به امضای اهالی اردکان دائر به شکایت از معلم مزبور که در عین حال مدیر دبستان ، نماینده معارف و اوقاف ، و متصدی تدریس در چهار کلاس دبستان بود ، به وزیر معارف وقت رسیده بود . برای او گناهان و خطاهای بسیار شمرده بودند . نامه شکوائیه برای تحقیق به فرهنگ فارس احاله و مقرر شده بود این جانب شخصاً به محل رفته رسیدگی کنم . با مطالعه نامه و اتهامات عجیب و غریبی که به این نماینده فرهنگ نسبت داده بودند ، این مرد در ذهن من بسیار بد مجسم شده بود . با این پیش داوری ذهنی به محل رفتم . بی خبر ساعت هشت صبح وارد دبستان شدم . منظره عجیبی دیدم . فضای دبستان در حدود صد متر مربع و دارای دو اتاق از سنگ و گل بود که به کلاس درس اختصاص یافته . در مقابل این دو اتاق ایوان ناهمواری قرار و کنار حیاط هم جوی آبی جریان داشت . چهل پنجاه شاگرد در ایوان صف کشیده بودند و سرود می خواندند . آقای مدیر با ماشین مشغول اصلاح سر طفلی بود و ضمناً خطای شاگردان را در خواندن سرود اصلاح می کرد . کودک دیگری هم که معلوم بود قبلاً سرش را مدیر اصلاح کرده در کنار جوی نشسته بود و مستخدم سرش را می شست . مدتی ناشناس به تماشای این منظره مشغول شدم تا خواندن سرود و اصلاح موی سر تمام و زنگ کلاس زده شد . خود را معرفی کردم و چگونگی را پرسیدم . گفتم مردم ده بسیار فقیرند و هر چه کردم که موی سر فرزندان خود را که بسیار بلند و کثیف شده کوتاه کنند برای فرار از پرداخت چند شاهی مزد سلمانی اعتنائی به دستور نکردند . ناچار با ماشینی که برای اصلاح سر و ریش خود فراهم کرده ام امروز به اصلاح سر شاگردان پرداختم . چون قبل از شروع کلاس باید سرود بخوانند و تنها من معلم این دبستانم مراقب سرود خواندن شاگردان هم بودم .

شاگردان که در حدود چهل پنجاه نفر بودند به چهار طبقه تقسیم می شدند . آقای معلم

به تنهایی مواد درسی کلاس اول تا چهارم را تدریس می‌کرد. رویهم‌رفته شاگردان همه خوب پیش رفته بودند. آقای مدیر به کار خود مشغول شد و من مستخدم را به دنبال امضا - کنندگان شکایت‌نامه فرستادم تا بدون حضور مدیر جداگانه از یکایک آنها موارد شکایتشان را تحقیق کنم. هیچکس شکایتی نداشت و در ارسال چنین نامه هم همه بی‌اطلاع بودند. پرسیدم مهرهای ذیل نامه مگر از شما نیست؟ جواب دادند چرا؛ مهرهای ما نزد آخوند ده است و او هر وقت لازم بداند نامه‌ای بنویسد نامه را از طرف ما مهر می‌کند. آخوند ده را خواستم و از او علت شکایت را جویا شدم. پس از اظهارات بی‌سر و بن سرانجام معلوم شد که سالهاست دوسه قطعه زمین موقوفه در تصرف جناب شیخ است. از اوقاف فارس به همه توابع دستور داده شده بود تحقیق کنند و رقبات حوزه مزبور را صورت دهند. نماینده ساده از همه جا بی‌خبر اردکان هم آن دوسه قطعه را که وقف بوده صورت داده است و این موضوع موجب این شکایت بالابلند شده است.

حقوق این آقای مدیر و نماینده اوقاف و معلم چهار کلاس ماهی بیست و پنج تومان بود با شرمندگی از تصور ذهنی نابجای خود، و تقدیر از زحمات و خدمات صمیمانه این خدمتگزار بزرگوار که متأسفانه نامش را فراموش کرده‌ام به شیراز برگشتم. به وزارت فرهنگ جریان را به تفصیل گزارش دادم و تقاضا کردم برای دلگرمی و تشویق این هر دو خدمتگزار ماهی پنجاه ریال بر حقوقش بیفزایند. ولی همیشه غول مقررات پیش پای این گونه فدائیان خدمت جامعه سدی است پولادین. پس از مکاتبات بسیار گویا با ماهی ده ریال اضافه موافقت شد.

در آن ایام تشکیلات معارفی غالب دهات و شهرهای کوچک بهمین اندازه محقر و محدود بود. به تداعی یادم آمد که در همان اوقات وقتی به جهرم رفته بود که دبستان شش کلاسه‌ای داشت با چهار نفر آموزگار. یکی از آموزگاران مدیر دبستان و نماینده معارف و اوقاف بود. در اطاق دفتر آقای مدیر یک میز و یک صندلی در صدر اتاق قرار داشت و سه چهار میز و نیمکت کلاسی اطراف اتاق. وقتی مدیر دبستان به کلاس رفت خواستم بفهمم میز و نیمکتهای کلاس در این اتاق برای چیست. معلوم شد این آقای مدیر خیلی ریاست‌طلب است وقتی نامه‌ای از شیراز، مرکز معارف فارس می‌رسد، روی میز صدر اتاق گذاشته می‌شود. آقای رئیس پشت آن میز می‌نشینند و نامه را باز می‌کنند و مانند رئیس اداره بزرگی ذیل نامه به تناسب مفاد آن دستوری یادداشت می‌کند و به دایره مربوطه مثلاً کارگزینی حسابداری، اوقاف، و... ارجاع می‌کند. مستخدم هر نامه را روی میزی که جای مسئول فرضی آنست می‌گذارد. بعد آقای رئیس بر خاسته در پشت میز دایره مربوطه می‌نشیند و جواب نامه را می‌نویسد و بعد دوباره نامه را برای امضاء روی میز ریاست می‌گذارد!

* * *

باری، بنا بر دستور وزارت در شهر یور ۱۳۱۶ شیراز را ترک گفتم و به تهران آمدم. بنا بر حکم وزارتی از ۲۶ شهر یور ۱۳۱۶ به مشهد منتقل شدم ولی تا تشریفات صدور با بلاغ انجام شد و به من رسید و خود را به مشهد رساندم قریب یک ماه فاصله شد و لازم بود که مقررات مو به مو اجرا شود. با اینکه بدون هیچگونه تعلل به محض وصول حکم احضار، و رسیدن حکم انتقال به مشهد حرکت کردم و در تأخیر یک ماه فاصله حقیر را هیچگونه تقصیر نبود و

با اینکه تقاضایی از جانب من نشده بود بابت این فاصله حکم يك ماه مرخصی صادر کردند که البته اضافات مأموریت را در این ماه نپرداختند. این نکته نیز بد نیست در اینجا یاد شود که من از آغاز خدمت تا هنگام بازنشستگی يك روز هم از مرخصی استحقاقی استفاده نکرده‌ام و در تمام مدت خدمت سی و چند ساله دولتی و هشت نه سال خدمت معلمی ملی شاید روزهایی که به علت کسالت یا پیش‌آمد فوق‌العاده‌ای سرکار حاضر نشده باشم به بیست روز نرسد ولی دوسه حکم مرخصی و انتظار خدمت برای رعایت مقررات و تشریفات داشته‌ام.

چهارم آبان ۱۳۱۶ به مشهد وارد شدم و خود را معرفی کردم. در ماه اول و دوم آن شور و هیجان که در شیراز داشتم، اینجا خاموش بود. آقای صادقی نژاد رئیس فرهنگ وقت هم شاید به تصور اینکه مزاحمی را از شیراز برای او ارمغان فرستاده‌اند که کاری به‌من رجوع کند. فرصتی پیدا شده بود که تمام وقت اداری را تقریباً به خواندن کتاب بگذرانم. کم‌کم مرا شناخت و دانست که عضو مزاحم و بی‌اطلاع و کم‌کار نیستم. انتهای مهربانی کرد و باز با جدیت و کوشش سابق به کار پرداختم. اما در مردم شهر مشهد آن مهر و صفای شیرازیان را نمی‌دیدم و جز با دوسه نفر از همکاران اداری که انسی پیدا شد و هنوز هم لطف ایشان باقی است در خارج اداره با کسی رفت و آمد نداشتم. در شیراز غالب ایام تعطیل با دوستان در باغ و بوستان اطراف شهر محافل انس داشتیم ولی در مشهد این گونه مجالس بسیار نادر بود. تنها دلخوشی و نعمت بزرگی که در این مأموریت از آن برخوردار شدم زیارت آستان قدس رضوی بود که به یقین اعظم نعمتهاست. تقریباً همه روزهای تعطیل، صبح به آستان بوسی مشرف می‌شدم و از آن محفل روحانی کسب فیض می‌کردم. مدت مأموریت من در مشهد به يك سال نرسید که به تهران احضار شدم (شهریور ۱۳۱۷).

راجع به مدت این مأموریت سخن قابل‌ذکری ندارم فقط به‌طور خلاصه شیرین‌کاریهای نماینده فرهنگ تربت را که در ضمن يك سفر بازرسی بدان برخورددم برای تفریح خاطر ذکر می‌کنم:

به اتفاق آقای دکتر علی‌اکبر شهابی استاد دانشگاه که در آن اوقات در معارف خراسان خدمت می‌کرد برای رسیدگی حوزه‌های فرهنگی تربت و گناباد و فردوس و طبس از مشهد به راه افتادیم. در تربت حیدریه به سبب نزول برف اتومبیل از حرکت بازماند و ناچار شدیم دوسه روزی در این شهر بمانیم. فردای روز پس از ورود به مدرسه پسرانه تربت که دارای دوره ابتدائی و سه کلاس متوسطه بود رفتیم. نرم نرمک برف می‌بارید. به محض ورود به مدرسه، فریاد خیردار مدیر برخاست. شاگردان در حیاط مدرسه صف کشیده بودند و آقای رئیس فرهنگ فرمان رژه را صادر کردند. حقیر و آقای شهابی در ایوان ایستاده بودیم و آقای رئیس فرهنگ در چند قدم فاصله (البته زیر سقف) فرماندهی رژه را به عهده داشت مردی که گویا سابقاً با تعزیه گردانهای سیار همکاری داشته و اینک معلم موسیقی مدرسه بود در يك دست شیپوری داشت که در آن می‌دمید و با دست دیگر بر طبلی که به گردن آویخته بود می‌نواخت، و اطفال معصوم هم در زیر برف و سرما رژه می‌رفتند. خواهش کردیم رژه به گردش يك دور حیاط خاتمه پذیرد و شاگردان را به کلاس هدایت کنند.

برای اطلاع از وضع تحصیل شاگردان همراه رئیس به کلاس سوم متوسطه رفتیم .
 بمحض ورود به کلاس فریاد خبرداری مبصر کلاس بلند شد . شاگردان از جا جستند و مبصر
 گزارش کلاس را به عرض رساند . آقای رئیس منتظر بود به همین تشریفات قناعت شود و
 به کلاسهای دیگر بروم ولی من می خواستم بدانم که شاگردان چه می خوانند و چه می دانند .
 در این ساعت درس کلاس هندسه بود و معلم از شاگرد پرسیده بود که ثابت کند سه ارتفاع
 مثلث در یک نقطه تقاطع می کنند . شاگرد مثلثی بر روی تخته رسم کرده بود تا قضیه را ثابت
 کند . چون شکل کامل شبیه شکل کتاب و با همان حروف بود من از شاگرد خواستم مثلثی
 رسم کند که زاویه منفرجه داشته باشد و قضیه تقاطع سه ارتفاع را در آن ثابت کند ، در اثبات
 عاجز ماند گفتم که بدون اثبات فقط سه ارتفاع این مثلث را رسم کند ، نتوانست . دیگر
 شاگردان هم نتوانستند سه ارتفاع مثلثی که زاویه منفرجه داشت درست رسم کنند . بدبختانه
 آقای معلم هم که خواست اشتباه شاگردان را رفع کند خود نیز به جای سه ارتفاع مثلث سه
 خط غیر مشخص در داخل مثلث رسم کرد . از دروس دیگر سؤال شد . بهتر از هندسه نبود .
 سفر را ادامه دادیم ؛ به گناباد و فردوس و طبس رفتیم و برگشتیم . در رفت و برگشت
 غالب مدارس سر راه را بازرسی کردیم . شاگردان متوسطه فردوس را بسیار باهوش و زیرک
 یافتیم .
 ناتمام

توضیح

جناب آقای حبیب یغمائی مدیر محترم مجله یغما
 در شماره هفتم مورخ مهرماه ۱۳۴۷ آن مجله محترم ضمن گزارشی بمناسبت افتتاح
 آرامگاه صائب در اصفهان در صفحه ۳۸۴ سطر ۴ ببعد مطالبی راجع بکارشناسان ایتالیائی از
 قول آقای بهشتی نقل شده است که برای روشن شدن ذهن خوانندگان خواهشمند است توضیحات
 زیر را در اولین شماره مجله محترم یغما درج فرمائید .
 عملیات کارشناسان ایتالیائی زیر نظر و طبق برنامه های مصوب شورای فنی سازمان ملی
 حفاظت آثار باستانی ایران که اعضاء آن از باستان شناسان و مهندسان عالیقدر کشور ترکیب شده
 انجام میشود و در ضمن اجراء نیز متخصصان سازمان مزبور نظارت کامل دارند . ضمن اظهار
 قدردانی از احساسات و علاقه مندی آقای بهشتی بآثار باستانی امیدوار است با توضیحات فوق
 رفع هر گونه نگرانی از ایشان و خوانندگان گرامی آن مجله بشود .
 رئیس بخش فنی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران
 محسن فروغی

اهمیت و مقام کشاورزی

در توسعه اقتصادی کشورهای در حال رشد

آقای دکتر شاپور راسخ معاون سازمان برنامه و رئیس دفتر مرکزی برنامه ریزی، نطقی در اجتماع مدیران ورؤسای سازمانهای مختلف وزارت کشاورزی ایراد کرد که از لحاظ اهمیت مطلب بدرج خلاصه آن مبادرت میگردد (مجله یغما) :

در میان عامه مردم حتی در زمره متخصصان فراوانند کسانی که توسعه اقتصادی را با «صنعتی شدن» مترادف میدانند و تنها راه خروج کشورهای در حال رشد را ازدانگه های مسدود فقر و عقب ماندگی، توسعه صنعتی می شمارند و در اهمیت صنعت بحدی مبالغه میکنند که هر گونه فعالیت اقتصادی دیگر را بچشم تحقیر مینگرند.

گرچه راه توسعه اقتصادی از صنعت و تحول صنعتی میگذرد اما جستجوی این هدف نباید موجب شود که اهمیت و مقام کشاورزی و لزوم تطبیق آن با دیگر فعالیتهای متوجه رشد اقتصادی و ضرورت و تلفیق آن در برنامه های توسعه، نادیده گرفته شود. توسعه کشاورزی نه فقط بعلل اقتصادی بلکه بعلل اجتماعی و سیاسی نقشی مهم و اساسی در پیشرفت پیکار بر ضد کم رشدی و توسعه نیافتگی اقتصادی دارد و لازم است که این اثرات اجمالاً در اینجا مطرح شود.

أولا نقش اقتصادی کشاورزی :

همه میدانیم که کشاورزی نه فقط وسیله تغذیه مردم را تأمین میکند و از این لحاظ نقش عمده ای در توسعه اقتصادی دارد زیرا نه تنها اجازه میدهد که شهرنشینان و کارگران صنایع تغذیه شوند و بفعالیت های غیرزراعی خود ادامه دهند بلکه تهیه کننده مواد خام مورد نیاز صنایع نیز هست. اقلاصت درصد مواد خام مورد نیاز صنایع در یک کشور در حال رشد از منبع کشاورزی تحصیل میشود. علاوه بر این کشور در حال رشد ناچار بمنظور تأمین ارز مورد نیاز خود جهت وارد کردن ماشین آلات و کالاهای سرمایه ای دیگر باید بصادرات مواد خام یا مواد نیمه ساخته کشاورزی بپردازد و این صادرات سهم مهمی در ایجاد امکانات صنعتی شدن این کشورها دارند.

ناگفته نماند که کشاورزی قسمت قابل ملاحظه ای از تولید ناخالص ملی را تأمین میکند و اکثریت جمعیت از فعالیت کشاورزی ارتزاق میکند و حداقل نیم جمعیت فعال در یک کشور در حال رشد در بخش کشاورزی شاغل است. علاوه بر این لازم است تذکر داده شود که مهاجرت روستائیان به شهرها در طلب مشاغل غیر زراعی ناچار باید متدرجاً صورت گیرد زیرا امکانات جذب مهاجران در صنایع نوزاد و خدمات مختلف شهری محدود است، بنابراین بخش کشاورزی مدت ها پس از توسعه اقتصادی بازار وسیعی برای اشتغال نیروی انسانی در ممالک کم رشد باقی میماند.

یکی از مهمترین فواید توسعه کشاورزی در برنامه رشد اقتصادی در این است که با توسعه و ترقی کشاورزی ارتقاء سطح زندگی انبوه جمعیت که روستانشین است حاصل میگردد و از این طریق است که بازار وسیعتری برای محصولات صنعتی بوجود میآید و در حقیقت خود این امر مشوق توسعه فعالیت‌های صنعتی میگردد. در کشوری از امریکای جنوبی از هفتاد میلیون جمعیت سی میلیون نفر فقط عملاً داخل در بازار کشور است و قدرت خرید و پول برای تهیه مقادیر کالاهای ساخته شده دارد. در چنین کشور البته امکانات رشد و توسعه صنایع به سه هفتم جمعیت محدود است.

بر آنچه گفتیم اضافه باید کرد که کشاورزی نقش مهمی در تأمین منابع مالی لازم جهت توسعه اقتصادی ایفا کرده و میکند. مثلاً در فرانسه در طول قرن نوزدهم پس انداز دهقانان و کشاورزان بود که توسط بانک‌ها ب‌نفع صنایع جذب و گردآوری شد و باین ترتیب بخلاف تصور بعضی از علمای اقتصاد و جامعه‌شناسان پس انداز نزد کشاورزان هم یافت میشود و میتواند در تأمین منابع مالی جهت صنعتی شدن مدد کند. فی‌المثل در ژاپون پس از اصلاحات ارضی معروف، مالیات زراعی برقرار شد و از راه این پس انداز اجباری امکان سوق درآمدها بسوی فعالیت‌های صنعتی پیش آمد. در انگلستان با برقراری روش مبادله آزاد و تقلیل فاحش قیمت محصولات کشاورزی امکان آن پدید آمد که صنایع مزد معقولی به کارگران خود از جهت تأمین مواد غذایی مورد نیاز آنان تأدیه کند و وجود انگیزه نفع سرمایه‌داران و کارفرمایان را به توسعه صنایع تشویق کرد.

البته غرض این نیست که گفته شود بر اساس تجربه ژاپون باید سنگینی مالیات راروی اقتصاد کشاورزی وارد کرد. در کشورهای در حال رشد توسعه دستگاههای اداری و خدمات و از جمله تجارت در شهرها اجازه میدهد که بیشتر مالیات‌ها متوجه اقتصاد شهری گردد مع ذلك در حال حاضر راههای دیگری میتوان یافت که کشاورزان و دهقانان در پس انداز و تأمین منابع مالی صنعتی کردن کشور مشارکت نمایند.

مثلاً سرمایه‌گذاری‌های کوچکی که خود کشاورزان در تهیه ابزارهای جدید و وسائل تازه کشت خود بکار می‌اندازند خود شرکت در فعالیت توسعه اقتصادی کشور است. طریق دیگر عبارت از استعاده از پس انداز کار، قسمت مهم جمعیت یعنی روستانشینان است که غالباً گرفتار کم‌کاری هستند و آنان را میتوان با مزد معقول در اوقات بیکاری فصلی و کم‌کاری در فعالیت‌های مفیدی چون احداث راه‌ها و اجرای طرحهای آبیاری و زهکشی و مانند آن شرکت داد. رشد و توسعه و اصلاح کشاورزی از طریق بکار بردن ابزارهای کار نوتر و بهتر نه فقط موجب آزاد شدن عده‌ای از کارگران کشاورزی برای کادر شهر و صنعت میشود بلکه روحیه و قابلیت فنی نزد این کارگران بوجود می‌آورد.

ثانیاً - نقش سیاسی توسعه کشاورزی :

اهمیت نقش سیاسی توسعه کشاورزی از نقش اقتصادی آن کمتر نیست. بحرکت آوردن جامعه روستائی و رها کردن او از اسارت‌های اجتماعی و اقتصادی در جهت سیاسی ضامن موفقیت در توسعه اقتصادی و دوام آن است. اصلاحات ارضی و تحول مناسبات ارباب -

رعیتی علاوه بر ایجاد تحرك در جامعه دهقان موجب آن میشود که قدرت يك اقلیت ممتاز یا اشراف منش که خود از جهاتی سد و مانع رشد و توسعه اقتصادی سریع است شکسته شود و جامعه‌ای جدید بوجود آید که بیشتر مناسب و مساعد این رشد و توسعه است.

در مغرب‌زمین چنانکه ایولا کوستر مؤلف «جهان سوم با پدیده کم‌رشدی» نشان داده است بوجود آمدن جامعه‌ای يك پارچه و دور از فواصل شدید و فاحش طبقاتی و توسعه بورژوازی و طبقات متوسط و ظهور کارگردانان سابق اقتصادی از میان ایشان بود که عامل اصلی رشد و توسعه صنعتی و اقتصادی گردید. در جامعه فتودالی که فواصل طبقاتی در آن زیاد است انگیزه حرکت و فعالیت در دهقان وجود ندارد و مالک نیز بزندگی مرفه و اندوخته کردن ثروت بجای بکار انداختن آن خو گرفته است و عجیب نیست که رشد و توسعه اقتصادی در چنین جوامعی بسیار بطئی است.

ثالثاً - نقش اجتماعی و فرهنگی توسعه کشاورزی :

همانطور که محققان معاصر مانند هکن نشان داده‌اند تحول در جامعه دهقانی به جامعه صنعتی و تحقق رشد سریع اقتصادی متضمن آن است که روحیه و رفتار و فرهنگ روستائی تغییر اساسی پذیرد. مثلاً بجای انسان پای‌بند به قضا و قدر و سنت پرست، انسانی متکی به کار و کوشش خود و آماده پذیرفتن امور تازه و متکی بنفس و مستقل بوجود آید.

تحول اقتصادی مستلزم تحولی در مفهوم خود و طبیعت است. تفکر منطقی باید جایگزین اوهام و خرافات گردد. شوق و انگیزه حرکت و پیشرفت باید بوجود آید و طبقات جدیدی پدیدار شوند که بجای صرف درآمد در تمییش و تجمل، به سرمایه‌گذاری راغب و مشتاق باشند.

از آن‌چه اجمالاً گفتیم ضرورت تحرك در کشاورزی بمفهوم ایجاد شرائط لازم جهت توسعه اقتصادی معلوم و مفهوم گردید. اما تحرك در این بخش مهم و اساسی اقتصادی هم خود مشروط به چند شرط است:

تغییر مناسبات تولیدی در این بخش بر اثر اصلاحات ارضی - تعلیم و ترویج اصول نو و فنون تازه کشاورزی بدهقانان - توسعه دستگاههای اعتباری و رها کردن کشاورزان از وامداری سنت پیشین - مکانیزاسیون که در درجه اول بمنظور بهره‌برداری بهتر و بیشتر از زمین باید صورت گیرد - وارد کردن تکنیک‌های جدید مؤثر در افزایش تولید چون بندر مرغوب - کود شیمیائی - مبارزه با آفات و نظائر آن .

خلاصه آنکه بدون توسعه کشاورزی و ارتقاء سطح معیشت و افزایش قدرت خرید کشاورزان کار توسعه صنعتی بسیار دشوار میشود و بنا بر این لازم است که برنامه‌های توسعه صنعتی مملکت به موازات برنامه‌های توسعه کشاورزی پیشرفت داده شود .

مرگ رهی معیری

رهی معیری، درغزل سرایی و ترانه سازی در عصر ما، بی مانند بود و مرگ او در مجامع ادبی با اندوه بسیار تلقی گشت.

مقالات و اشعاری درباره «رهی» بدفتر مجله رسیده که از میان آن‌ها چند قطعه انتخاب می‌شود:

۱- مقاله روزنامه «اصلاح» منطبعة کابل و منظومه بناغلی علوی، و منظومه آصف فکرت، از شاعران افغانستان که این خود نشان ارجمندی است در پیوستگی و هم آهنگی فرزندان ادب پرور این دو کشور.

۲- شرح احوال رهی به قلم امیری فیروز کوهی که در معرفی شخصیت رهی بی نظیر است چه این دو شاعر استاد همواره مصاحب و معاشر و هم سخن و هم طراز بوده‌اند. و قطعه‌ای نیز در رثای رهی.



۳- بیان احوال رهی بقلم محمد علی معیری «مسحور» که: اهل البیت اداری بمافی البیت.

۴- قطعه دو بیتی متضمن ماده تاریخ وفات رهی؛ از منوچهر قدسی کارمند وزارت اطلاعات

در اصفهان بخط زیبای خودش.

سخن هم‌رای بزرگت ادب دری برای ابد خاموشی شد

رهی معیری وفات کرد

چنگال پیرحم سلطان این بار گلوی مرد بزرگ و گوینده‌ای توانا را فشرد. شمع خاموش شد و بلبل دستان سرایی برای همیشه لب از سخن گفتن بست. آری خزان امسال عندلیب خوشنوی زبان پارسی را برای ابد خاموش کرد.

رهی معیری، شاعر گرانمایه و شخصیت ارجمند ادبیات پارسی را هر آنکه در کشور ما با ادبیات و شعر دری سروکار دارد می‌شناسد.

شعر رهی کیف و حالی داشت که با سلاست گفتار و روانی طبع مخصوص گوینده‌اش خواننده و شنونده را لحظات غنیمتی مشغول مبداشت و بر بال خیال بدنمای سوز و ساز و شور و حالش می‌برد.

ترانه ساز شیوا بیان غزل را بمفهوم غزل انشاد می کرد و مطالعه شعرش اهل دل را جذب و شوری وصف ناپذیر می بخشید. اگر بتوان احساس را ترسیم کرد و اگر شعر گنجایش بیان احساس را دارد پس شعر رهی هم‌اش جذبه و احساس است. این‌مرد وارسته که زبان غزل را جان بخشید با کشور ما آشنایی زیاد داشت و علاقه وصف ناپذیر او اشعار شیوائی درینمورد بوجود آورده است. راستش اینست که نمی‌توان شاعر و نویسنده، هنر و ادب را منحصر گردانید و ارزش این شخصیت ادبی در حلقه‌های شعر و ادب افغانستان به پایه‌ایست که ضیاع الیم او در پایان بیماری طولانی سرطان نه تنها در ایران تأثر بار آورده است، بلکه حلقه‌های فرهنگی افغانستان آن را موجب تأثیری بزرگ شمرده و وفات او را ضایعه‌ای جبران ناپذیر می‌شمارند. (اصلاح)

شهم خاموش

بناغلی علوی!

از خبر وحشت اثر مرگ سخن سرای عالیمقام پارسی رهی معیری تأثر بزرگی بمن دست داد و این پارچه ارتجالی که مبین احساسات من است تقدیم شد امید است اجازه نشرش بدهند. «احترام»

شمعی خاموش شد	***
در خامشی سرد فرو رفت آشیان	آری :
اما چه خامشی -	امشب ز تند باد خزان شمع نیم سوز
جانکاه و سینه سوز .	خاموش و سرد شد
***	دیگر میان سینه آزاده رهی
دیگر صدای بلبل دستا نسرای عشق	از عشق گلرخان
زین آشیان سرد	آن دل نمی‌تپد.
بیرون نمی‌شود .	***
***	آن دل که گرم بود ز احساس و آرزو
دیگر زبان شعر به شیوائی بیان	از عشق بی‌زوال
آن شعرهای نغز	از گرمی محبت و احساس مردمی
انشا نمی‌کند.	دیگر نمی‌تپد .



در رثای رهی معیری

رهی معیری شاعر معروف ایران اخیراً در اثر مرض سرطان جهان را بدرود گفت آصف فکرت محصل صنف چهارم شعبه دری پوهنچی ادبیات این شعر را درباره وفات آن شاعر چیره دست نوشته است:

رفت از جهان شه‌نشه ملک سخن رهی
 بنهاد عمر شعر دری رو به کو تهی
 دردا کز آسمان فصاحت افول کرد
 تا که ستاره رهی آن مهر خرگهی

رفت از میان اهل دل آن مرد دل که بود
 اندر سریر ملک سخن در خور شهی
 یا رب چه اوفتاد که آن یار بیدلان
 زین انجمن دید چنین زود و ناگهی
 یکنای در ز گنج دری برد دزد چرخ
 وین کرده راست جای بسی پاد افرهی
 پر شد ز خون دیده و دل دامن و کنار
 تا گشت بزم اهل صفا از رهی تهی
 او رفت و رفت از غزل پارسی شکوه
 دیگر غزل ندارد آن عز و فرهی
 او بر نشانده بود غزل را به مهتری
 ترسم کنون فرو فتد از مسند مهی
 هر جا که خواند بیتی از اشعار خویشتن
 حقا که بود جای سد احسنت و صد زهی
 او پاک بود از سنه وز مهد تا لحد
 نهاد گام جز به طریق منزهی
 (فکرت) بگو به مردم ایران که با شما
 در ماتم رهی همه داریم همرهی

روزنامه کاروان (افغانستان) - آصف فکرت

بیان رهی

امسال چهارتن از مشاهیر شعرای عصر دعوت حق را لبیک اجابت گفته و شمع وجود نور شهود خود را از جمع همسخنان انجمن به شبستان قدس خداوندگار سخنوران و سخن وظل حمایت آن نور سایه فکن فرا بردند و یاران و هم آوازان خود را در ظلمت حیات و وحشت از تبعات مرگ و عقبات ممات بر جای گذاشتند.

«و آخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم»

اولین از آنان، دانش بزرگ نیا و دومین و سومینشان، حسین مسرور و عباس فرات و چهارمین از ایشان رهی معیری بود که هر یک از این چهارتن رکنی از ارکان شعر صحیح دری و هر کدام برگزیده‌یی در چند فن از فنون سخنوری و جمله آنان از دوستان قدیم و هم سخنان صمیم این سرگشته وادی بیخبری بودند. البسهم الله لباس العفو والغفران واسکهنم اعلیٰ غرف الجنان .

نگه بهر که در این بوم میکنیم نماند پیاله رفت و قدح رفت و جام صیهارفت و اما سابقه الفت و عهد مودت من با رهی معیری به قریب چهل سال پیش از این یعنی اوائل عمر شباب و آشنایی با شعر و کتاب میرسد که افزون از بیست سال از آنرا تقریباً در کنار یکدیگر و همدلی و همزبانی و مشاعره و مخاطبه باهم بسر بردیم و چه بسا ایام و لیالی که در اندوه و شادمانی و ناکامی و کامرانی و کسب کمال در مراتب شعر و سخن دانی همدل و همدم

و در تحول احوال از شادی و غم شریک هم بودیم. و اکنون چنان است که گویی:

كان لم يكن بين الحجون الى الصبا
انيس ولم يسمر بمكة سامر
رهی معیری مردی بود، زیبا روی و زیبا خوی و زیبا گوی، با ادراکی قوی و کم نظیر و طبع و ذوقی بسیار دقیق و نکته گیر، با مناعت طبع و ابای نفسی بسیار تا آنجا که هر چند در او ان شیب از معیشتی مرفه برخوردار نبود عزت نفسی غریب و مناعت طبعی عجیب داشت، در مهر بانی و شیرین زبانی و آداب معاشرت و مجلس آرای متفرد و بی نظیر بود بطوریکه هیچ مجلس و محفلی از احباب نبود که خوی نرم و دم گرم او شمع محفل و آرام بخش دل نباشد، چندانکه در این هنر هیچکس از ارباب ذوق و ظرافت در مرحله تالی او نیز قرار نداشت، اصلاً در همه حال از صفات باطن و آداب ظاهر چیزی مخصوص بخود داشت که در نزدیکترین بستگان او هم آن خصوصیت و تشخص وجود نداشت و خداوند متعال گیرایی و جاذبه بی از لطف و محبت در نهاد او به ودیعت نهاده بود که ممکن نبود مردم گریزترین افراد هم مجذوب آن همه جاذبه و گیرایی و گرمی و فروتنی و ادب و بردباری او ولو در اولین برخورد با وی نشود، و در این شیوه ها درست مصداق این مفهوم بود که میگوید، «یگانه بی که چو او مادر زمانه نژاد».

من در اینجا که فقط در مقام یادآوری از او هستم مجال آن را ندارم که به ترجمه احوال و خصائص اخلاق او به تفصیل بپردازم والا از دقائق خلقی و خلقی وی که حقیقه در آنها فردی متعین و مشخص بود گفتنیهای بسیار دارم که همه مایه دروغ و افسوس از آن یگانه ادوار است و هر گاه وسعت مشرب و رغبت زیاد او به معاشرت های ناباب و بسیارش که متأسفانه چندین سال از عمر خود را مبتلی و آلوده بدان وسخت سرگرم تاخت و تاز در آن میدان بود نمیبود و صارفی چنین قوی و زورمند او از طبیعت اولی و ملکات طبیعی خود باز نمیداشت (و همین ها موجب دوری اخیر من از او و تذکار و نصیحت گاهگاه من به وی بود) شاید امروز جامع بین کمال ظاهر و باطن و در همه محاسن فردی بی نظیر و متعین بود. رهی تا سال ۱۳۱۳ تخلص شعری نداشت و کلمه (رهی) را که در انتخاب آن نیز مانند سرودن شعر و سواسی عجیب داشت بالاخره به ترجیح من بر سایر تخلص هایی که یافته بود برگزید.

طبع او که تنها به غزل سرایی شهرتی بسزا داشت بخلاف مشهور در فنون دیگر سخن از قصیده و مثنوی و قطعه و غیرها نیز چنان فصاحتی ذاتی و اکتسابی داشت که در هر یک از آنها بحد کمال و اندازه تمام بود. بیاد دارم که در انجمن ادبی (قدسی) که در حدود سی و پنج سال پیش در حسینیة مرحوم سید حبیب نسیم و شاعر زاهد ادیب مرحوم آقا میر سید علی سادات اخوی و بعد از رحلت او بجوار رحمت حق به سرپرستی فرزند بزرگوار جلیل القدرش مغفور له آقا میر سید حسین تشکیل میشد و انجمن مخصوص با عیاد مذهبی و ذکر خصائص اهل بیت عصمت سلام الله علیهم و خواندن قصائد و اشعار در مدائح و مرثیاتی آن بزرگواران بود و شعرای انجمن تا آنجا که بیاد دارم عبارت بودند از: مستشار اعظم دانش و میرزای عبرت و ملک الادب میرزا نصرالله صبوری اصفهانی و آقا شیخ علی منزوی طهرانی و رجل سیاسی و دانشمند معروف مرحوم حاج سید نصرالله تقوی اخوی رحمة الله علیهم اجمعین و معدودی دیگر که اکنون اسامی شریفشان را بخاطر ندارم، رهی (که من او هر دو از نوآموزان و حاشیه نشینان انجمن بودیم) قصائدی در مدح ائمه اطهار بخصوص سرور اولیا و سید شهداء حضرت امام حسین بن علی صلوات الله علیهما (که بنا به نقل رهی در همان اوقات او را از کام مرگ

بازستانده و از مرضی مهلك به قدرت ولایت و جلوه در عالم خواب شفایش داده بود و امسال نیز درعین ناتوانی و خسته جانی بهمان سابقه و نیت استشفاء به عتیه بوسی امام علی بن موسی علیهما السلام و الثناء شتافته و چند بیتی مثنوی در کمال خلوص اعتقاد و سوز و رقتی کامل در ثنای آنحضرت بعرض رسانید ولی با اجل محتوم موافق نیفتاد) با تغزلاتی درست به شیوه فرخی و سرود میسرود و میخواند و یا بروایت مرحوم عبرت به سماع دیگران میرسانید که واقعا بالنسبه به سن و وضع آن روز او مایه اعجاب و تحسین همه حضار بخصوص اساتید انجمن میشد تا آنجا که گاهی پهلو به پهلو قصائد ایشان میزد و جمله را بحیرت و تعجب میانداخت .

در اینجالاتم است یادی هم از یک شاعر جوان که در آنروزگار از شعرای همین انجمن و ثالث من و رهی و از بهترین قصیده سرایان عصر و متتبعان سبک خراسانی بخصوص شیوه فرخی بود بمیان آید تا تذکار من و تذکر دوستان باقی مانده در ترحیم و ترخی از آن مرحوم که هیچ اثری از آثار وجودی او در هیچ جا مشهود نیست وسیله بی بوده باشد . این جوان با استعداد و پر شور مرحوم علی اتابکی (خازن) فرزند خازن الدوله معروف و دخترزاده اتابیک اعظم میرزا علی اصغر خان امین السلطان بود که بسال ۱۳۱۱ بمرض حصه در مریضخانه سینا بیگس و تنها درعین جوانی و بیست و چند سالگی در گذشت و قریب به پنجهزار بیت از قصائد متین و استوارش بیاد فنا رفت ، این جوان طبیعی بسیار قوی و ذوقی عجیب و سرشار داشت و در مجامع ادبی آن عصر مشارالیه بالبنان و در شیوه فرخی بی نظیر و قران بود بطوریکه هیچیک از معاصران را در این هنر یارای برابری با او نبود و همگان به کمال تبحر و فضل تقدم او در این سبک همدل و همزبان بودند . با رهی الفت دائم داشت و با جامعی که بین ما سه نفر بود هیچگاه مارا تنها نمیگذاشت . معلوم نشد توده های پراکنده شعرش چه شد و بدست چه کسی از میراث خواران ادبی یا ادب ناشناسان از اقربای نسبی و سببی از بین رفت عفا الله عنه به رضوانه و اسکنه بحبوحه جنانه .

باری، مثنویات رهی تا آن حد از کمال فصاحت برخوردار است که اغلب با ابیات برگزیده استاد ایرج میرزا مشتهب میشود و بعضی از آنها از مثنوی بیشتر گویندگان قدیم و جدید بزبان حکیم نظامی نزدیکتر مینماید ، غزلیاتش از حیت فصاحت الفاظ از ترکیبات فصیح سعدی و حافظ و از جهت بلاغت معانی از دقت و رقت سبک صائب بهره بی تمام داشت ، قصائدش در کمال سادگی و شیرینی و تقلیدی درست از کلام فرخی و اساتید غزنوی بود ، سبک شناسی و توجه او به چنین تفصیل بود که سخنانش از دیگر گویندگان مشخص و ممتاز و بهمین درست اندیشگی و ظرافت پیشگی از سایرین متعین به امتیاز شد ، شیرین تر و لطیف تر از همه اینها اشعار انتقادی و فکاهی (غیر از آنچه که بنام (زاغچه) و (شاه پریون) در روزنامه های فکاهی سابق منتشر میشد) و اهاجی و اخوانیات او بود که همه آنها از صنعت ایهام و توریه برخوردار و در حد کمال شیوایی و رسایی بود ، در حالی که کمتر کسی از وجود این اشعار که حلاوت و شیرینی آنها پهلو به پهلو قطعات سوزنی و شهاب ترشیزی میزند اطلاع دارد . از وقتی که به ترانه سازی و تصنیف پردازگی در برنامه های رادیو شروع بکار کرد همه کس متوجه شد که اشعار ترانه ها از دستی دیگر و از گفته غیر او بزبان فصیح غزلی نزدیکتر است تا آنجا که دیگران هم از او سرمشق گرفتند و به تبعیت از وی بالنسبه شعر درست و مناسب با موضوع ساختند .

رهی بخلاف آنچه که در پاره‌یی از مجلات نوشته و او را نوازنده (تار یا سه تار) خوانده‌اند اصلاً بنواختن هیچ سازی دست نبرده بود و موسیقی را تنها از راه گوش فرا گرفته و به تمرین در استماع، بتمام دقائق و گوشه‌های موسیقی صحیح قدیم آشنائی کامل داشت، وی این هنر را از طفولیت با شنیدن ساز و آواز اساتید در گذشته امثال، مرحوم درویش‌خان و حسین‌خان اسمعیل‌زاده و باقرخان کمانچه و ناصرعلیخان حجازی و نابغه ادوار و اعجوبه روزگار رضای محجویی معروف به (رضا دیوانه) و برادر هنرور او مرتضی محجویی و استاد ابوالحسن صبا و خوانندگان مسانند، علیخان نایب‌السلطنه و طاهرزاده و سید احمد ساوجی تعزیه‌خوان (سارنگ) و حاج قربان خان تعزیه‌خوان که «تظیر خویش به نگذاشتند و بگذشتند» و تنها یادگار و بازمانده آنان استاد منحصر متمدن آقا میرزا حسینعلی عراقی تفرشی مشهور به نکیسا و استاد دیگر آقای ادیب خوانساری بخوبی فراگرفت و تصنیف را خود با لحنی گرم و دو دانگ (بشیوه استاد بنان) میخواند و ترانه‌های او (جز آنها که اخیراً بطور اجبار و از نظر وظیفه و کار رادیویی میساخت و آهنگ اغلب آنها بسیار زشت و نامطبوع و تقریباً بحر طویلی آهنگین با ضرب‌هایی سنگین و کشش‌هایی غیر نمکین از نوع فرنگی و فارسی نادانین و آنطور است که زشتی آهنگ مجال توجه به شعر را از شنونده و حوصله هنر‌نمایی را از خواننده سلب میکند). بیشتر از آثار موسیقی نظری خود وی و محصول همکاری شخص خودش با آهنگسازانی استاد و راهنمایی و تصرف در هنر آنان است.

درجات کمال رهی در انواع سخن بخصوص نوع غزل چیزی است که همه اهل ذوق بیش و کم از آن اطلاع دارند و تذکرها و مجلات و روزنامه‌های داخل و خارج از قدیم و جدید در نقد و سنجش آنها داد سخن داده‌اند، ولی آنچه که بر اغلب مردم و حتی بیشتر دوستان و نزدیکان وی مجهول مانده و کمتر کسی از آن با اطلاع است.

مراتب اطلاع وسیع و تبحر کامل او در مشکل سخن سنجی و هنر سبک‌شناسی است که هر گاه وی را در مقام شاعری همانند و نظیری در بین شعرای طراز اول امروز بوده باشد اما باعتقاد من مثل و مانند او را در مدارج سخن‌دانی و سخن‌شناسی تنها باید در شمار بسیاری اندک و محدود جستجو و به تفحص و کنجکاوی زیاد پیدا کرد. زیرا شخص او شاید فرد منحصری بود که تمام دواوین شعرای سلف و خلف را از قرن اول شعر فارسی الی یومنا هذا با توجه و تدبر کامل مطالعه کرده و به زبان و بیان هر یک از ایشان و طبقه و دسته و سبک و سیاقشان بخوبی آگاهی یافته بود، تا آنجا که در یک قصیده طولانی حتی یک حرف خارج از سبک را هم تشخیص میداد و در ترازی ذوق کیفیت یکدستی و یک سبکی سخن را بدرستی می‌سنجید و این تبحر گذشته از انفراد او به هوش سرشار و ادراک قوی و طبع و ذوق زیبایی‌شناس از آن جهت بود که هیچگاه بخلاف دیگران تفنن در مطالعه و پراکنده‌خوانی و اشتغال به علم و فنی غیر از متن شعر نداشت و سی سال تمام لااقل چند ساعتی از اوقات خود را به خواندن دواوین قدیم و جدید اختصاص میداد. و شخص من بیاد دارم که فی‌المثل خمسۀ نظامی را بیش از ده بار از اول تا آخر با مداقه کامل خوانده و در مشکلات ابیات آن به بحث و تحقیق با اهل فن پرداخته بود.

و همچنین بخلاف اغلب از ادباء و منتقدان که ترفعاً پای خود را از عصر جامی باین طرف نگذاشته و کمترین اطلاعی از تحول شعر فارسی در قرون بعد از جامی ندارند اکثر دواوین شعرای عصر صفویه و زندیه و قاجاریه و از صدر مشروطه تا به امروز را با نهایت دقت مطالعه کرده و غث و سمین و جید و ردی آنها را از یکدیگر متمایز داشته بود. فلذا چنان ملکه‌یی از سخن‌دانی و سخن‌شناسی در او ایجاد شده بود که با شنیدن شعری نه تنها سبک و طریقه آنرا بیان میکرد بلکه چه بسا میشد که گوینده شعر را هم تشخیص میداد و بدرستی و راستی از او نام میبرد. و بهمین لحاظ بود که شعر او در هر یک از قوالب سخن از قصیده و غزل و مثنوی و غیر اینها سر مشقی جداگانه از اساتید هر یک از این فنون داشت و هیچگاه مانند ناپختگان و سبک‌ناشناسان کلامش متداخل در یکدیگر و خارج از سبک و طریقه مورد نظر نمیشد؛ و این دقیقه، لطیفه‌یی است که فقط با آمیختگی کمال قوه به کمال فعل و استکمال آن که از راه تمرین و ممارست و اتفاق فصاحت و بلاغت ذاتی با فصاحت و بلاغت اکتسابی بزحمت بسیار معدودی از اهل طلب را حاصل میشود و فقط ناقد بصیر میداند که حصول و امتزاج آنها باهم مولود چه قدر رنج و زحمت و چه پشتکار و مداومت است.

بعضی از مجلات هفتگی (بسعی مخبران صادق و گردانندگان لائق) که اندک اندک امر مهم (سکس) را از پشت جلد به اوراق وسط مجله و نقل حوادث محرک! کشانده و خرد خرد احوال رجال سیاسی و علمی و مردان ادبی و هنری را هم با برافکندن (مینویژوپ) عفت و خجالت از زیر گاه نظر لطف و محبت نگریسته‌اند، در مورد او نیز مطالبی (سکسی) گفتند و محرکاتی برای اقامه میت از مجموعات منسوب به وی تراشیدند که قطعاً روح آن مرحوم چه در حیات و چه در معات از نسبت آنها و حتی بر ملا شدن نهانها سخت آزرده و وحشت زده شد، و آنجا که بحکم دستور وجدانی و اخلاقی بلکه به امر واجب الهی مأمور به پرده پوشی و تحفظ از مواصی هستیم و حتی در معرض شهود و لحاظ عالم السرائر و الخفایا نیز باید در مورد میت بروفاجر هر دو ادب کرده و بگوییم «اللهم انا لانعلم منه الاخیرا» یک بر است و ده بدروغ اعمالی بآن بیچاره نسبت داده و بگوش عالمیان رسانیدند که گویی در مقام تعداد فضائل اخلاقی و کمالات ادبی آن مرحومند و درین است که در این مقام فضیلت (سکس) و تحریک دل‌مردگان ماتم زده را بحکم تعزیت و تسلیت و یا تذکار آن برای سرمشق گرفتن از آن فضیلت از نظر بدور بدارند، اگرچه ممکن است من غفلت زده دور افتاده ندانم که در این روزگار که روز بازار تقلب صفات و تغیر هر یک از اصول فضائل قدیم به ضد خود است مسأله (سکس) نیز همچنانکه در این جهان مایه افتخار و مصالح خوبی کاروبار است در آن جهان نیز مایه امیدواری و عروة الوثقای رستگاری مردگان و رفتگان این روزگار گردد.

بهر حال، آن همدم دیرین و دوست نازنین با تحمل یکسال درد دائم و رنج ملازم بجوار رحمت الهی شتافت و آنهمه اهتمام در علاج و مداوا و جد و جهد در توسل و استشفاء با قضای مبرم خداوند سودمند نیفتاد «ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها» و من اندوه زده که در عزای او مترنم باین دو بیت از قصیده معروف آن شاعر عربم که در حق برادر خود گفت و آن دو این است:

« و کنا کندمانی جذیمة حقه
 « فلما تفرقنا کانی و مالکا
 من الدهر حتی قبل لن یتصدعا »
 لطلول اجتماع لم نبت لیلۃ معا »

دو مرثیه برای آن عزیز مهجور سروده‌ام ، یکی بصورت ترکیب بند که آن درمجله محترم سپید و سیاه بچاپ رسید و دیگری همین که به لطف استاد یغمایی مدظله و حکم پاسداری مجله یغما از شعروادب ووظیفه وی در تعزیه داری و بادآوری منسوبان ادبی خود در این اوراق بنظر خوانندگان ارجمند میرسد ، ختم الله له ولنا بالحسنی فی مراحل البرزخ و منازل العقبی .

چنان کریم از درد و بسیار کریم
 به یوسف رخی در شب تار هستی
 از این پیر برنا صفت کودک آسا
 اگر گریه گیرد زدل بار غم را
 چون کس نگرید که از برف پیری
 هم از جان هم از جسم بیمار نالم
 جهان مار خوش خط و خالیست باری
 از این نابهنجار بر خویش لرزم
 حدیث و خبر گشته اند آشنایان
 نماند از رفیقان دلدار یکتن
 فلک آنچنان جمع یاران بر افکند
 از این هرزه پوی دل آزار ترسم
 رهی آن ره آورد عشق از فلک کو
 شناسای نقد سخن بود از آنرو
 از آن بحر سرشارا بری است طبعم
 بر آن نخل پر بار این باغ و بوستان
 مرا بود همزاد و همکار و هم خو
 جدا از رهی آن امیر اسیرم
 که بر گریه خویشتن زار کریم
 چو یعقوب با دیده تار کریم
 گهی سخت خندم گهی زار کریم
 نه یکبار تنها . که صد بار کریم
 بصد چشمه چون چشم کهسار کریم
 هم از دل هم از چشم خون بار کریم
 نه بر کس که بر خویش از این ما تریم
 که نگذاردم تا بهنجار کریم
 از اخبار نالم بر آثار کریم
 که من با رفیقان دلدار کریم
 که من اینچنین خوارویی بار کریم
 و ز این دیو خوی جهان خوار کریم
 که من بروی از طبع بیمار کریم
 ز چشم سخن بر وی افکار کریم
 که بر شعر از آن طبع سرشار کریم
 بیانک رسا آسمان وار کریم
 به همزاد و هم خوی و همکار کریم
 که در بند غربت گرفتار کریم

از او گویم از مهر و هر بار گویم

بر او کریم از هجر و بسیار کریم

امیری فیروز کوهی

« یانی از رهی که ز یادها نمیرود »

رهی معیری شاعر لطیف طبع و ظریف اندیش کمتر از یک ماه است که از این خزانی خاکدان روی بر تافته و بیهار آغوش حوران افلاکی شتافته و حوروشان خاکی همچنان در غمش گریان و بی سامانند . نی خطا گفتم چه نه تنها حوروشان بلکه جمله صاحبان از پیرو جوان و خردوکلان ماتم او را دارند و بر مرگش از دل و جان دریغ میگویند و او را در میان « سایه عمر » میجویند .

رهی شاعر بجهان آمد ، شاعر در جهان زیست و شاعر از جهان گذشت ، شاعری بمعنی و مفهوم واقعی کلمه زیرا شاعر تمام عیار را نه تنها طبع خوش و سخن دلکش باید بلکه لطافت روح ، صفای دل ، پاکی نهاد ، خوبی صورت و نیکی سیرت نیز باید . رهی همه این صفات را در وجود گرانمایه خویش جمع داشت و بجای آنکه بر خود نازد و بر دیگران ناز فرودد پیوسته در همه جا و با همه کس بمهربانی و فروتنی رفتار میکرد ، بلطف و خوشی سخن میگفت و بعوض خودستائی همگنان را میستود . تخلص شاعرانه خود را نیز از آن «رهی» گزین کرده بود که براستی دوست و آشنا و حتی بیگانه را از روی اخلاص خاک راه بود .

در هوای دوستداران دشمن خویشم رهی در همه عالم نخواستی یافت مانند مرا بیشتر آنکه این سطور را میخوانند مانند من بنده میدانند که رهی طی پنجاه و اندسال زندگی چنان زیست که هرگز کلامی درشت بر لب نراند ، حسادت بدل راه نداد ، دل و جانی را نیاززد و برحاسد و بدخواه نیز کینه نوزید . آنجا که گفته :

« بار خاطر نیستم روشندان را چون غبار بر ساط سبزه و گل سایه پروانه ام ،
منظورش گزاف گوئی و مضمون جوئی نبوده بلکه سازگاری و بی آزاری خویش را با دلپسندترین شیوه و لطیف ترین کلمات بیان داشته .

من از آن زمان که بیاد دارم بحکم خویشاوندی با رهی صمیمانه جوشیده ام و پیوسته حالات و حرکاتش را نیک سنجیده ام . در این مدت هیچگاه کاری ناروا از او ندیدم و سخنی نابجا از زبانش نشنیدم . اهل گله و شکوه نبود و سراپا یکرنگی و شور و حال بود . بیشتر عبارات شاعرانه در وجود رهی مصداقی بسزا داشت : شمع فروزان بزم و مایه گرمی جمع بود ، زود آشنا و محفل آرا بود ، با وفا بی ریا بود و بارفتن آن خوش خلق و خوی نمونه زنده يك انسان شاعر از دست رفت .

یاد دارم پس از مرگ پدر بزرگوارم دوستعلی خان معیر الممالک که رهی را پسر عم و آخرین معیر از خاندان معیری بود از سراینده پاکباز و نکته پرداز زمان خواستم تا بیستی چند برای نقر بر لوح مزار آن عزیز بسراید . نخست رهی از قبول این کار ظریفانه اباورزید و گفت : « هر چند مایه مباهات من است که شعرم بر سنگ مزار بزرگ خاندانم بیاد کاربماند اما بیم آن دارم که نتوانم این مهم بردازم زیرا تراوش طبع را شور و حال یا سوز و گدازی باید ولی هر گاه که یادسوز این سوک کنم شاعری از یادم میرود . سالها پیش ابیاتی برای نقش بر لوح آرامگاه خود سروده و بعزیزی سپرده ام اما برای کسان خویش دلم گواهی نمیدهد و در نتیجه طبعم یاری نمیکند . » و چون در خواهش خود اصرار ورزیدم اضافه کرد :

« بگذار زمانی بگذرد و طوفان درونم اندکی فرو نشیند تا شاید بر احساس شگفتی که از مرگ « پدرمان » دارم بتوانم چیره گردم و میلتم را بر آورم . » چند ماه بعد روزی رهی مهربان نزد آمد و در حالیکه دیده برعکس بدیوار آویخته پدرم دوخته و چهره گشاده اش را غبار اندوه فرا گرفته بود ورق کاغذی بدستم داد و گفت : « این اشعاری است که از من خواسته بودی . از تو میخواهم که تا نزدت هستم آن را نخوانی . پس از رفتن اشعار را بخوان و با تلفن نظرت را بمن باز گو . » چون این قطعه از آثار منتشر نشده شاعر از دست رفته بشمار میرود بجاست که از نظر ارباب ذوق بگذرد :

~

دردا که نغمه ساز بلند آشیان عشق
 گنجینه ز فضل و هنر بود لاجرم
 صد آفرین بخامه سحر آفرین او
 در شیوه بزرگی و آئین دوستی
 رفت از سرای خاک بمنزله بهشت
 از خون دیدگان عزیزان و دوستان
 وین شعر دردناک بلوح مزار او
 چون غنچه سر به جیب خموشی کشیده است
 مانند گنج در دل خاک آرمیده است
 کان نقشهای دیده فریب آفریده است
 گیتی نظیر دوستعلی خان ندیده است
 آسوده رهروی که بمنزل رسیده است
 از خاک «دوست» لاله خونین دمیده است
 خوناب حسرتی است که از دل چکیده است

~

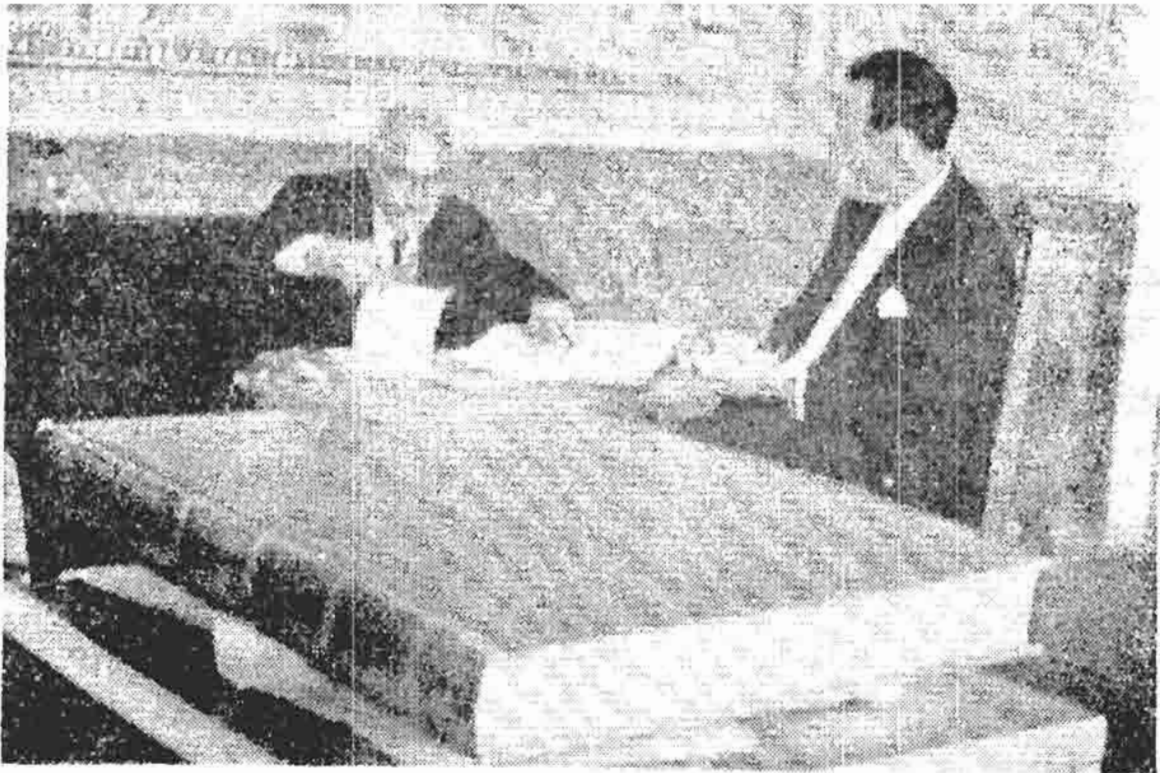
در پایان این مقال پر ملال سزد که از مرگ شاعرانه رهی نیز یاد شود. آری بیماری و مرگ او شاعرانه بود و شایسته شاعری بلند پایه و پرمایه چون او. رهی در دوران دردناک دردمندی دمی لب بناله و شکوه نگشود و با آنکه میدانست سرطان خانمان سوز هر روز در تار و پود وجودش بیشتر ریشه میدواند و تیشه بر ریشه هستیش میزند پیوسته خود را غافل از درد خویش می نمود و چون بوسیله تلفن از حالش جويا میشدم بالحنی نرم و خوش آهنگ میگفت: «حالم رو بهبود میرود. امیدوارم بزودی روزی تورا نزد خود بخوانم تا زمانی روبرو بنشینیم و گفتنی های ناگفته را با هم در میان نهیم و حالی کنیم». اما آن روز هرگز نرسید چه حال رهی روز بروز بوخامت میگرائید و دولت دیدارش نامیسرتر میشد. آری دل مهر پرور آن بیمار عزیز گواهی نمیداد که یاران و خویشاوندانش از دیدن پیکر رنج دیده و چهره رنگ پریده او رنجه شوند و از آن مظهر دلنوازی نقشی دلخراش در ذهن غمگسارانش بجاماند چنانکه امروز که دیگر رهی در میان ما نیست همه دوستان و دوستدارانش او را با همان چهره نجیب و شادان، با همان چشمان شفاف و گیرا، با همان لبخند دلاویز و گویا، با همان آراستگی و پاکیزگی دوران سلامتی و شادابی در عالم خیال مجسم میسازند با نقش رؤیائی او نرد محبت میبازند و بزبان دل و باوی صد گونه راز میگویند.

در آغاز همان هفته که در پایانش روزگار رهی دوست داشتنی نیز پایان یافت ضمن صحبت تلفنی گفت: «چندی است که هر وقت حالی دارم ترجمه نهج البلاغه میخوانم و براستی لذت میبرم و نیرو می یابم. بر آنم که هر گاه فرصتی دست دهد بسیاری از نکات دلنشین و اندیشه های جانپرور آن رادمرد آزاده را در چکامه ای شایسته بیکجا گردآورم و بعنوان آخرین ارمغان بشیفتگان علی و غمخواران رهی عرضه دارم.»

~

شاعر با ایمان پس از چهارشنبه روز سیر در عالم بیخودی شامگاه پنجشنبه بیست و سوم آبان ماه ۱۳۴۷ ناگاه بخود آمد، دیده گشود و با برادر و دیگر کسان خویش که او را پرستارانی دلسوز بودند و مدام در بالینش بسر میبردند بگفت و گو نشست.

آنگاه خوردنی خواست و از پی آن سیکاری طلب کرد. سپس زمانی با پروردگار خویش برازونیاز پرداخت و آیاتی چند از کتاب آسمانی فروخواند و چون احساس خستگی نمود از روی تسلیم و رضا در بستر آرامید و پس از ادای این سخنان «خدایا پناهم توئی و خود را بتو وامیگذارم» بخواب رفت و نزدیک سحرگاه در عالم خواب بخواب جاودانی



رهی معیری - حبیب یغمائی در کتابخانه سلطنتی - سال ۱۳۴۲
عکاس: مرحوم دکتر مهدی بیانی

فروشد ... فروزان شمع در بزم زندگی خاموشی گرفت ، آتشین لاله‌های در خلوت دل
سوخت ، شیرین سخن شاعری لب از نغمه فرو بست ، پاکباز عاشقی از معشوق خاکی گسست و
بمعبود افلاکی پیوست ، آرده جانی تن رنجور رها کرد و باغوش ابدیت پناه برد .
جان پاک من رهی خورشید عالمتاب بود رفتم و از ماتم خود عالمی را سوختم

گوئی رهی روشندل و بلند پرواز از عمر کوتاه خویش آگاه بوده و بگناه سیر در رؤیا
های شاعرانه این حال عیان مشاهده میکرد ، تن را از این جهان رفته و از رنج زندگی
رهیده میگرفته و اشعاری در سوک خویشتن از روحش بیرون میتراویده . دو بیتی زیر آه
هفته سال پیش سروده شاهد این مدعا میآورم :

هزار شکر که از رنج زندگی آسود	وجود خسته و جان ستم کشیده من
بروی تربت من برگ لاله افشاید	بیاد سینۀ خونین داغ دیده من

محمد علی معیری (مسحور)

سخن سزای بنرمنده نامدار رهی چو از جهان شد و اندر جهان گرفت مقام
سه و داری تارخ چلتش قدسی (بشد رهی از بند و محنت ایام)

۱۳۴۲

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

مفتاح النجات

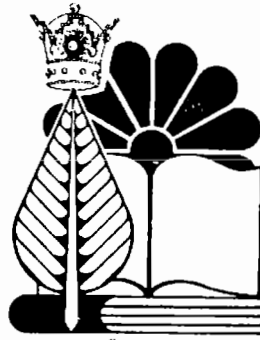
تصنیف

شیخ الاسلام احمد بنام «ژنده پیل»

در ۵۲۲ هجری قمری

بامقابلہ پنج نسخه و مقدمه و تصحیح و تحشیہ

دکتر علی فاضل



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

در سال ۱۳۴۰ از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، کتابی بنام «مقامات ژنده پیل» انتشار یافت . مؤلف این کتاب محمد غزنوی حکایات و داستان‌هایی در کرامات عارف بنام شیخ الاسلام احمد جام فراهم آورده که جز پیروان و مریدانی بی اندیشه و ساده دل آن کرامات را نمی‌توانند پذیرفت ، و در پیشگاه صاحب نظران نه تنها آن داستان‌ها بر عظمت شیخ جام نمی‌افزاید بلکه موجب سستی اعتقاد نیز می‌شود . فی‌المثل بموجب یکی از این حکایت‌ها عارف جام در هشتاد سالگی دختری چهارده ساله را تزویج کرده است و آن شب شصت بار با وی دخول کرد ، گفت اگر نه آن بودی که المی بجان وی رسیدی این را بصد بار بردمی ... ، بهتر آن بود مریدی چون محمد غزنوی چنین کتابی را تألیف نمی‌کرد که مقام معنوی بزرگان عرفا بدین پایه فرود آید .

کتاب مفتاح النجات که اخیراً با اهتمام دکتر علی فاضل بچاپ رسیده و از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته ، این آلودگی‌ها را می‌شوید ، و مقام معنوی شیخ جام را چنان نموده که خواننده کتاب مقامات متنبه می‌شود و از تصورات نابجا استغفار می‌جوید . در حقیقت دکتر فاضل با انتشار این کتاب خدمتی عظیم در شناساندن صوفی عالی‌مقام شیخ جام تعهد کرده

واگر چنان که گفته‌اند این مرد بزرگ بعد از مرگ هم کرامت‌ها نموده است سزاوار است دکتر فاضل‌را بهره تمام رساند .

مفتاح‌النجات در هفت باب است و این هر هفت در اوصاف و اخلاق درویشان تدوین شده، و مستند و متکی است به آیات و احادیث، با عباراتی استوار و رسا و کوتاه، از منشآت لطیف فارسی در قرن هفتم هجری .

ترجمه‌های آیات و احادیث در کمال تأثیر و زیبایی است و جای جای لغات و اصطلاحات اصیل فارسی بکار رفته که درخور تأمل است از این نمونه :

شاخه‌ها، ستهندگی، شباروز، بردست گرفتن، گوی، سکوان، بسامانان، ناپیراستگان، مالیدن، خاریدن، پشاپشت، پوستین‌کندن، الوا، زاویه‌داری، شولیدن، پوستین‌گری، خر از کفه دور کردن... که تا این کلمات را در تلو عبارات کتاب کسی نخواند زیبایی ترکیب را در نمی‌یابد...

متن کتاب ۱۳۱ صفحه است و مقدمه و تعلیقات و فهرست‌ها تقریباً دو برابر متن است و این اضافات بر بهای معنوی کتاب به مراتب افزوده است .

مقدمه در احوال شیخ‌جام است با اسنادهای معتبر. تعلیقات متضمن توضیح اصطلاحات و لغات است با استقصائی دقیق. تنظیم احادیث نبوی بترتیب حروف الفبا با ذکر مآخذ مختلفه تحقیقی است دشوار و ابتکاری. فهرست آیات قرآن و فهرست منابع و مآخذ، و فهرست اسامی اشخاص نیز در پایان کتاب است.

باری، متنی مصحح بدین هنجار و کمال کمتر دیده شده و کسانی که این کتاب نفیس را مطالعه می‌فرمایند تصدیق خواهند کرد که سخنی بگزارف نرفته است.

بنظر می‌آید اگر نکته‌ای چند رعایت می‌شد مناسب‌تر می‌نمود :

اولاً - در بالای همه صفحات متن «مفتاح‌النجات» تکرار شده و بهتر بود که در صفحه راست یا چپ بجای این عبارت مکرر عنوان هر فصل قید می‌شد، چنانکه در مقدمه مصحح این نکته رعایت شده .

ثانیاً - القاب و عناوین دانشمندان معاصر بکلی حذف می‌شد .

ثالثاً - فهرست امکانه نیز تنظیم می‌شد چه اسامی شهرها و قصبات و محل‌های این منطقه وسیع از خراسان درخور یاد کردن است .

باری، دقت و کنج‌کاو و استقصاء و اهتمام و احتیاط دکتر فاضل چندان است که گفته‌ام او را بی‌هیچ‌گونه وسواس تحقیقی می‌توان معتبر و مستند شمرد خداوند تعالی او را توفیق بخشد.

المناجات الالهيات

چاپ افست دو نسخه قدیمی در يك مجلد از مناجات منسوب به امام علی ع است. یکی

بنخط نسخ بسیار خوب عبدالحق سبزواری در سال ۹۰۸ هجری و دیگر که دو سه قرن پیش

در شماره آبان‌ماه در چاپ صفحه ۵۶۴ اشتباهی بزرگ روی داده باین معنی که این

صفحه از احتجاجات بجای صفحه اصلی مجله که در معرفی کتاب بوده بچاپ رسیده . و اینک

چاپ آن صفحه تجدید می‌شود .

از آن کتابت شده و در عبارات هم اختلافی دارد بخط نسخ پخته ولی نه چندان زیبا . نسخه نخستین با ترجمه فارسی است و نسخه دومی بی ترجمه . نسخه دومی را السید ابوالرضا فضل الله الحسن الراوندی الکاظمی (متوفی در ۵۶۳) فراهم آورده . در شرح احوال السید ابوالرضا آیه الله سید شهاب الدین مرعشی رساله ای به عربی پرداخته اند که آن خود در مجلدی دیگر است و ارزشی ممتاز دارد که پرداختن چنان رساله ای از هیچ کس ساخته نیست .

باری ، دو جلد کتاب بی نظیر است یکی متضمن دو نسخه المناجات الالهیات که با چاپ افست است بخط اصلی نسخه ها - و جلد دیگر رساله آیه الله مرعشی درباره السید ابوالرضا راوندی و نمونه ای از کتاب های بسیار معروف علمای درجه اول ، و نمونه خط آنها که در نهایت بردباری با چاپ افست و کاغذ مرغوب تهیه و نشر شده است .

وقتی شخص این نوع انتشارات را با انتشارات معمولی روزانه می سنجد به تعجب در می شود ، که تفاوت زمین و آسمان تا کجاست . صاحب و ناشر کتاب ها دکتر فخرالدین نصیری امینی است که با عشق و علاقه و هزینه خود این نسخه ها را چاپ کرده و قدر آن ها را اهل علم و تحقیق و ایمان می دانند . معتقدم که خوانندگان مجله یغما این دو کتاب را تهیه فرمایند که هم از نظر هنری (خط و نقاشی) و هم از نظر مذهبی (مناجات حضرت امیرع) و هم از نظر تحقیقی (رساله آیه الله مرعشی) و هم از نظر کتاب شناسی (نمونه تألیفات علمای بزرگ اسلام) بسیار ارزنده است و از آثاری است که می باید نگاه داشت و مکرر مطالعه کرد . به فخرالدین نصیری از این اقدام تبریک می گوئیم و توفیق وی را از خداوند متعال در خواست داریم . بهای کتاب و محل فروش آن تعیین نشده ، گویا از کتاب فروشی محمد علی علمی میتوان تهیه کرد .

تحلیل اشعار ناصر خسرو

تألیف دکتر مهدی محقق - از انتشارات دانشگاه

در این کتاب آیات قرآنی و احادیث که در دیوان ناصر خسرو آمده استخراج شده و لغات و امثال و ترکیبات دقیق فارسی مورد بحث واقع شده .

ناصر خسرو از شاعران و حکیمان درجه اول ایران است ، و گرچه اشعارش را نفهمند و در مدت هزار سال دیوانش دوسه بار بیش بیچاپ نرسیده باشد . دکتر مهدی محقق از محققان جوان و با ارزش معاصر است که در باره ناصر خسرو رساله ها و مقاله ها نوشته و در این رشته نیز صاحب نظری مسلم است . «تحلیل اشعار ناصر خسرو» از آثار ارزنده دانشگاه است برخلاف بسیاری از انتشاراتش . بجاست که یادآور شود اخیراً دکتر محقق معاونت دانشکده ادبیات را پذیرفته که بقول سعدی : «ای برادر عزیزم گوی که نه جای تهنیت است» . خدمت معاونت و کاغذ پرانی را دیگران مشتاق ترند و آماده تر ، و اما خدمات علمی و تحقیق از دیگران بر نمی آید و نظیر مهدی محقق در ایران بسیار بسیار کم است .

عزیزم ، این نصیحت را بشنو ، و تا آلوده نشده ای از خدمت دست بکش ، و معنویت را فدای مادیات مکن .

دانش و آزادگی و دین و مروت این همه را بنده دم نتوان کرد

نامی و یادی از گذشتگان

روز نوزدهم رمضان ۱۳۸۸ اسماعیل مصفا از جهان رفت . وی درختی بارور بود که فرزندان‌ی چون دکتر مظاهر مصفا استاد دانشگاه شاعر و نویسنده معروف تربیت کرد . خداوند تعالی به خانواده مصفا و به خانواده استاد امیری فیروز کوهی اجر برد باری دهد .

تصحیح لازم

در شماره مهرماه صفحه ۳۸۲ که تصویر اعضاء انجمن آثار ملی چاپ شده - در سطر سوم آقای حسن مشحون رئیس باستان شناسی اصفهان معرفی شده ، در صورتی که آن جناب مدیر کل باستان شناسی کشور بوده اند . از این اشتباه پوزش می طلبیم از همه خوانندگان و مخصوصاً از آقای مشحون .

یغما

دفتر اداره : خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تك شماره : سه تومان

خارج از ایران : سه لیرة انگلیسی

انتشارات مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

منتشر شد

نامه

علوم اجتماعی

حاوی مطالعات و تحقیقات و معرفی مکتبها و اصول نظری

علوم اجتماعی برای دانشجویان و اهل نظر و تحقیق

از مراکز زیر خریداری کنید

کتابفروشی امیر کبیر

نیل

خانه کتاب

دنیا

زمان

روزن



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همه - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

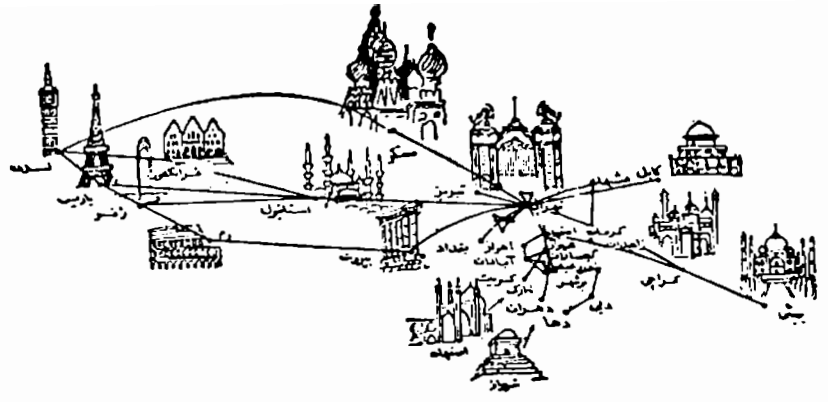
نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۴۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۲۶۹-۳۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

بلازم بر پروازهای بین‌المللی هواپیمایی
ملی ایران المزدود شد ۹ پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
از آبادان، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنند

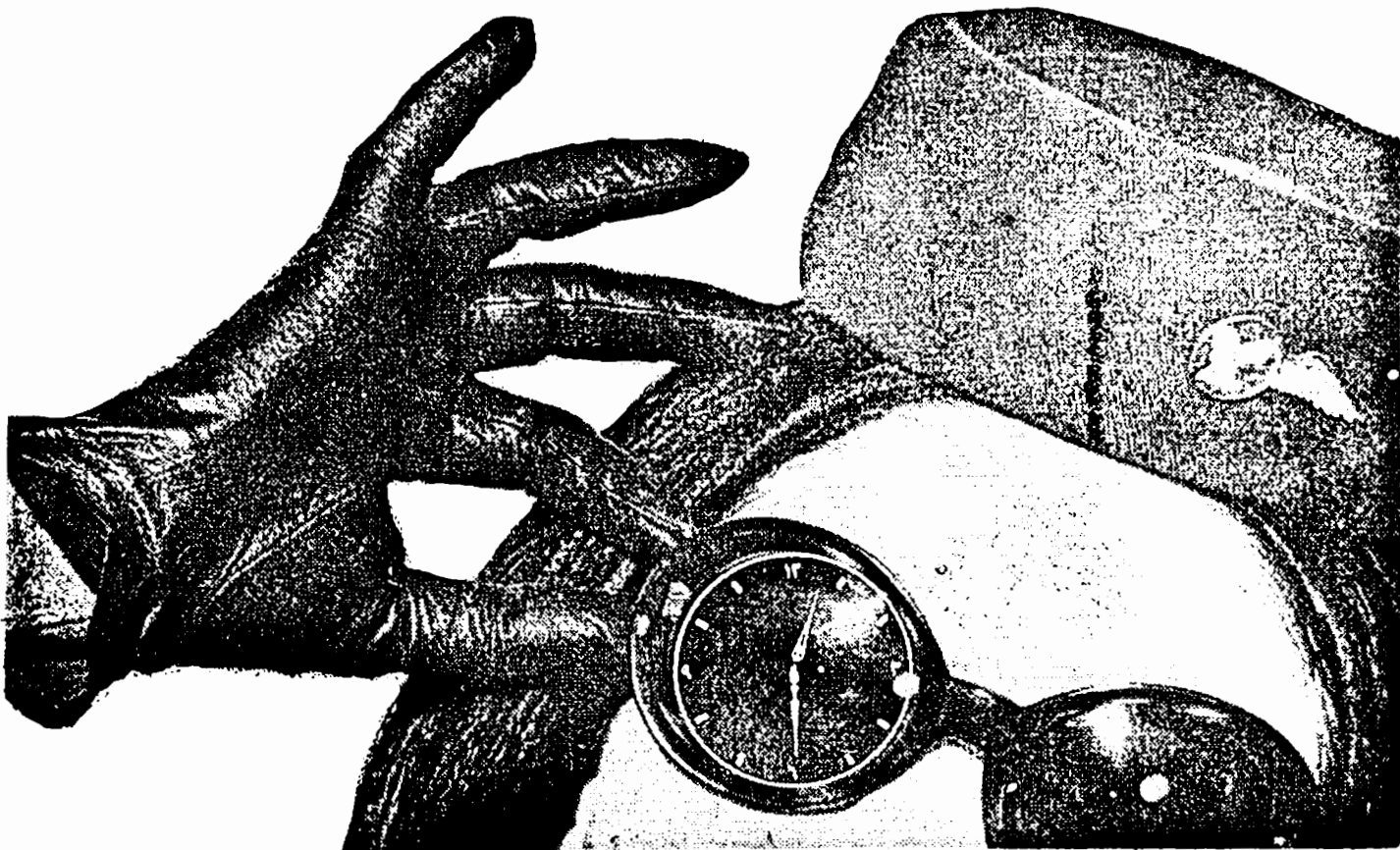


هواپیمایی ملی ایران - ما

۱۲/۳۰

ساعت پرواز روزانه

هواپیمایی ملی ایران به اروپا



ایرانول البرز H·D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی